

فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی « علمی پژوهشی » است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۱۷۴۴۰۸/۱۸/۳ مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری علمی - پژوهشی می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهرا (س)
مدیر مسئول: دکتر سیمین فصیحی
سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی
ویراستار فارسی: مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی، افسانه کنعانی
ویراستار انگلیسی: دل آرا مردوخی
دبیر اجرایی: مهتاب جعفری

اعضای هیئت تحریریه

دکتر یعقوب آژند، استاد، عضو هیأت علمی گروه هنر دانشگاه تهران
دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر علی بیگدلی، استاد، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر محمد تقی راشد محصل، استاد، عضو هیأت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر مهدی فرهانی منفرد، دانشیار، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر سیمین فصیحی، استادیار، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)

صفحه آرای، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۲۶۱۱۵۵۷۴-۰۲۱
ترتیب انتشار: دو فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله مراجعه فرمایید.
سایت مجله: hph.alzahra.ac.ir
پست الکترونیک: hph@alzahra.ac.ir



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهرا (س) محفوظ است.
آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهرا (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی
کد پستی ۸۵۶۹۲۲۴۱ / تلفن: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶

نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده‌ی نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه‌ی کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله‌ی مذکور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه‌ی دیگری فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقاله رعایت کنند:
- ۱. مقاله از طریق سامانه‌ی الکترونیک مجله (hph.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
- ۲- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده‌ی فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه شامل: طرح مسئله‌ی پژوهش و پیشینه‌ی آن، شیوه‌ی تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه / فرضیه‌های تحقیق و ارائه‌ی تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مأخذ
- ۳. فهرست منابع به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) به ترتیب حروف الفبای نام نویسندگان تنظیم شود:
کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام. (سال انتشار). **عنوان اثر**. مصحح (مترجم و...). شماره جلد. نوبت چاپ. محل انتشار: ناشر.
مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام. (سال انتشار). «عنوان مقاله». **نام نشریه**. سال. شماره. شماره صفحات.
- ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار و شماره جلد و صفحه ذکر شود: (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۲۵).
- ۵- مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
- ۶- معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص و توضیحات اضافی در پاورقی نوشته شود.
- ۷- مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه‌ی علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه‌ی مربوط و نشانی پست الکترونیکی) نوشته شود.
- ۸- چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - مقاله در مجله‌ی تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - درمورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ی چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجه کند. (تشخیص این امر به‌عهده‌ی هیئت تحریریه است).

فهرست مطالب

- ۵-۳۳ اهمیت کاربرد الگوها و روش‌های تحلیل اسناد در پژوهش
تاریخی
محمدامیر احمدزاده
- ۳۵-۶۰ موضع‌گیری و مناسبات مورخان عصر ایلخانی در برابر ابن‌اثیر:
تضاد و تعارض
علی سالاری شادی
- ۶۱-۸۵ علّیت در مطالعات تاریخی
محمدرضا طالبان
- ۸۷-۱۱۴ تحول «من فردی» و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری نوین ایران
(با تکیه بر خاطره‌نگاری عصر قاجار)
سیمین فصیحی، سمیه عباسی
- ۱۱۵-۱۴۰ تحلیلی از جایگاه مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری در
دایره‌المعارف‌ها و عجایب‌نامه‌ها
محمدرضا قلیزاده، علی شهوند
- ۱۴۱-۱۶۶ تحلیل گفتمانی متن مذاکرات مجلس درباره‌ی ترور شاه در
سال ۱۳۴۴
علی‌رضا ملائی توانی
- ۱۶۷-۱۹۰ صفین در تاریخ‌نگاری ابن‌ابی‌الحدید
علی ناظمیان‌فرد
- چکیده‌ی مقالات به انگلیسی



دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

اهمیت کاربرد الگوها و روش‌های تحلیل اسناد در پژوهش تاریخی

محمدامیر احمدزاده^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۲۱

چکیده

یکی از مباحث مطرح در پژوهش‌های تاریخی دوره معاصر، غفلت از منابع سندی و مراجعه اغلب محققان به منابع تألیفی است. حوزه مطالعات تاریخی، به دلیل تنوع و تکثر منابع معرفتی (نوشتاری) از یک‌سو و تغییر بینش مورخانه از رویکرد ادیب-مورخان به رویکردهای بینارشته‌ای از سوی دیگر، نوعی فاصله گرفتن محققان در توجه به منابع تاریخی (از جمله اسناد تاریخی) را در پی داشته است. با توجه به این دغدغه مأخذ‌شناختی، طرح این مسئله که اسناد، همچون متون و منابع نوشته شده در تاریخ، چه استفاده و کاربردی در تحقیقات تاریخی داشته و دارند و چه الگوهای روش‌شناسی‌ای می‌تواند در تفسیر و تحلیل محتوای آن‌ها مؤثر باشد، نقطه کانونی بحث در نوشتار حاضر است. روش بررسی،

۱. استادیار پژوهش‌کننده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ m.ahmadzadeh@ihcs.ac.ir

بر مبنای الگوی تحلیل تاریخی و کاربرد روش‌های مطالعات بینارشته‌ای در تفسیر است.

الگوی روش‌شناسی نوشتار حاضر به بحث با رویکردی تحلیلی و کلان‌نگر درباره «تاریخ‌سناسی» متمرکز است و نگرش خرد و جزء‌نگر-که از «محتوای اسناد» برای تبیین تاریخ جرم، سخن می‌گوید- موضوع بحث نخواهد بود. دستاورد کار نشان می‌دهد که استفاده از محتوای اسناد تاریخی در قالب شناسایی و کاربرد الگوهای روشی متناسب، می‌تواند به تداوم و آفرینش الگوی تاریخ‌نگاری سندی در مطالعات تاریخی منجر شود و می‌توان نتیجه آن را در بازگشت فاعلان شناسا (مورخان) هم در توجه به ضرورت اصالت متن در ارائه تحلیل و هم در تردید به علمی بودن مشهورات تاریخی و طرح روایتی دقیق‌تر از گزاره‌های تاریخی دریافت.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری سندی، ادیب-مورخ، اصالت متن، روش تحلیل محتوا، جامعه‌شناسی زبان.

۱. مقدمه (اهمیت موضوع و پیشینه پژوهش)

«منابع در تاریخ‌نویسه» یکی از اصلی‌ترین گونه‌های نوشتاری و میراث تاریخی ادوار گذشته هستند (حضرتی، ۱۳۸۰: ۷۸) که با هدف تاریخ‌نگاری نوشته نشده‌اند؛ اما ارائه‌دهنده فهم خاصی از گذشته تاریخی‌اند و اغلب متصل با عصر واقعه نوشته شده‌اند. محتوای آن‌ها متفاوت و ممکن است در بردارنده یک فرمان شاهی، یک دستور اداری، یک سند جمع و خرج مالی یا موارد دیگری باشند. در تاریخ‌نگاری‌های گذشته با توجه به اینکه تاریخ‌نگاری بیشتر مبتنی بر دسترسی شخص مورخ به اسناد دیوان و دربار بود، منصب واقعه‌نویس با اتکا بر اسناد دایره دولتی تاریخ را می‌نگاشت؛ اما هرچه منابع فهم تاریخی بیشتر شد و تاریخ‌نگاری به دلیل رشد آموزش عمومی و توسعه منابع معرفت تاریخی، از یک اقدام دولتی و واقعه‌نگارانه تا حدودی به شکل یک موضوع اجتماعی و عمومی

درآمد، توجه به تاریخ اسنادی کمتر شد و امروزه ضمن طرح نقدهای متعدد بر زیان‌های معرفتی و علمی سندمحوری و اکتفای منابع رقیب برای فهم بهتر از تاریخ، توجه به تاریخ‌نگاری اسنادی، همچون کاری برای پیش‌کسوتان تاریخ تحدید شده است. باور این دسته از منتقدان سندمحوری بر این است که از دیدگاه علمی، کار بر روی اسناد و تاریخ اسنادی به معنای بازتولید تعریف تاریخ به‌مانند «حرکت مورخانه‌ای» است (صنعت‌جو، ۱۳۷۲: ۶۶-۶۹) و نمی‌تواند کمکی در جهش‌های کلان علوم انسانی و اجتماعی و نیازهای جامعه داشته باشد. نگرشی که توین‌بی در دسته‌بندی دو رویکرد تاریخی ارائه داده است، نگرشی دقیق‌تر است. او در کتاب «تاریخ و مورخان» به تفکیک دو نوع «تاریخ جرم» و «تاریخ سرعت» می‌پردازد (توین‌بی، ۱۳۷۵: ۶۳) که اولی به بررسی و ترسیم رابطه امور جزئی و حوادث منحصر به فرد^۱ اختصاص دارد و دومی به منظور توسعه سرعت عمل خود بر کلان‌روایت‌ها و تحلیل بیشتر تمرکز دارد و بسیاری از امور جزئی را در اثر اتخاذ رویکرد کلان، نادیده می‌انگارد و در بهترین حالت به اعمال پارادایمی می‌پردازد که بیشترین ذرات اتم‌های تاریخ بر آن صحنه می‌گذارند و در هر صورت یک قرائت از سوی مؤلف است که بخشی از اجزاء تشکیل‌دهنده داده‌های تاریخی را احیا، بازتولید و روایت می‌کند.

با این حال نخستین شکل ثبت تاریخ در قالب اسناد صورت گرفته است؛ اما در دسترس نبودن اسناد و نداشتن آموزش روش‌شناسی تحقیق سندمحور، توجه و اتکای متقن بر روایات گذشته دور بدون هیچ تردید علمی جدی، اتخاذ رویکرد از منابع دم‌دستی و موارد دیگر باعث شده تا دریافت و ارائه داده‌های درجه دوم در تاریخ‌نگاری، جایگزین کاربست محتوای اسناد و منابع تاریخی شود که این امر سبب محروم شدن مخاطبان از فضای درون متن سند می‌شود؛ در نتیجه، گاهی ممکن است متن یک سند که ارائه‌دهنده یک روایت خاص است از سوی معاصران و متعاقبان آن‌ها قبض و بسط معنایی شود و سرنوشت یک جامعه و تاریخ را به گونه دیگری رقم بزند.

1. Unique

در این خصوص می‌توان به موضوع و مسئله «عطیه کنستانتین» به‌عنوان نمونه یک تحریف در متن سند اشاره کرد که قرائت متون و منابع یونانی از آن به پذیرش یک روند تاریخی ویژه از سوی نسل‌های متعدد تاریخ و جامعه منجر شده بود؛ و گرنه از سوی شاه ناپل «وظیفه داشت اصالت عطیه کنستانتین را از نظر تاریخی و زبانی قاطعانه رد کند. هدف او کشف تا سرحد ممکن روایت اصلی متن یونانی با استفاده از قدیمی‌ترین نسخ خطی بود». او در این مورد از «فقه‌اللغه تاریخی» استفاده کرد که این روش به تدریج برای خوانش و بازتفسیر «رساله‌های فلسفی و حقوقی» به کار گرفته شد (همیلتون، کولینز و دیگران، ۱۳۸۵: ۳۸-۴۰).

از سوی دیگر، تاریخ ابتدا باید به خوبی به وظیفه کلاسیک خود یعنی بررسی امور جزئی عمل نماید تا آگاهی و تحلیل مستندی را در جامعه ترویج کند و سپس بتواند بر مبنای اقتضائات زمانه، به کنشگری اجتماعی- فرهنگی و سیاسی، به تعریف حوزه عملکرد بیشتری برای خود نائل شود؛ در واقع، در تعریف اولیه مبتنی بر سنخ‌شناسی، تاکید بر این است که «تاریخ معرفت مالا مال از قضاوت‌ها نیست، بلکه علم شناسایی و بررسی اسناد است» (تاج‌بخش، ۱۳۷۶: ۳۶).

اسنادمحوری و پژوهش مبتنی بر متون اصلی، نگاه جزئی و دقیق‌تری را به مورخ می‌دهد و تحلیل‌ها را مستند می‌کند. استاد باستانی پاریزی در کتاب «خودمشت و مالی» به فهم کلان از تاریخ در عین تمرکز جزئی و جدی در یک حوزه خاص، توصیه دارد که اهمیت نگاه جزئی به تاریخ از دیدگاه ایشان را نشان می‌دهد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۲۰)؛ در صورتی که اگر از نگاه روایت‌محور و تا حدودی تحلیلی سبک پیشینیان فاصله بگیریم و به نگرش تئوریک و میان‌رشته‌ای هم نرسیم، نوعی «تعلیق در تاریخ‌نگاری و بینش تاریخی» رخ خواهد داد.

در علت‌یابی آسیب‌های افول نگاه جزئی و اسنادی، می‌توان تعجیل فعالان رشته تاریخ در گرایش به نگاه بینارشته‌ای را مطرح کرد. از دیدگاه روشی می‌توان گفت که رشته تاریخ، تحت تاثیر رویکرد نظریه‌محور است؛ در حالی که نخستین وظیفه کلاسیک تاریخ‌دانان به‌عنوان علم گذشته‌شناسی، کشف و گردآوری گزاره‌های تاریخی از آبشخور

و سرمنشأ است و اسناد، اولین روایات غیرتاریخ‌نگارانه از تاریخ هستند و از نظر اهمیت و هم‌زمانی با واقعه، جزء منابع اول تلقی می‌شوند؛ گرچه هرگونه استفاده از آن‌ها باید از طریق رویکرد نقادانه^۱ صورت بگیرد.

طرح مباحث در این نوشتار به معنای علاقه‌مندی یا پیشنهاد نوعی پوزیتویسم روشی در معرفت تاریخی نخواهد بود که بر «تقدّم مشاهده بر نظریه» تأکید شود (نبوی، ۱۳۸۹: ۱۹۷) و سند، همچون نوعی مشاهده مستقیم در گذشته تلقی گردد؛ بلکه توجه دادن به اصالت متن اسناد تاریخی معتبر، در عین ارائه تحلیل و خوانش، متناسب با شرایط زمانه است؛ در واقع، فهم تاریخی، نیازمند به توجه کنشگران این عرصه به دو اصل اتصال به ریشه و انطباق با زمانه است که ریشه این فهم را باید در اسناد و نسخ قدیمی کاوش کرد.

در اینجا توجه به اسنادمحوری با رویکردی غیرپوزیتویستی به معنای این است که تاریخ به صورت عینی بررسی، تحلیل و مطالعه نمی‌شود؛ بلکه حقیقت، همواره متأثر از ساختارهای فرهنگی- تاریخی جامعه یا تجارب فرهنگی و تاریخی افراد است؛ براین مبنا هیچ روایتی از گذشته حتی در پرتو بررسی اسناد به معنای بازتاب مطلق یا بازنمای واقعی آنچه بوده، نخواهد بود؛ بلکه به معنای این است که «آرشیوها در خدمت تاریخ و فرهنگ» قرار بگیرند و این اتفاقی بود که به‌ویژه از «جنگ اول جهانی در کشورهای مختلف به‌منظور قرار دادن اسناد انبوه روبرو افزایش گردآوری شده در دسترس مورخان و برای ایجاد تسهیلات در پژوهش‌های تاریخی» شروع شد (ساماران، ۱۳۸۹: ۳-۴ / ۴۲۱-۴۲۶).

همچنین بهره‌گیری از اسناد در تحقیقات تاریخی، یکی از عوامل مهم در ترویج و رشد رویکردهای کمی در بررسی‌های تاریخی است. مطالعات تاریخی، اغلب نوعی مطالعه کیفی هستند و در نتیجه غلبه این نگرش، از کاربست روش‌های کمی در بررسی گذشته تاریخی امتناع شده است؛ با این حال، در برخی کشورها به تجزیه و تحلیل کمی داده‌های تاریخی در سال‌های گذشته، توجه جدی شده و دستاوردهای درخور توجهی داشته است. یک نظریه درباره روش‌های کمی مطالعه تاریخی در کتاب «مقدمه بر روش‌های کمی برای مورخان» اثر رودیک فلود مطرح شده است که اطلاعات و آگاهی جدیدی درباره

روش‌های کمی^۱ دربر دارد و در تحقیقات تطبیقی برای توصیفات کمی^۲ از پدیدارهای تاریخی استفاده می‌شود (نک: Floud, 2006).

۲. مبانی نظری بحث

از حیث نظری، گرایش به تاریخ‌نگاری اسنادی نه به معنای بازگشت به الگوی سنتی تاریخ‌نگاری دیوانی - که در ضمن دسترسی دیران به اسناد مهم دولتی صورت می‌گرفت - بلکه در قالب جامعه‌شناسی تاریخی و اتخاذ الگوی تحلیل خُرد^۳ مطرح است و ابزارها و تجهیزات روشی و معرفتی در پروسه سندپژوهی را می‌توان از طریق کاربست الگوها و روش زبان‌شناسی تاریخی و جامعه‌شناسی زبانِ متن اسناد به‌دست آورد و جهت فهم پدیدارها و مفاهیم تاریخی و ارائه تفسیری دقیق‌تر از تحولات تاریخ در این عرصه به پیش رفت که البته نظریه‌های گوناگونی در این حوزه وجود دارد و نمونه موفق یک جامعه‌شناس تاریخی که از منابع تاریخی برای ساختن تبیین‌های خود استفاده کرده، چارلز تیلی است. وجه متمیز کار او روش بهره‌گیری از منابع تاریخی است. او ضمن به چالش کشاندن جامعه‌شناسان تاریخی از آنان خواسته است تا از برج عاج بیرون بیایند و به سراغ اسناد بروند و رنج مطالعه آرشیوها را بر خود هموار سازند. او با «روش‌های پژوهشی کارگروهی با اسناد آرشیوی، به آموزگار اصلی روش‌هایی تاریخی جامعه‌شناسی تبدیل شد و نگارش تاریخ فرانسه را در مسیرهای جدیدی قرار داد» (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۳۷۳).

ضلع دوّم رویکرد نظری نوشتار حاضر بر الگوهای تفسیری استوار است که مبتنی بر تحلیل نسبت بین فرهنگ و متن هستند؛ به عبارت دیگر، از آنجا که هر سند، متنی است که زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی شکل‌دهنده آن در آفرینش معانی و ساختار زبانی آن اثرگذار هستند، با کاربست الگوهای یادشده و تمرکز بر ضرب‌آهنگ‌ها، لحن‌ها، شیوه تکلم، و تاکید بر نقش سازنده زبان، امکان کشف معانی بیشتری از متن فراهم می‌شود. رویکردهای زمینه‌گرا، شأن و منزلت آرمانی برای متن قائلند و در آن به‌مثابه واحد اساسی

-
1. Quantities
 2. Quantitie Descriptions
 3. Micro Analysis

معنا می‌نگرند. در این خوانش از متن به‌عنوان شیوه‌ای از کنش اجتماعی بهره‌برداری می‌شود، نه همچون یک ابژه نشانه‌ای. به عبارت بهتر این نوع نگرش به متن، ازسوی برخی زبان‌شناسان به ترجیح جامعه‌شناسی زبان بر زبان‌شناسی زبان متن به‌منظور کشف زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی تولید آن تاکید دارد. این رویکرد، متن را به منزله «نشانه اجتماعی» تحلیل محتوایی می‌کند و بر سه مؤلفه مهم متن، شامل «ساختار»، «بازنمود» و «موقعیت‌مندی» آن تمرکز دارد (آلیسون و پوینتون، ۱۳۸۸: ۷۳).

۲-۱. اهمیت اسناد به‌مثابه منابع مهم در روایت و تحلیل گذشته تاریخی

در گونه‌شناسی انواع اسناد تاریخی، چند دسته‌بندی ارائه شده است؛ قائم‌مقامی در ذیل اسناد اداری و دولتی و نامه‌های تاریخی، به تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای از اسناد اقدام کرده است: مکاتبات درباری؛ سلطانیات (نوشته‌های دیوانی، اقسام فرمان‌ها، خطبه‌های رسمی و فتح‌نامه‌ها)؛ اسناد و بنجاق‌ها؛ اسناد حقوقی و قضایی (قباله‌های نکاح و طلاق، بخشش‌نامه‌ها، وصیت‌نامه‌ها، وکالت‌نامه‌ها، التزام‌نامه‌ها، قسم‌نامه‌ها)؛ و نامه‌های دوستانه، خانوادگی و خصوصی (اخوانیات) (قائم‌مقامی، ۱۳۵۰: ۴۰-۴۳). در یک دسته‌بندی دیگر، منابع اسنادی به چهار دسته تقسیم شده است: اوراق اسنادی، اخوانیات، مکاتیب درباری و دیوانیات (رضایی، ۱۳۹۰: ۲-۳).

مونتگومری در تعریف خود از تحقیق تاریخی، از آن به‌عنوان «ارزیابی عینی و روشمند اسناد و مدارک برای دستیابی به واقعیات تاریخی و ترسیم نتایج، درباره حوادث و وقایع تاریخی» یاد کرده است. به باور او تحقیق تاریخی در «بررسی، تفسیر یا تحلیل انتقادی از اسناد، شواهد و مدارک تاریخی در راستای بازسازی و بازآفرینی گذشته تاریخی» پیش می‌رود (ایمان، ۱۳۹۴: ۱۳۵). برخی از متفکران تاریخ را آمیزه‌ای از مطالعه اسناد مکتوب و تفسیر مطالب آن در پرتو شواهد دیگر و تحلیل مورخ می‌دانند؛ زیرا تحقیقات تاریخی، مبتنی بر داده‌هایی است که مشاهده آن به‌جای شخص محقق ازسوی دیگران صورت گرفته است؛ در این صورت، گردآوری داده‌های مطلوب، منوط به مطالعه و بازرسی دقیق و

موشکافانه منابعی است که وثوق، دقتِ روایی و اهمیت این داده‌ها را تجزیه و تحلیل کرده باشد تا از «داده‌های نامنظم، غیرقابل اعتماد و یا متعصبانه» متمایز شود (ایزاک، ۱۳۷۴: ۵۴). ارزیابی اسناد به‌مثابه منابع تحقیق تاریخی، اغلب به معنای بهره‌گیری از رهیافت اثبات‌گرایی (کمی) در رویکرد اکتشافی-اسنادی است که همچون وجه ممیز پژوهش تاریخی مدنظر است. این رویکرد می‌تواند به رهیافت کیفی (تفسیرگرایی و انتقادی) در تبیین و تحلیل پدیدارهای تاریخی کمک کند؛ به‌عبارت‌دیگر، از آنجا که شواهد و مدارک برای تحقیق تاریخی-تطبیقی اغلب محدود و غیرمستقیم است، مورخ که از مشاهده و دخالت مستقیم در پدیدارهای رخ داده محروم است، بنابر شواهد و مدارک موجود آنچه را رخ داده، بازآفرینی می‌کند؛ اما این بازآفرینی مطلق نیست، بلکه شواهد تاریخی محدود به چیزهایی است که از گذشته تاریخی باقی مانده‌اند؛ ازسوی دیگر، رویکرد مورخ در بازآفرینی گذشته، مبتنی بر تفسیر است و افراد در نگرش به شواهد و مدارک به معانی متفاوت و متضادی دست می‌یابند.

اسناد، همچون منابع دست‌اول تاریخی، دربردارنده مجموعه‌های دولتی-خصوصی و صندوق‌های خانوادگی، دربردارنده کلمات، افکار و احساسات مردمان گذشته بنا به جایگاه، دانش و ادبیات آنان است. این نوع از منابع به‌رغم اینکه از واقع‌گرایی، اصالت و سندیت برخوردارند؛ اما چون اغلب ازسوی نخبگان رسمی دیوان‌سالاری و کاتبان و میرزابنویس‌ها تنظیم و تقریر شده‌اند، بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های مردمان فرودست جامعه نیستند. برخی از مهم‌ترین ممیزات منبع‌شناختی اسناد را در پژوهش‌های تاریخی در چهارچوب موارد ذیل می‌توان تفسیر کرد.

۲-۲. انعکاس بافت فرهنگی-اجتماعی روزگار تولید سند در محتوای آن

در بافت فرهنگی میزان انعکاس صناعت زبان، هنرها، باورها و گرایش‌های دینی و قومی راوی بر متن سند بررسی می‌شود؛ درواقع، همه اشیا، مهارت‌ها، عادات، رسوم و نحوه تبیین یک مسئله به‌مثابه میراث اجتماعی-تاریخی بازتاب یافته است؛ بنابراین براساس اینکه بافت فرهنگی در هر زمانه‌ای در حال تغییر و تحول بوده، به‌یقین اسناد از این تحولات متأثر

شده‌اند و زبان به‌عنوان وسیله انتقال، یک وسیله منفعل نبوده است؛ بلکه زبانی تاریخی است و به‌جای انتقال محض وقایع در قالب اسناد و متون، به بازنمایی^۱ واقعیت می‌پردازد و امر بازنمایی ازسوی زبان به معنای انتقال واقعیت محض نیست، بلکه بار معنایی خاص خود را از داستان انتقال داده است. برخی رویکردهای ادبی از «محوریت زبان و کدر بودن آن» (ایگرس، ۱۳۸۹: ۱۳) در تفسیر متون سخن گفته‌اند که معانی مستور را در خود پنهان دارد. در این باره می‌توان گفت که بافت فرهنگی- اجتماعی (تاریخی) دوره قاجار، معانی ویژه‌ای در محتوای اسناد و سایر متون تاریخی را ارائه داده است. اسامی، مفاهیم و جغرافیای تاریخی منعکس شده در متن اسناد تاریخی دربردارندهٔ براینده بافت فرهنگی زمانه، در متن این منابع است.

رویکرد ادیبانه در متن اسناد دولتی متأثر از انتقال بافت فرهنگی- زبانی ادوار پیشین به دوره قاجاریه است؛ در واقع مسئله برخورداری ادبیات متن از جوهری ادبی بنا به ساختار فرهنگ و ادبیات جامعهٔ ایران شکل گرفته بود؛ همچنان که در تواریخ نیز شاهد بازتاب این ممیزات نوشتاری هستیم. رویکرد ادیب- مورخانه در متن اسناد، همچون رویکرد و ذهنیت مورخان غالب است. این بدان معناست که موضوع تاریخ از ساختارها و فرایندهای اجتماعی به فرهنگ طبقات والا در متن اسناد، در اسناد دولتی و به فرایندهای تاریخی- اجتماعی، در اسناد خانوادگی تعمیم یافته است.

در تفسیر بافت فرهنگی- اجتماعی متون و منابع که اسناد تاریخی از جمله آن‌هاست، چند اصل مهم مطرح می‌شود که از میان آن‌ها می‌توان به پنج اصل نشانه‌شناختی اشاره کرد: «معانی از طریق نشانه‌ها و نمادهای مشترک از جمله زبان به‌عنوان نظام نشانه‌ای (نمادین) ساخته می‌شوند؛ معانی نشانه‌ها ثابت نیستند، بلکه این معانی متأثر از شرایط اجتماعی، سیاسی و توافق فرهنگی و چگونگی استفاده‌ای است که از آن‌ها می‌شود؛ معانی وابسته به محتوا هستند؛ معانی ارتباطی هستند؛ یعنی ما معنی چیزها (اشیا و افراد) را در ارتباط با چیزهای دیگر درک می‌کنیم. این روند معنی‌سازی و معنی‌پردازی و استفاده از آن اغلب به‌طور ناخودآگاه یا نیمه‌خودآگاه صورت می‌گیرد» (محمدی، ۱۳۹۰: ۳۳).

این مباحث بیانگر جایگاه زبان به‌عنوان مهم‌ترین عنصر فرهنگی و وسیله ارتباطی در هر جامعه است؛ به‌گونه‌ای که درک فرهنگ از طریق درک زبان امکان‌پذیر می‌شود و فرهنگ از طریق زبان در طی نسل‌های متعدد انتقال می‌یابد و تعابیر موجود در ساختار و محتوای زبان براساس زمینه و بافتار فرهنگی آن معنا پیدا کرده است؛ بنابراین اگر زمینه‌های فرهنگی و موقعیت اجتماعی، همچون دو مؤلفه مهم در تولید متن و زبان اسناد، مؤثرند بدین معناست که کنشگر متن از یک سو، از بافتار یا زمینه فرهنگی، به‌مثابه شناخت و معرفتی آگاهانه یا ناخودآگاه در شرایط اجتماعی استفاده می‌کند و از سوی دیگر، موقعیت اجتماعی، همان محل فیزیکی، جغرافیا، حوادث، افراد و اشیائی است که از سوی تولیدکننده متن مشاهده شده است و بخشی از ذهنیت فعال او را می‌سازد (اسپردلی و مک کوردی، ۱۳۷۲: ۵۴-۵۸).

واژه‌ها یا عبارت‌های کاربردی در بررسی متن‌های خبری آن‌هایی هستند که ارزش‌ها و ویژگی‌های اشخاص، رویدادها، رفتارها و پدیده‌های اجتماعی را توصیف می‌کنند. این واژه‌ها را «راهبردهای اسنادی»^۱ اطلاق می‌کنند (ضیاءحسینی، ۱۳۹۱: ۱۳۵).

در اسناد تاریخی، واژگان و تعابیری درباره رخدادها و اشخاص آمده است که توصیف‌گر وضعیت و یا ممیزاتی است که به افراد خودی یا دشمن در مواجهه با روسیه تزاری - در اسناد و میان مناطق درگیر جنگ - اطلاق می‌شد؛ برای مثال در اسناد تاریخی عصر جنگ‌ها از روسیه به‌عنوان حکومتی متجاوز و از فرماندهان آن با القاب تقبیح‌کننده استفاده شده است که در این زمینه، برجسته کردن قتل سیسانف (فرمانده سپاهیان روس) و اطلاق لقب تقبیح‌کننده «ایشپخدراین» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۳۹) برای توصیف او و در روایت‌پردازی از شکست گداویچ از او به‌عنوان «گداویچ کیچ» و از دولت متبوعه او با تعبیر «خاک مذلت بر فرق ایمپراطور اعظم بیخت»، «أف به قوم روس خذلان نشان»، «قوم بنی اصفرو» و «روس منحوس» تعبیر شده است؛ درحالی‌که از تعابیر و مفاهیمی بسیار حماسی برای تمجید ممیزات و ویژگی‌های نایب‌السلطنه و سرداران وفادار و ازجان‌گذشته او همچون جوادخان گنجه‌ای سخن به‌میان آمده است. دو نمونه از مفاهیم و واژگان

به کاررفته در متن اسناد این حوزه نیز طرح شده که تأمل برانگیز است: نخست آنکه در انعقاد قرارداد ترکمانچای و به‌ویژه در مقدمه، به «دولت بهیه» و «مصالحه میمونه» ترکمانچای اشاره شده و دیگر اینکه در عرصه داخلی نیز الهیار آصف‌الدوله به‌عنوان سمبل خیانت به شاه و ولیعهد تقبیح شده است.

۲-۳. اهمیت اسناد در انعکاس نقش کنشگران تاریخی

علت این اهمیت، در نگاه کلی تر مورخ به اوضاع است؛ درحالی که اسناد، بر روال اداری و سیاسی خاصی ثبت شده‌اند. این مدارک شامل منشور سلطنتی، نامه یا دفتر خاطرات، عزل و نصب‌ها و ... هستند. استنفورد بر این باور است که درباره اسناد تاریخی به‌جای آنکه پرسیده شود «آیا آن‌ها حقیقی‌اند؟»، باید پرسید که «آنها به چه معنا هستند؟»؛ یعنی در آن بافت فرهنگی تولیدکننده اسناد، این مفاهیم و تعابیر به چه معنا بوده‌اند؟ او به کار یک حقوقدان به نام میتلند - که نشان داده سرآمد همه مورخان است - اشاره می‌کند و در یک کار جالب، بار معنایی مفاهیم و اصطلاحات فنی - حقوقی موجود در متن اسناد را بررسی کرده است تا دریافت دیگری از آن‌ها داشته باشد (استنفورد، ۱۳۸۸: ۵۸)؛ از این رو می‌توان گفت، اسناد از آنجا که به بافت و زمینه را بهتر از مورخ به مخاطبان و اعصار تاریخی انتقال می‌دهند از کار تاریخ‌نگارانه، معتبرتر هستند؛ زیرا مورخ درصدد ارائه به تبیین و شرح پیامدهای رخداد مشغول می‌شود؛ درحالی که اسناد، از سوی راویان و کاتبانی تولید شده‌اند که از بافت و زمینه‌ها آگاه‌تر بوده‌اند.

شکل‌گیری معرفت تاریخی در کار اسنادی، مبتنی بر ارائه و تفسیر شواهد سندی است؛ در صورتی که اغلب در کار مورخانه، نوعی معرفت تعمیم‌یافته ارائه می‌شود که این امر، فراموش شدن جزئیات بی‌شماری از تکه‌های وسیع و جزئی تشکیل‌دهنده پازل تاریخ را در پی دارد. کاربرد اسنادی و بهره‌گیری از منابع سندی سبب تردید در اعمال تعمیم‌های کلان در تحلیل و تفسیر و دیده شدن گسست‌های تاریخی هرچند کوتاه‌مدت در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی می‌شود؛ همچنین اتخاذ رویکرد سندمحور و

نگرش خُرد در پردازش تاریخ به معنای تقدّم بخشیدن به مفهوم بازسازی تاریخ پیش از تمرکز و تاکید بر بازاندیشی و بازآفرینی آن است.

مفهوم و نگرش بازسازی در تاریخ، همچنان که دکتر زرین کوب می‌نویسد همچون «جمع کردن تکه‌های شکسته کوزه تاریخ و قرار دادن متناسب هر تکه در جای خود است» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۵۹-۱۶۰). به طبع چنانچه مورخ بتواند این ماموریت اولیه را به خوبی و با موفقیت انجام دهد، آنگاه می‌تواند به «بازاندیشی» و «بازآفرینی» معتبری از گذشته تاریخی دست یابد. اقدام مورخ به بازسازی گذشته تاریخی با اتکای او به اصالت متن تاریخ و تصویرسازی از گذشته در پرتو اسناد امکان‌پذیر است؛ اما در قلمرو بازاندیشی و بازآفرینی، بی‌تردید تأکید بر نقش فاعل شناسا (مورخ و تاریخ‌دان) در احیا و فراتر از آن در آفرینش و تولید گذشته‌ای دلخواه به یاری اعمال تفاسیر بر مبنای منابع مطرح می‌شود.

یکی از جالب‌ترین اسناد تاریخی، فرمان آغامحمدخان به حسنقلی خان بیگلربیگی تبریز است که در سال ۱۲۱۱ ه.ق نوشته شده است. در این نامه، مؤسس حکومت قاجاریه در شرح جغرافیای سیاسی تحت حکمرانی بیگلربیگی تبریز، آن را شامل خوی و قراجه‌داغ و مرند شمرده است و حسنقلی خان را حاکم این گستره خطاب می‌کند. او در این نامه در نهایت اقتدار، ملک‌ستانی‌ها و پیروزی‌های خود را ذکر کرده و وعده می‌دهد که در این روز، ناتمامی‌های امور این مملکت اختتام و انجام یافته و رایت نصرتشان از مطلع خراسان تا صوب عراق نورافشان خواهد شد (نصیری، ۱۳۶۶: ۱/۱۴-۱۵).

در این اسناد، نگاه پیروزمندانه و رویکرد مذهبی آغامحمدخان به پدیدارهای تاریخی به‌طور کامل مشخص است و دنیای کاتبان و فضای فرهنگی-تاریخی آنان در متن اسناد منعکس شده است. در یکی از اسناد این مجموعه، نامه جعفرقلی خان دنبلی به «کنخدای دولت عثمانی» آمده است و افزون‌بر این می‌توان بینش و نگرش قومی و اعتقادی راویان اسناد را در درون متن تشخیص داد؛ چنان‌که آغامحمدخان در نامه‌های خود به ذکر آیات قرآنی برای توجیه اقدامات ظفرمندانه خود و تنبیه متمرّدان می‌پردازد. او در تایید اقدامات خود و همراهیان، آیه شریفه «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا»^۱ را ذکر کرده و در

گناهکار بودن عاصیان و یاغیان آیات «و انزلنا الحديد فيه باسٌ شديد»^۱، «فاخذهم الله بذنوبهم»^۲ و نیز «و ما ظلمهم الله و لكن كانوا انفسهم يظلمون»^۳ را در متن اسناد و فرامین خود آورده است.

این اسناد به‌خوبی روح زمانه و نگرش کنشگران اجتماعی و مسائل اصلی و مفاهیم تاریخی را نشان می‌دهد. اسناد در حوزه‌های مختلف سیاست داخلی، نحوه اداره امور سرزمینی، سندهای مربوط به روابط خارجی، امکان توسعه تاریخ جزئی‌نگر را فراهم می‌کند. در متن اسناد قاجاریه، پیشنهاد وزیرمختار روس درباره عملیات جنگ هرات، ادعای عدم اثبات سبقت روسیه در جنگ با ایران، اعطای نشان از طرف محمدشاه به نظامیان روس، طلب میناس خان تبعه روس از آقاخان محلاتی، تقاضای مهلت بیشتر توسط ایران جهت پرداختن غرامات جنگی، اغتشاش در سرحد ایران و روس به سبب آزادی مهاجرت رعایای دو طرف از خاک مملکتی به مملکت دیگر، بی‌نظمی و بی‌حسابی در سرحدات طالبش، اعتراض مکنیل سفیر انگلیس به نحوه ورود و سلام سفرای روس و انگلیس نزد شاه و تحکم بر اینکه تقدّم با سفیر انگلیس است، شکایت رعایای انزلی از دخالت قنصل روس در گیلان برای مجوز عبور آنان به فرضات بحر خزر و توجیه و تکذیب موضوع فوق از سوی وزیرمختار روس، اظهار وزیرمختار روسیه حاکی از بی‌غرضی دولت روسیه و عدم چشمداشت به خاک ایران، اصرار دولت روسیه مبنی بر ساخت بیمارخانه در کنار دریا و ساحل استرآباد وجود دارد (قاضیها، ۱۳۸۰: ۲۴-۳۲). متن این اسناد و واژه‌گزینی‌های کاتبان بیانگر فضای تاریخی و فرهنگی روابط خارجی بین ایران و روسیه و نقش آفرینی‌های بریتانیا است.

۱. الحديد، ۲۵

۲. ال عمران، ۱۱

۳. النحل، ۳۳

۲-۴. معرفت تاریخی به مثابه معرفت «اکتشافی- اختراعی» و جایگاه اسناد در

این عرصه

با توجه به اینکه، تاریخ‌نگاری به معنای انتقال روح زمانه به‌طور محض نیست، معرفت تاریخی همچون معرفتی «اکتشافی- اختراعی» مطرح می‌شود، نه یک معرفت اکتشافی- تولیدی. در اثر این گونه‌شناسی از معرفت تاریخی می‌توان آن را «نه یک معرفت کاملاً ذهنی و نظری^۱ دانست که هرگونه رابطه آن را با واقعیت تاریخی بدین‌وسیله قطع و به ایده‌آلیسم معرفتی منجر کرد و نه یک معرفت کاملاً عینی و اکتشافی^۲ دانست که به پوزیتویسم تاریخ‌نگارانه آمیخته شود (حضرتی، ۱۳۸۰: ۱۰۶).

اسناد، در این فرایند کشف دانایی، ابزار مناسبی در دست مورخ هستند؛ اما باید از جامعه‌شناسی تاریخی برای تحلیل، آنالیز و نقد تاریخ‌نگاری و متن اسناد بهره گرفت. تقویت نگرش واقع‌گرایانه در پرتو توسعه «مطالعه اسناد شهری، جمعیتی، آموزشی، وقفی و اسناد شرعی» امکان‌پذیر است؛ زیرا تنوع محتوای اسناد دوره قاجار و آثار آن در تقویت رویکرد خرد به مطالعات تاریخی اسناد محاکم شرع و دوایر قضایی و رشد نگرش جزئی به تاریخ این دوره کمک می‌کند. کاربری و توسعه رویکرد خرد و روش جزئی‌نگر در قالب تاریخ‌نگاری سندمحور از یک‌سو به‌مثابه بدیلی مطلوب در برابر روش کل‌نگر مورخان رسمی عمل می‌کند و عرصه را برای مطالعه عینی و تجربه محلی در تاریخ باز می‌گذارد.

از سوی دیگر، تاریخ خرد می‌تواند به مثابه واکنشی به ناامیدی از روایت‌های بزرگ باشد که در گذشته در تمدن غربی به‌وجود آمده است و به نادیده گرفتن سایر فرهنگ‌ها و گروه‌های اجتماعی پایان داده است (برک، ۱۳۸۹: ۷۸)؛ همچنین کاربری اسناد در تحلیل تاریخ و رخدادها گذشته می‌تواند به تردید در برخی از مشهورات تاریخی منجر شود، به‌گونه‌ای که در یکی از این موارد، ضمن بررسی اسناد و روند مذاکرات و مبادلات دو دولت روس و ایران از اطلاق مفهوم عهدنامه گلستان برای توافق موقت روس و ایران در اتمام دوره اول جنگ‌ها، اجتناب خواهد شد.

1. Subjective
2. objective

درباره ارزیابی اسناد و مدارک و روند مذاکرات، که با رویکرد جزئی‌نگر و خرد امکان‌پذیر است، براساس روایت اسناد دست‌اول و در بررسی سیر مذاکرات واقعه در قریه گلستان، هم از دیدگاه فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا این توافق، نوعی متارکه جنگ بین ایران و روسیه بوده و هم سرگور اوزلی که نماینده انگلستان در مذاکرات بوده چنین تفسیری از موافقت‌نامه را به میرزا ابوالحسن خان ایلچی ارائه داده است. ژنرال روتیشچوف، فرمانده کل قوای روسیه در قفقاز، نیز در زمان انعقاد این توافق‌نامه، یادداشتی ارائه داده و به مقامات ایرانی اطمینان داده است که این توافق به معنای یک قرارداد قطعی و دائمی در مناسبات دو کشور نیست (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۰: ۷۹-۸۷).

تعبیر، مفاهیم و القاب مطرح‌شده در اسناد تاریخ این دوره، بیانگر نوع نگرش و رویکرد قاجاریان است. در اسناد تاریخی می‌توان انگاره سیاسی و دین‌پروری را در رویکرد پادشاهان قاجار دریافت. آقامحمدخان در ۱۲۱۰ه.ق و مصادف با ماه رمضان در ارگ تهران تاج‌گذاری و به نام خود سکه ضرب کرد. او در ابتدای سکه خود واژه «یا محمد» و این بیت را که «تازر و سیم در جهان باشد- سکه صاحب‌الزمان باشد» نوشت و پس از مدتی بیت «آفتاب و ماه و زر و سیم در جهان- از سکه امام به حق صاحب‌الزمان» را جایگزین کرد. او همچنین بر مهر نگین خود از کلمات الهی استفاده کرده و تعبیر «افوض امری الی الله، عبده محمد» (نصیری، ۱۳۶۶: ۱/۱۴؛ متن فرمان آغامحمدخان قاجار به حسینقلی‌خان بیگلربیگی تبریز) را حک می‌کرد.

آقامحمدخان در طرح این رویکردهای دینی خود در احکام و فرامین خود از دو تعبیر «حکم والاست» و «حکم جهان مطاع شد» (فراستی، ۱۳۷۲: ۳۹؛ متن فرمان آقامحمدخان در ابقای میرزا محمدعلی ضابط آستان قدس رضوی) استفاده کرده است.

در اسناد فتحعلی‌شاهی که شامل نامه‌ها و فرامین اوست این رویکرد دینی در قالب کاربست تعبیری همچون «الملک لله تعالی حکم همایون شد» و کاربرد مفاهیمی همچون «العزه لله» و طرح اشعاری مانند «گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی/ قرار در کف شاه زمانه فتحعلی» و «سلطان صاحبقران» در ابتدای نامه‌ها و متون سندی، بیانگر انعکاس رویکرد دینی در نوشتارهای رسمی دولتی است (همان، نک: متن فرامین، ۴۳-۵۲). این در حالی

است که در آغاز نامه‌ها و فرامین عباس میرزا، نایب‌السلطنه، به تعبیر «دُرّ دریای خسروی عباس» و «حکم والا شد» اشاره شده است و از فرمان‌ها و نامه‌های او به‌عنوان «رقم عباس میرزا» یاد شده است (همان، متن رقم‌های عباس میرزا نک: ۹۱-۱۰۱). محتوای رقم‌ها و فرمان‌های عباس میرزا افزون‌بر اینکه مناسبات قدرت و الگوی اداره امور و اوضاع اجرایی ممالک تحت امر را نشان می‌دهد، دربردارنده دو نکته بسیار مهم است که گستره مناطقی و محال و مناطقی که حکم نایب‌السلطنه بر آنان جاری و ساری بود، از یک سو و طرح جغرافیای تاریخی، اسامی سرزمین‌ها و نقاطی از ممالک محروسه از سوی دیگر است و می‌تواند مطالعه و تحقیق شود.

رویکرد دومی که در اسناد و منابع دوره آقامحمدخان انعکاس یافته است، نگرش و رویکرد ایران‌گرایی اوست. در این باره، تعبیر و مفاهیم بسیار سمبلیک و ویژه‌ای برای پیوند بخشیدن بین قاجاریه و ایران‌گرایی طرح شده است. در متون این دوره آمده است که در سال ۱۲۱۰ق بار دیگر آفتاب عالم‌تاب، به خانه شرف درآمده و جهان‌پیر را زلیخاوار، جوانی مجدّد بخشیده و سلطان کامکار قاجار، جمشیدوار بزم سعید نوروزی برقرار کرده است. پادشاه والجاه ایران به استدعای دولت‌خواهان، تاج پادشاهی بر سر نهاد. بنا بر این اسناد و منابع، «آقامحمدخان در کتمان قصد و نیت خود تبحر کامل داشت و همیشه در جنگ‌ها تا فرمان نداده بود، لشکریانش از مقصد او خبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان را به تهران احضار و در جلگه وسیع اطراف شهر جمع می‌کرد و خود در تپه‌ای که در شمال بر سر شمیران بود... لشکر گاهی می‌کرد و در آنجا لشکر خود را سامان می‌داد و فرمان حرکت صادر می‌کرد» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۱/ ۷۴).

بیشتر اسناد دولتی که در قالب نامه‌های رسمی تنظیم شده‌اند، دربردارنده فرامین پادشاه و اصلی‌ترین رجال دیوانی هستند. در دوره فتحعلی‌شاه، نامه‌های عباس میرزا در عرصه امور داخلی و مناسبات خارجی، اغلب حکام و پادشاهای عثمانی و امپراتور روسیه و حکام نظامی آنان را مخاطب خود قرار داده بود. از ممیزات سندننگاری دیوانی و دولتی دوره قاجار که آن‌ها را از ادوار پیش متمایز می‌سازد، توشیح بود که در دوره قاجار متداول و مرسوم شد. این سنت که در دوره محمدشاه رواج یافت به معنای امضای فرمان‌ها و مکاتیب رسمی‌ای

بود که از سوی شاه صورت می‌گرفت؛ بدین ترتیب، پس از آنکه فرمانی به نگارش در می‌آمد باید پادشاه آن را توشیح می‌کرد و با خط خود در حاشیه فرمان می‌نوشت که «صحیح است» (فراستی، ۱۳۷۲: ۱۶).

۲-۵. توجه دادن مخاطبان به رویه‌های چندوجهی کنشگران تاریخی در

اسناد

مایکل استنفورد در کتاب خود این سؤال را «آیا جرئت داریم امور ناخوشایند را از سرمشق‌ها حذف کنیم؟» مطرح کرده است. یکی از فواید آموزش تاریخ، طرح این نکته است که «امور انسانی، ترکیب تفکیک‌ناپذیری از خوبی و بدی» هستند و درباره اقدامات قهرمانان تاریخی تا حد زیادی اغراق شده است. او پیشنهاد می‌دهد که «به‌عنوان محققان تاریخ، می‌توانیم یاد بگیریم که به مردان و زنان بزرگ احترام بگذاریم، بدون آنکه چشم‌هایمان را بر روی خط‌هایشان بیندیم» (استنفورد، ۱۳۸۸: ۳۷۵-۳۷۶).

اگر بخواهیم براساس اسناد خارجی، به روایت معاصران دوره اول قاجار از کنشگران بزرگ پردازیم، باید به اسناد آرشیو بریتانیا متمرکز شویم که منبع یک پژوهش مبتنی بر اسناد در کتاب «گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران» (۱۲۰۰-۱۲۸۸ه.ق) تألیف منصوره اتحادیه بوده‌اند. اسناد ماموران و سفرای انگلستان در دوره فتحعلی‌شاه و محمدشاه دربردارنده رویکرد چندوجهی به اقدامات، عملکرد و رفتار کنشگران ایرانی است. این اثر در پرتو اسناد خارجی، ناقص یک نگاه سفید یا سیاه محض به بازیگران قدرت در ایران آن دوره است. در اسناد مذکور، به رقابت روس و انگلیس در ارائه اخبار متناقض و به سود خود در ایران با هدف تاثیر گذاشتن بر تصمیم‌سازان و کنشگران سیاسی ایران اشاره شده است.

فرانسوی‌ها نیز در زمان نقش‌آفرینی خود در عرصه سیاسی ایران از موفقیت‌های ناپلئون برای حکمرانان قاجار داستان‌سرایی و انگلیسی‌ها اخبار شکست او را برجسته می‌کردند «در سال ۱۸۰۹م در ایران شایع شد که ناپلئون از اسپانیا شکست خورده است و گاردان مطمئن بود که این خبر را جاسوسان سر هارد فورد جونز شایع کرده‌اند؛ در همین سال سفیر فرانسه

نیز موفقیت‌های دولت خود را به شاه خبر داد» (اتحادیه، ۱۳۵۵: ۱۳). در این شرایط روس‌ها هم وقایع زیادی را به اطلاع دولت ایران به‌ویژه دربار عباس میرزا می‌رساندند که این اخبار با تبلیغات ضدانگلیسی همراه بود؛ حتی مک‌دانلد در ایران طی نامه‌ای به دولت انگلیسی هند از محتوای یکی از نامه‌های عباس میرزا گزارش داده که ماهیتی ضدانگلیسی داشته و آن را متأثر از اثرگذاری روس‌ها بر ولیعهد ایران و تکرار عقاید روس‌ها از سوی او می‌داند. متن نامه عباس میرزا به نماینده خود (میرزاموسی) در تهران را مک‌دانلد چنین آورده است: بر وزرای دولت پوشیده نیست که انگلیسی‌ها مردمانی ظاهر فریب و ظاهر صلاح و در باطن آتش‌افروزان جنگند. تحریکات آنان سبب بروز جنگ در دریای یونان شد؛ ولی ... چنان وانمود کردند که روس‌ها مسئول شروع جنگ و خودشان طالب صلح هستند؛ در حالی که روس‌ها و ترک‌ها فهمیده‌اند که انگلیسی‌ها فقط در پی تامین منافع خودشان می‌باشند (همان).

مک‌دانلد از نفاق و دو دستگی میان درباریان به دلیل نفوذ شاهزادگان بر روی وزرا پرده برداشت؛ زیرا این شاهزادگان بر آن بودند که به سلطنت برسند. محمدعلی میرزا پسر بزرگ شاه ارتباط نزدیکی با امین‌الدوله میرزا عبدالله‌خان داشت و حسینعلی میرزا حاکم فارس در اوایل سلطنت پدرش گروهی همراه، در دربار به وجود آورده بود؛ عباس میرزا، ولیعهد، نیز با این دو برادر مناسبات خوبی نداشت و گروه حامیان او در دربار زیر نظر الله‌یارخان آصف‌الدوله بودند. در سندنامه‌های مک‌دانلد و ویلوک این روایت که اردوگاه شاه، صحنه مبارزه مخفی گروه مایل به جنگ و گروه مایل به صلح بوده، سخن آمده است، به گونه‌ای که میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، منوچهرخان و سفیر انگلیس مخالف جنگ و الله‌یارخان آصف‌الدوله، روحانیان و نظامیان، موافق وقوع جنگ با روسیه بودند.

مطالعه پدیدارهای تاریخی با محوریت وضعیت سیاست خارجی در پرتو اسناد مشخص می‌کند (قاضیها، ۱۳۷۰: ۳۸-۴۹) که گرچه پادشاه قاجار رکن اصلی سیاست خارجی را تشکیل می‌داد و مناسبات خارجی از امتیازات شاه به‌شمار می‌آمد؛ اما بنابر ایفای نقش حکام محلی، نوعی بی‌تمرکزی و چنددستگی در اداره امور مختلف مطرح بوده است. شاه

در الگوی اداری خاص ممالک محروسه، پسران خود را به حکومت ایالات فرستاده و آنان خودمختاری داخلی داشتند. شاهزادگان حاکم بر آذربایجان، فارس و کرمانشاه به سبب دوری از پایتخت، خودمختار بوده و با دولت‌های خارجی در تماس بودند؛ اما مسئله مهمی که در دوره فتحعلی‌شاه، محل نزاع و کشمکش شاهزادگان مذکور و تلاش‌های هر کدام برای جلب نظر موافق دولت‌های خارجی می‌شد مسئله جانشینی بود، به گونه‌ای که هر یک از آنان سعی می‌کرد با برقراری روابط نزدیک با دولت‌های خارجی از کمک در کشاکش پس از شاه بهره گیرند.

در سندنامه‌ای از مک دانلد که به دولت انگلیسی هند ارسال شده، از این منازعات قدرت بحث شده است. او می‌نویسد: «محبت برادرانه‌ای بین شاهزادگان وجود ندارد. مبهم بودن آتیه وراثت سلطنت، چاره‌ای برای این شاهزادگان جز تلاش برای رسیدن به تاج و تخت نمی‌گذارد؛ زیرا در غیر این صورت ممکن است جان خود را از دست بدهند». شاه نیز با تحریک رقابت آنان سعی می‌کند موازنه‌ای میان پسرانش برقرار نماید. در این نامه‌ها و اسناد «محمدعلی میرزا دولتشاه برای ارتباط با انگلیسی‌ها به دست نماینده آنان در بغداد تلاش می‌کرد. حسینعلی میرزا مکرراً بر آن بود که حمایت هند را جلب کند، عباس میرزا با فرانسوی‌ها، روس‌ها و انگلیسی‌ها با همین منظور روابطی داشت و ظل‌السلطان از سوی میرزا ابوالحسن خان بر آن بود که با انگلیسی‌ها رابطه برقرار کند» (نک: نامه‌های مک دانلد در اتحادیه، ۱۳۵۵: ۲۶).

در شرایط بحران جنگ‌های خارجی دوره اول قاجاریه، عباس میرزا مسئول دفاع از آذربایجان در برابر روس‌ها بود؛ اما شاهزاده فارس به دلیل نزدیکی با مستعمرات انگلیس و اهمیت تجارت جنوب با هند، رویکردی متضاد با او داشت. او در امور جنوب، خودمختار عمل می‌کرد و شاه او را در اداره امور خلیج فارس مستقل می‌گذاشت. ویلوک، نماینده انگلیس در بوشهر، در گزارشی به کمیته سرّی وزارت خارجه انگلستان در این باره می‌گوید که: «شاه بدون مشورت با حضرت والا تصمیمی نخواهد گرفت» (نامه ویلوک به کمیته سرّی در اتحادیه، ۱۳۵۵: ۲۸). حسینعلی میرزا در سال‌های ناخوشی شاه برای جلب همکاری

و حمایت انگلیس‌ها با دولت هند مذاکراتی انجام داده که کمپبل در گزارش‌های خود در نوامبر ۱۸۳۰ به آن اشاره کرده است.

قدرت عباس میرزا بسیار روزافزون بود، به گونه‌ای که اسناد مهم ماموران خارجی و روایت ناظران داخلی بر این موضوع صحنه می‌گذارند. جنگ‌های ایران و روسیه در دوره فتحعلی‌شاه مهم‌ترین رکن سیاست خارجی قاجاریه را تشکیل می‌داد؛ در نتیجه آن، عباس میرزا و آذربایجان مرکز ثقل اداره سیاست خارجی ایران بود؛ به گونه‌ای که سفرای کشورها برای دیدار با او به تبریز می‌رفتند و او در عرصه داخلی و خارجی، مستقل عمل می‌کرد. او با شروع جنگ‌ها، از سوی شاه به عنوان مسئول اداره مذاکرات سیاسی جنگ شد و جایگاه و قدرت بلامنازعه او در اسناد، نامه‌ها و متون دیگر بازتاب پیدا کرد.

میرزاشفیعی مازندرانی، صدراعظم، درباره عباس میرزا گفته بود که «انعقاد قراردادهای شاهنشاهی در اختیار اوست» و در سند یکی از گزارش‌های جیمز موریه آمده است که «چنانچه عباس میرزا در حمایت خود از فرانسوی‌ها باقی می‌ماند، ما هیچ‌گاه امکاناتی را که اکنون داریم به دست نمی‌آوردیم» (اتحادیه، ۱۳۵۵: ۲۹). این روند به گونه‌ای پیش رفت که پس از جنگ‌های دوم ایران و روس، شاه از دخالت مستقیم در سیاست خارجی خودداری می‌کرد و نایب‌السلطنه تصمیمات را می‌گرفت و به تصویب شاه می‌رسید. مک‌دانلد در گزارشی، از دسیسه مخالفان عباس میرزا پس از شکست او در جنگ و انعقاد ترکمانچای نزد شاه گفته است که او در ملاقات نیم‌ساعته با شاه تمام دسیسه مخالفان را بی‌اثر کرد.

همچنان که در مباحث فوق‌الذکر مشخص است، خوانش تاریخ سیاست خارجی در پرتو بهره‌گیری از اسناد قاجاریه می‌تواند ابعاد بی‌شمار و دریچه‌هایی نو از تاریخ‌نگاری خرد^۱ در ارزیابی اسناد را فراهم کند. درباره مسائل دوره محمدشاه نیز اسناد مناسب خارجی که در گزارش روایات ناظران خارجی آمده است، در بردارنده ابعاد مهمی است؛ به گونه‌ای که روایت‌های متعدد با نگاه جزئی از نفوذ دولت‌های خارجی در اداره امور سیاست خارجی ایران سخن گفته و در این میان نقش و سهم کنشگران داخلی و خارجی را در این عرصه به دست می‌دهد.

۳. الگوهای روشی جهت به کارگیری اسناد در پژوهش تاریخی

بهره‌گیری از اسناد، افزون بر اهمیت منبع‌شناختی، می‌تواند به تأمین هدف اصلی مورخان مدرن در «بازسازی تاریخ» کمک کند (همیلتون، کولینز و دیگران، ۱۳۸۵: ۹)؛ در واقع، مورخان جدید برای بازسازی تاریخ بیشتر به ثبت دقیق فعالیت‌های انسان و نیل به فهم ژرف‌تری از آن‌ها تمرکز کرده‌اند که اسناد با توجه به انعکاس بافت فرهنگی و شرایط تاریخی وقوع رخداد و ثبت داده‌ها از یک سو و بنا به امکان استخراج حجم شایان‌توجهی از روایت‌های جزئی‌نگر برای نیل به این مقصود، حائز اهمیت هستند.

تحلیل تاریخ در پرتو اسناد از بازسازی شروع می‌شود و می‌تواند با ایفای نقش مورخ یا محقق به بازاندیشی و بازآفرینی منجر شود. تفاوت این سه مفهوم تئوریک (بازسازی، بازاندیشی و بازآفرینی) در میزان ایفای نقش رویکردهای مورخ در آفرینش معانی جدید و میزان وفاداری او به گذشته تاریخی و تقدّم گذشته و یا رویکرد محوری او در تفسیر تاریخ است. منابع اسنادی، گنجینه‌ای مهم از اطلاعات ارزشمند هستند؛ زیرا معانی واژگان و کلمات، نه طبیعی بلکه قراردادی و تاریخی‌اند و این مسئله در متن آن‌ها نهفته است. معنا از آداب و رسوم متغیر سرچشمه می‌گیرد و در نتیجه، آگاهی از تطور تاریخی آن‌ها، محل بحث برای اکتشاف مجدد، تصحیح و تفسیر است.

کمتر منبع روش‌شناسی در زبان فارسی وجود دارد که برای نشان دادن چگونگی استفاده از اسناد، جهت حرکت در عرصه تاریخ‌نگاری اسنادی تلاش کرده باشد؛ بنابراین، ورود به این حوزه برحسب علاقه شخصی و آزمایش و خطا استوار بوده است و به همین دلیل، میزان توفیق محققان در این باره کم و بیش است. از نظر روش‌شناسی، اسناد همچون منابع تاریخی درجه اول، می‌توانند به محققان در تولید معرفتی مستند و بازسازی گذشته کمک کنند.

زرین کوب بر این باور است که چون تاریخ از استقراء شروع می‌شود؛ پس قدم نخست مورخ، کشف و گردآوری اسناد مستلزم استقراء است و در همه روایات، استقراء هرچه تام‌تر، بهتر است (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۴۲). به یقین پژوهش اسنادی، پژوهش مبتنی بر شواهد برگرفته از مطالعه اسناد، مانند آرشیوها یا آمار رسمی است. یکی از انواع فرعی

پژوهش اسنادی عبارت است از: تحلیل مجدد و مجموعه‌ای از داده‌ها و نتایج تحقیقات گزارش شده به دست نویسندگان دیگر حکومت‌ها و سازمان‌های دیگر به طور منظم که آمار رسمی دربارهٔ انبوهی از پدیده‌های اجتماعی منتشر می‌کنند.

استفاده از روش اسنادی در تحقیق تاریخی دارای مزایای خاصی است، فاصله زمانی مُحقق با واقعهٔ تاریخی سبب می‌شود که بتواند واقعه را در رابطه با وقایع مشابه در جهان آن روز ببیند و تحلیل کند؛ بنابراین استفاده از روش اسنادی به دلیل فاصلهٔ زمانی که میان رخداد تاریخی با کنشگران معرفتی در دوره‌های بعدی وجود دارد، حائز اهمیت است و این امر در به کارگیری روش سندمحوری در تحقیقات تاریخی از چند دیدگاه طرح‌شدنی است. روش اسنادی به طور معمول از روشی مناسبی برخوردار است و عوامل مؤثر در هر واقعهٔ تاریخی را در پرتو اسناد می‌توان بررسی کرد؛ همچنین در قالب الگوی سندپژوهی، امکان رشد رویکرد خرد به موضوعات متنوع و متکثر تاریخی وجود دارد و دیگر اینکه از سندمحوری، هم به عنوان روش و هم به عنوان منبع در تحقیقات سال‌های گذشته غفلت شده است؛ در حالی که طرح مباحث جدید و تردید در مشهورات تاریخی در قالب این الگوی روشی و مستند امکان‌پذیر است و حتی در تحقیقات اجتماعی نیز «کاربرد روش اسنادی یک امتیاز و یک ضرورت» تلقی می‌شود (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۱/ ۲۵۴-۲۶۱).

امتیاز دیگری که ضرورت کاربست روش اسنادی را پررنگ می‌کند، پی بردن به سایر منابع، در سایهٔ وجود تکنیک اسنادی است که می‌توان کار جمع‌آوری داده‌ها را با آن شروع کرد. وجود اسناد و مدارک متناقض، پژوهشگر را با جوانب مختلف موضوع روبه‌رو می‌کند. اسناد تاریخی می‌توانند در فرایند جمع‌آوری داده‌ها نقش مهمی را ایفا کنند (بن، ۱۳۷۶: ۱۲۵-۱۲۸)؛ به‌طور ویژه می‌توان چند الگوی تحلیل و خوانش را برای کاربست اسناد در تاریخ‌نگاری مطرح کرد:

۳-۱. کاربست الگوی جامعه‌شناسی زبان در تفسیر اسناد

هر متنی تنها یک نوشتار نیست، بلکه کرداری است که در سطح اجتماعی بازتولید و بازگو شده است؛ بدین ترتیب مطالعهٔ متن هر سند تاریخی، به مثابه یک متن اجتماعی تلقی می‌شود

که مراجعه به آن هرگز به معنای مطالعه و بررسی روابط صرفی و نحوی درون آن نیست؛ بلکه مخاطب درصدد فهم چگونگی پدید آمدن و فضای فرهنگی - سیاسی و اجتماعی شکل‌دهنده به آن است. در این نوع بررسی‌ها هدف آن است که متن نوشتاری در یک دوره زمانی مشخص و در قالب‌های زبانی و بیانی خاص به انتقال چه نوع صورت‌بندی از نظام دانایی تن داده است و این صورت‌بندی به تولید کدام معناها و رویه‌های گفتمانی دلالت دارد.

سه محور اصلی تشکیل‌دهنده تحلیل نهایی از هر متنی را می‌توان در بررسی «تاثیر پیش ادراک‌ها و پیش‌فهم‌های کاتب متن و مخاطب (محقق)، تاثیرات زبان، رابطه دال و مدلول‌ها» مشخص کرد (رجبلو و جمشیدی، ۱۳۹۲: ۱۴۰). در این روش باید ضمن تحلیل همه قواعد زبان، برای درک لایه‌های درونی یک گفتمان، یعنی نمادها، استعاره‌ها و معناها اقدام کرد و پدیده‌های حاشیه‌ای زبان را از طریق جامعه‌شناسی زبان درک کرد. از نظر ویلیامز، جامعه‌شناسی استفاده‌شده در زبان‌شناسی اجتماعی، از نوع خاصی از نظریه کارکردگرایی پارسونزی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ گرفته شده است (آلیسون و پوینتون، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۸).

در متن اسناد تاریخی به ویژه اسناد شرعی دوره قاجار می‌توان گفت که زبان معیار اسناد شرعی بوده است؛ به گونه‌ای که بیشترین وجه تمایز اسناد شرعی از سایر اسناد تاریخی، رعایت ارکانی است که زبان مخصوص موسوم به زبان حقوقی به وجود آورد. این زبان، زیرمجموعه زبان علمی است. زبان حقوقی همانند هر زبان دیگر، ابزار دقیق برای فعالیت اندیشه و ابلاغ حاصل کار آن است... در نمونه‌های فراوان، یک کلمه عادی در زبان حقوقی به معنای خاص یا محدود به کار می‌رود «(رضایی، ۱۳۹۰: ۷۲)؛ برای مثال عده در زبان عادی و عده در زبان حقوقی، اقامتگاه در زبان عادی و همین مفهوم در زبان حقوق مدنی و تجارتف معناهایی متفاوت دارند؛ درواقع طرح و فهم چنین مباحثی در قالب اتخاذ الگوی جامعه‌شناسی زبان برای تحلیل متن اسناد و نائل شدن به تاریخ‌نگاری اسنادی بسیار پراهمیت است؛ زیرا هر مفهوم و تعبیر زبانی که در اسناد تاریخی مطرح شده است، لزوماً یک تعبیر تاریخی و فنی است که بار معنایی خاصی را به مخاطبان هر نسلی انتقال می‌دهد



و جامعه‌شناسی زبان، امکان بررسی، تأثیر و انعکاس بافت اجتماعی، تاریخی و سیاسی دنیای متن را برای مخاطبان فراهم می‌کند.

۲-۳. بهره‌گیری از رویکرد میان‌رشته‌ای زبان‌شناسی تاریخی

در زبان‌شناسی تاریخی به تأثیر تحولات خط و زبان، و قبض و بسط بار معنایی مفاهیم در بستر تاریخ توجه می‌شود. به نظر می‌رسد که بهره‌گیری از برخی الگوهای خوانش متن که در زبان‌شناسی معناشناختی^۱ معمول است، می‌تواند در خوانش بهتری از متن اسناد مؤثر شود؛ زیرا اسناد به‌شدت دربردارندهٔ زبان تاریخی هستند؛ در این خصوص می‌توان گفت که محتوای اسناد دوره قاجار، بازتاب‌دهندهٔ اصطلاحات رایج و تغییرات آن‌ها در عرصه‌های مختلف هستند.

با توجه به اینکه تحولات و اصلاح‌گرایی در دوره قاجار، با تغییرات در ارتش و تجهیزات نظامی و نیز ترجمه‌هایی در این خصوص بنابر خواست عباس میرزا و سپس به دستور محمدشاه شروع شد، بیشترین تحول و ورود اصطلاحات این مقطع تاریخی، متعلق به قشون و نظمیّه بوده است. با اتخاذ الگوی زبان‌شناسی تاریخی برای تفسیر متن اسناد، می‌توان گفت که این مفاهیم تخصصی به انعکاس شرایط اجتماعی خاص این دورهٔ تاریخی روی آورده‌اند؛ در واقع از این طریق مشخص می‌شود که آشنایی ایران با برخی از دستاوردهای علمی - صنعتی اروپا در این دوران به‌شکل تغییر مفاهیم و قبض و بسط معنایی آن‌ها و افزایش واژگان نو، در عرصهٔ امور نظامی نیز مشاهده می‌شود.

مفاهیم نظامی همچون پدیده‌ها و عناصر فرهنگی نوینی به فرهنگ و مفاهیم پیشینی این عرصه وارد و به آفرینش اصطلاحات ترکیبی تازه‌ای منجر شدند و هم‌زمان برخی اصطلاحات قدیمی در این عرصه از زبان فارسی حذف شدند؛ از سوی دیگر، زبان فارسی متداول در این دوره، معادل مناسبی برای بیشتر مفاهیم تازه‌وارد ترجمه‌شده و انتقال‌یافته نداشت و ناگزیر برای ترویج این مفاهیم جدید تخصصی از آن‌ها برای ساختن مفاهیم و واژگان جدید استفاده کرد؛ اغلب این مفاهیم جدید در عرصهٔ نظامی از زبان‌های فرانسوی،



روسی، انگلیسی و ترکی وارد ایران شدند؛ اما چه‌بسا بسیاری از این مفاهیم از دو زبان به عاریت گرفته شده بودند و ترکیب یک اصطلاح مرکب جدید را می‌دادند. با توجه به اینکه در این عرصه، نخستین برنامه اصلاح نظامی ایران توسط ژنرال گاردان فرانسوی آغاز شد، بی‌شک اولین انتقال مفاهیم جدید، که در اسناد منعکس شد، مفاهیم فرانسوی است. در این ارتباط مفاهیم جدیدی همچون «پلیس، ژاندارم، کمیساریا، آژان و دفیله وارد واژگان نظامی و انتظامی ایران شدند» (مدرسی، سامعی، صفوی مبرهن، ۱۳۸۰: یک تا سی).

در میان مفاهیم جدید انتقالی این حوزه، برخی از آن‌ها انگلیسی (فرانت، پارک، پوند)، تعدادی از مفاهیم فرانسوی (آژان، رژیمان، ژنرال)، بعضی روسی (شوشکه، سالدات)، برخی از آنان ترکی (قراول، کشیک، قشون) و تعدادی هم عربی (نظمیه، عسکریه، استنطاق، تاین) بودند؛ با وجود این میان این واژگان دوزبانه، ترکیب‌هایی صورت گرفت؛ از جمله بریگاد قزاق که ترکیب دو واژه «فرانسه - ترکی» بود یا مفهوم مرکب توپخانه که ترکیب واژگان «ترکی - فارسی» بود (همان، ۱۴-۱۶)؛ بدین ترتیب می‌توان گفت که برای شناخت و درک تحولات ایران در دوره اول قاجاریه، یک روش سندپژوهی برای ترویج تاریخ‌نگاری اسنادی، وارد شدن به ارائه تحلیل از اسناد تاریخی در قالب الگوهای زبان‌شناسی تاریخی است. از طریق این روش‌شناسی، میزان بهره‌مندی ایران از تحولات مدرن در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی در پرتو سندخوانی روایت و تحلیل می‌شود.

۴. نتیجه

طرح رویکرد تاریخ‌نگاری اسنادی به‌عنوان علت‌العلل درک همه مسائل تاریخ‌امروزی نیست؛ بلکه می‌تواند بخشی از یک نقشه کلان باشد که برای تحول محتوای آموزش و پژوهش تاریخ‌اسوسی متخصصان و مسئولان طراحی شود و در تصمیم‌سازی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها، مدنظر قرار بگیرد؛ ازسوی دیگر، در پژوهش تاریخی در سه صورت،

امکان طرح مباحث جدید وجود دارد: جدید بودن موضوع، جدید بودن رویکرد و روش‌شناسی، و جدید بودن منبع.

بدین ترتیب توجه و تمرکز بر اسناد، هم به‌عنوان رویکرد و الگوی روش‌شناختی (روش اکتشافی - اسنادی) و هم به‌مثابه منابع جدید «در تاریخ‌نویسه» که کمتر به آن‌ها توجه شده است، می‌تواند به تردید در مشهورات تاریخی و طرح مباحث جدید در عرصه‌های مختلف تاریخ اجتماعی، سیاسی و تاریخی منجر شود؛ چنان‌که برخی از پژوهشگران و استادانی که در متن اصلی تحقیق حاضر، مطرح شدند، برحسب علاقه شخصی و کسب الزامات علمی - روشی در مطالعات اسنادی به طرح مباحث جدید در حوزه پژوهشی خود نائل آمده‌اند و بخشی از مشهورات خلل‌ناپذیری که به‌شکل پارادایم مسلط در روایت‌پردازی از گذشته در موضوعات مختلف تبدیل شده بودند به زیر کشانده و الگوی تحلیل و نوع نگرش متفاوت و جدیدی را ارائه داده‌اند؛ البته، توجه و طرح اهمیت تاریخ‌نگاری اسنادی به‌عنوان یک معرفت دقیق‌تر به معنای باور به شکل‌گیری معرفت پوزیتیویستی و رفع محدودیت‌های مشاهده، در پروسه تحقیق تاریخی نیست؛ زیرا در محتوای اسناد هم بار معنایی ایدئولوژی‌های متفاوت موجود و به‌رغم کاربرد روایت‌کردن نقدانه این منابع تاریخی باز هم با نوعی معرفت غیرمستقیم از گذشته تاریخی روبه‌رو هستیم.

اسنادمحوری در پژوهش تاریخی می‌تواند در بازسازی متناسب و بهتر حوزه شکسته‌شده تاریخ، بسیار مؤثر واقع شود؛ همچنین توسعه دسترسی مخاطبان به اسناد تاریخ قاجاریه بر گستره حوزه پژوهش‌های تاریخی می‌افزاید؛ به‌طوری‌که امکان رشد شاخه‌ها و گرایش‌های دیگری از تاریخ، مثل تاریخ اداری، مالی، فرهنگی، اجتماعی، دیپلماسی و سایر موضوعات را برای تکوین فهم تاریخی فراهم می‌کند و دست محققان را در به‌کارگیری روش‌های تطبیق منابع و پژوهش باز می‌گذارد.

منابع

- آلیسون، لی. و کیت، پوینتون (۱۳۸۸). **فرهنگ و متن: گفت‌مان و روش‌شناسی پژوهش اجتماعی و مطالعات فرهنگی**، ترجمه حسن چاوشیان. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اسپرلدی، جیمز پ. و دیوید و. مک کوردی (۱۳۷۲). **پژوهش فرهنگی، مردم‌نگاری در جوامع پیچیده**. ترجمه بیوک محمدی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- استفورد، مایکل (۱۳۸۸). **درآمدی بر تاریخ پژوهی**. ترجمه مسعود صادقی. تهران: سمت و امام‌صادق (ع).
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸). **بینش و روش در جامعه‌شناختی تاریخی**. ترجمه سیدهاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- ایزاک، استفان (۱۳۷۴). **راهنمای جامع تحقیق و ارزیابی**. ترجمه مرضیه کریم‌بنا. مشهد: آستان قدس.
- ایگرس، گنورگ (۱۳۸۹). **تاریخ‌نگاری در سده بیستم از عینیت علمی تا چالش پسا مدرن**. ترجمه عبدالحسین باستانی پاریزی؛ محمد ابراهیم (۱۳۸۵). **خودمشت‌ومالی**. تهران: نامک.
- برک، پیتر (۱۳۸۹). **تاریخ فرهنگی چیست؟**. ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- تاج‌بخش، احمد (۱۳۷۶). **تاریخ و تاریخ‌نگاری**. شیراز: نوید شیراز.
- توین‌بی، آرنولد (۱۳۷۵). **مورخ و تاریخ**. ترجمه حسن کامشاد. تهران: خوارزمی.
- حسینی، محمدضیاء (۱۳۹۱). **سخن‌کاوی، گفت‌مان‌شناسی، تجزیه و تحلیل کلام**. ویراستار: مهندس خسرو حسن‌پور. تهران: رهنما.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰). **تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری و اسلامی**. تهران: نقش جهان.



- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰). **تاریخ ذوالقرنین**. به اهتمام ناصر افشارفر. تهران: کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- رجبلو، علی. و جمشیدی، فرانک (۱۳۹۲). **دیدگاه (پنج گفتار در باب تاریخ فرهنگی با نگاهی به جنگ عراق و ایران)**. تهران: سوره مهر.
- رضایی، امید (۱۳۹۰). **درآمدی بر اسناد شرعی دوره قاجار**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرگری نژاد، غلامحسین (بهار ۱۳۹۰). «موافقت‌نامه گلستان، قرارداد متارکه جنگ یا عهدنامه قطعی (۱؟)». **مطالعات تاریخ اسلام**. س ۳. ش ۸، صص ۷۷-۱۰۱.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). **تاریخ در ترازو: درباره تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری**. تهران: امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۳). **روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، اصول و مبانی**. ج ۱. چ ۹. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ساماران، شارل (۱۳۷۰). **روش‌های پژوهش در تاریخ**. ترجمه ابوالقاسم بیگناه، غلامرضا ذات‌علیان، مهدی علایی، اقدس یغمایی. ج ۱. چ ۳ (۱۳۸۹): ج ۳ و ۴. تهران: آستان قدس رضوی.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۲). **یکصد سند تاریخی**. بی‌جا. چاپخانه شرق.
- صنعت‌جو، حمید (۱۳۷۲). «اندیشه گورویچ درباره اختلاط جامعه‌شناسی با فلسفه تاریخ». **نشریه رشد آموزش علوم اجتماعی**. ش ۱۵. صص ۶۶-۶۹.
- قاضیها، فاطمه (۱۳۷۰). **نگاهی به برخی اسناد روابط خارجی ایران در دوره قاجار**. گنجینه اسناد. ش ۲. صص ۳۸-۴۹.
- _____ (۱۳۸۰). **اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار**. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۰). **مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی**. تهران: انجمن آثار ملی.



دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س) / ۳۳

- محمدی، بیوک (۱۳۹۰). **درآمدی بر روش تحقیق کیفی**. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مدرسی، یحیی، حسین سامعی و زهرا صفوی مبرهن (۱۳۸۰). **فرهنگ اصطلاحات رایج دوره قاجار (قشون و نظمیه)**. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۹). **مبانی منطق و روش‌شناسی**. چ ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- نصیری، محمدرضا (۱۳۶۶). **اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه) از ۱۳۳۸-۱۲۰۹ ق. (ج ۱) از ۱۲۶۳-۵۱۲۳۹ ق.** ج ۲. تهران: مؤسسه کیهان.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۳). **تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر**. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. ج ۱. تهران: نشر اساطیر.
- همیلتون، گری جی. رندال کولینز. و دیگران (۱۳۸۵). **تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی**. ترجمه دکتر سیدهاشم آقاجری. تهران: کویر.
- ین، رابرت کی (۱۳۷۶). **روش تحقیق موردی**. ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- Floud, Roderick (2006). *An introduction to quantitative methods for historians*. Routledge.



دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

موضع‌گیری و مناسبات مورخان عصر ایلخانی در برابر ابن‌اثیر: تضاد و تعارض

علی سالاری شادی^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۲۱

چکیده

دو دههٔ اواخر عمر ابن‌اثیر، مورخ مشهور و صاحب کتاب «الکامل»، هم‌زمان با حملهٔ مغول سپری شد و او شاید نخستین گزارشگر حمله دهشتناک مغول بود. گزارش‌های او از حملهٔ مغول، گذشته از اصالت و ویژه آن، با ارزیابی‌ها و تحلیل‌هایی توأم است که از شکوه‌نامه‌ای مملو از دردمندی و ناخرسندی سخن می‌گوید. از طرفی نوشتهٔ ابن‌اثیر، همچون یک منبع مهم و نزدیک به عصر ایلخانی و حملهٔ مغول، می‌توانست منبع مورخان ایلخانی باشد؛ درحالی‌که مورخان ایلخانی، بی‌رغبتی و بی‌اعتنایی خاصی به او از خود نشان داده‌اند.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه؛ a.salarshadi@urmia.ac.ir

اکنون این نوشته بنا دارد تا با بررسی گزارش ابن‌اثیر از حمله نخستین مغول و ارزیابی‌های او از آن، به موضع‌گیری، اقبال و یا بی‌اقبال مورخان ایلخانی در برابر او بپردازد و اینکه چرا مورخان ایلخانی به‌رغم نزدیکی زمانی و آشنایی با وی، برخلاف سایر مورخان معاصر و متأخر (غیرایلخانی) از ابن‌اثیر دوری گزیدند؛ همچنین در این نوشته چرایی و چگونگی مناسبات به‌نسبت پیچیده مورخان ایلخانی با ابن‌اثیر و جوانب آن به بحث گذاشته شده است.

واژگان کلیدی: ابن‌اثیر، حمله مغول، مورخان ایلخانی، جوینی،

رشیدالدین فضل‌الله.

مقدمه و طرح مسئله

عزالدین علی‌بن محمدبن محمد مشهور به ابن‌اثیر (۵۵۵-۶۳۰)، صاحب کتاب «الکامل»، از مورخان مشهور جهان اسلام است. اثر او از زمان تألیف تاکنون همواره منبع مورخان و محققان بوده است. او برحسب قاعده و ضابطه تحصیلی عصر، به حفظ قرآن، آموختن حدیث و سایر علوم متداول، مانند قرآن، حدیث، کلام و اصول مشغول شد و بر مبنای رسم مشایخ، علوم دیگری مانند منطق، نجوم، هئیت و... را آموخت و تحصیلات مرسوم روزگار، به‌ویژه قرآن، حدیث، سیره، رجال‌شناسی، تاریخ و علم‌الانساب را گذراند (ابن‌عماد حنبلی، ۱۳۷/۳).

ابن‌اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق.) معاصر با پنج خلیفه عباسی از جمله ناصرالدین‌الله بود. در این ایام او ناظر انقراض سلاجقه در ایران، عراق، سقوط خوارزمشاهیان در شرق عالم اسلامی و مهم‌تر از همه، حمله مغول بود. ابن‌اثیر در حال تألیف الکامل بود که حمله مغول رخ داد. او در مجلدات اخیر با ناخرسندی شدید، حمله مغولان را شرح داد و افزون‌بر بیان نخستین اخبار آن، بینش و ارزیابی خود را از آن واقعه بیان کرد. شکوه‌نامه مملو از اندوه و ناخشنودی او در دیباچه حمله مغول مشهور است؛ گذشته‌ازاین گزارش‌های ابن‌اثیر در زمره نخستین گزارش‌ها از حمله مغول، به‌ویژه درباره رخدادهای ماوراءالنهر، خراسان،

عراق عجم، آذربایجان، شمال عراق و... است؛ در این باره نوشته و ارزیابی‌های او ارزش فراوانی دارد؛ زیرا فضای حمله مغول را در همان ایام ترسیم کرده است.

اکنون مسئله این است که ابن‌اثیر به‌عنوان اولین راوی حمله مغول - که مدت‌ها قبل از مورخان ایلخانی آن را بیان کرد - و به حکم اشتراک موضوع تاریخی، باید نوشته‌اش حداقل یک منبع درخوراعتنا برای مورخان ایلخانی باشد؛ اما آن‌ها چندان توجهی به گزارش ابن‌اثیر نکردند و از سویی مورخان ایلخانی در بخش تاریخ قبل از مغول نیز چندان تمایل و اقبالی به نوشته ابن‌اثیر نداشتند؛ در حالی که مورخان معاصر و متأخر غیر ایلخانی، مانند نسوی و یا مورخان عرب و تیموری، به شکل وسیعی از ابن‌اثیر بهره جستند.

به‌راستی علت بی‌رغبتی و بی‌توجهی مورخان مغولی و ایلخانی به ابن‌اثیر ناشی از چیست؟ و چرایی این رویکرد به چه عواملی باز می‌گردد؟

این نوشته در صدد است تا ضمن بیان گزارش ابن‌اثیر از حمله مغول و ارزیابی آن، به موضع‌گیری مورخان مغول و ایلخانی از جمله جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و... در قبال ابن‌اثیر پردازد. در ضمن گفتنی است که بررسی این مناسبات با این نگاه، پژوهشی تازه است که برای اولین بار انجام می‌شود.

گزارش‌ها و ارزیابی‌های ابن‌اثیر از حمله مغول

ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۶۱۷ ه. ق با تأسف و اندوه فراوان، از یورش تاتارها (مغولان) به مناطق اسلامی یاد کرد. شکوه‌نامه او در مقدمه اخبار حمله مغول به‌حق، سوگ‌نامه‌ای دردمندانه است. او از این حادثه فاجعه‌بار به‌شکلی باورنکردنی اندوهگین شد و آن را این‌گونه ارزیابی کرد که آن ویرانی به‌آسانی جبران‌شدنی نیست و نوشت: «چند سال بود که از ذکر این حادثه خودداری می‌کردم؛ زیرا آن را بسیار بزرگ و هولناک می‌شمردم و از یادآوری آن اکراه داشتم و...» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۶/۱۲۴). او در ادامه به نحو مؤثر و با لحنی استفهامی و دلسوزانه می‌نویسد: «آخر چه کسی برایش آسان خواهد بود که خبر گزار مرگ اسلام و مسلمانان باشد» (همان)؛ سپس با لحنی حزن‌انگیز می‌نویسد: «بنابراین ای

کاش مادرم مرا نزاده بود و یا پیش از این حادثه مرده و از یاد رفته بودم!» (همان، ۲۳۶/۱۲۵).

او حمله مغول و فجایع ناشی از آن را از زمان آدم تا قیامت بی‌نظیر می‌داند که حتی حمله بخت‌النصر به بنی‌اسرائیل در برابر آن ناچیز بود (همان) و می‌افزاید: «شاید تا انقراض عالم و یا تا پایان جهان، همانند چنین حادثه‌ای و چنین قوم خونخواری نبینند» (همان). او حتی دجال را بهتر از مغولان می‌داند؛ زیرا این درندگان مغولی به زنان آبستن نیز رحم نکردند و شکم آن‌ها را دریدند (همان). او سرعت حمله مغول را بیشتر از فتوحات اسکندر می‌داند (همان، ۲۶/۱۲۸) و در ادامه به حمله مغول، از چین تا آذربایجان و گرجستان و از هند تا سیستان اشاره می‌کند که چه خرابی‌ها و مصیبت‌هایی را آفرید. او می‌گوید که مغولان در تدارکات نظامی این فتوحات سریع، مستقل بودند و به چیزی از بیرون نیاز نداشتند (همان) که این ادعا با قراین و شواهد دیگر تأیید می‌شود. او به اختصار، مطالبی درباره کیش و آیین، و مناسبات خانوادگی و اجتماعی مغولان دارد (همان، ۲۶/۱۲۸-۱۲۹).

ابن‌اثیر در روش رویارویی محمد خوارزمشاه و مغولان به مناسبات بازرگانی اشاره می‌کند و در ادامه، واقعه اترار را می‌آورد و این نکته را یادآوری می‌کند که چون خوارزمشاه، شهرهای ختاییان را گرفت، در همان ایام مغولان بر شهرهای کاشغر، بلاساغون و... چیره شدند و در نتیجه خوارزمشاه و مغولان همسایه گشتند. ابن‌اثیر این مغولان را مغولان نخستین می‌خواند (همان، ۲۶/۱۳۳-۱۳۶) که منظور او همان نایمان‌ها هستند. نایمان‌ها به رهبری کوچلوک‌خان با حمله چنگیز فرار کرده و با خوارزمشاهیان همسایه شدند.

ابن‌اثیر در تداوم مناسبات نخستین سلطان محمد و مغولان، از جاسوسان خوارزمشاهی یاد می‌کند که اخبار وحشتناکی از قدرت و خشونت مغولان آوردند و موجب پشیمانی محمد خوارزمشاه از واقعه اترار شدند (همان، ۲۶-۱۳۴) و سپس به رایزنی مجمع فرماندهان و مشاوران محمد خوارزمشاه و از جمله فقیه شهاب‌الدین خیوقی و گفتگو و طرح راه‌هایی برای مقابله با مغولان اشاره می‌کند (همان، ۱۳۴-۱۳۵) که نتیجه‌ای جز نابسامانی بیشتر

نداشته است. ابن اثیر حمله وسیع مغولان به رهبری چنگیز به ماوراءالنهر، خراسان، شهرهای بخارا، سمرقند، بلخ، خوارزم، غزنه و غور را بررسی کرده و همچنین از حمله به مناطق مازندران، ری، همدان، آذربایجان، مراغه، گرجستان، دربند، شروان، آلان، قباچاق و روس، دیاربکر، جزیره ابن عمر، اربیل و دقوفا تا سال ۶۲۸ خبر داده است و در ضمن به احوال محمد و جلال‌الدین خوارزمشاه توجه ویژه‌ای داشته است (نک: ابن اثیر، جلد‌های ۲۶ و ۲۷). او از حمله مغول به شهرهای اربی، دقوفا و کرخینی یاد کرده است (همان، ۱۵۶/۲۷-۱۵۷) و اینکه آذربایجان، فرمانبرداری مغولان را پذیرفت (همان، ۱۵۸/۲۷)؛ از سوی دیگر از سرنوشت جلال‌الدین - که برای ابن اثیر همچون نماد مقابله با مغولان اهمیت داشت و مدام پیگیر اخبار وی بوده است - اظهار بی‌اطلاعی کرده است. او نوشت: «سال ۶۲۸ به پایان رسید و ما خبری از جلال‌الدین به دست نیاوردیم و ندانستیم آیا کشته شده و یا پنهان شده، از بیم مغولان خود را آشکار نمی‌سازد و یا از این شهرها به جای دیگر رفته است» (همان، ۱۵۷/۲۷). آری، دیگر هیچ خبری از جلال‌الدین به دست نیامد؛ زیرا او در همان سال و در حین آخرین فرار به دیاربکر، کشته شد و در همان ایام نیز کتاب الکامل با مرگ مؤلف به پایان رسید.

از این رو بی‌شک در میان مورخان و گزارشگران، از نظر زمانی کسی نزدیک‌تر از ابن اثیر به حمله مغول نیست. وی از نظر مکانی نیز با توجه به حمله مغول به عراق و آناتولی به صحنه حمله‌های آن‌ها نزدیک بوده است؛ از سویی او با حساسیت ویژه‌ای پیگیر اخبار مغولان است. منابع او درباره حمله مغول متنوع و اغلب برگرفته از اخبار شاهدان و ناظران است. اخبار خوشونت‌بار و سریع مغولان در جهان آن روز از چین تا اروپا و مصر پیچید و به همان شتاب پیشرفت مغولان به سرعت منتشر شد و از سوی دیگر حمله مغول موجب فرار و جابه‌جایی و آوارگی افراد، گروه‌ها و قبایل بسیاری شد که به سوی مناطق امن غربی متواری شدند. این افراد، منابع خبری درباره حمله مغول بودند. ابن اثیر در چنین فضایی، اخبار را جمع‌آوری کرده است. منابع خبری او متعدد و در فاصله زمانی سال ۶۱۶ - ۶۲۸ شامل سربازان، بازرگانان، فقیهان، عالمان، کنیزکان و به‌طور کلی گریختگان، بازماندگان، شاهدان و آگاهان حمله مغول بود؛ همچنین وی همچون خبرنگاری، مدام در پی کسب

خبر از مغولان بود. پیگیری او از سرنوشت جلال‌الدین خوارزمشاه حاکی از این رویکرد است.

بنابراین نوشته ابن‌اثیر از منابع دست‌اول است که هم‌زمان با آن وقایع و تا حدّ زیادی درست است. یکی از منابع بزرگ خبری ابن‌اثیر، توده مردم بودند؛ زیرا آن‌ها به‌شکل وسیعی درگیر حمله مغول بودند؛ بنابراین اخبار ابن‌اثیر با قرائن و شواهد فتوحات نظامی مغولان در سایر مناطق جهان همخوانی دارد. ابن‌اثیر سیاست کلی حاکم بر فتوحات مغولی را به تصویر کشیده که چگونه آن‌ها بدون هیچ قاعده و ضابطه‌ای فقط به کشتار و چپاول دست می‌زدند و به چیزی به‌جز آن فکر نمی‌کردند؛ و از آنجا که حمله‌های آن‌ها حتی پس از درگذشت ابن‌اثیر تا دهه‌های بعد نیز همچنان بی‌وقفه ادامه داشت و سروسامانی خاص نداشت (هرچند هیچ‌گاه سامان نگرفت)؛ پس نباید انتظار داشت که ابن‌اثیر، جزئیات آن را توصیف کند؛ اما حداقل او به‌درستی کلیات حمله مغول و ویرانی‌های آن و سیاست کلی حاکم بر آن را با اشاره به مصادیق خشنوت‌بار آن، ترسیم کرد.

نوشته ابن‌اثیر از دو دیدگاه دارای اهمیت است: اول آنکه او انتقادی‌ترین و تندترین لحن را علیه آن‌ها دارد که این حمله را از منظر کشتار گسترده توده‌های انسانی و میزان ویرانی به‌بار آورده بی‌همتا می‌داند؛ البته ناگفته نماند که مورخان ایلخانی از جوینی تا حمدالله مستوفی نیز بر آن تأکید ورزیده‌اند و نباید تصور کرد که بیان ابن‌اثیر مبالغه است؛ دوم اینکه ابن‌اثیر نخستین گزارش‌ها را از حمله مغول دارد؛ زیرا اخبار او در همان ایام - که آن حمله‌های گسترده در جریان بود- و بر گرفته از فضای همان رویدادهاست.

اما پژوهشگران عصر ما درباره رویکرد ابن‌اثیر به حمله مغول تفسیرها و تحلیل‌های مختلف و حتی متفاوتی دارند. گروه بسیاری ضمن تأکید بر درستی گفتار ابن‌اثیر، آن را تأیید می‌کنند؛ زیرا گزارش‌های او درست و با قرائن و شواهد دیگر مطابقت دارد و گروه اندکی نیز سعی کرده‌اند تا هر دو رویکرد ابن‌اثیر، یعنی هم گزارش‌ها و هم تحلیل‌های او را رد کنند و یا آن را براساس بیش‌خود تعدیل کنند و نگاه او را یک‌سویه و محدود با سیاه‌نمایی اغراق‌آمیز جلوه دهند. جورج لین نویسنده کتابی در احوال ایلخانان نخستین است و هدفش از تألیف «آناثر»، بازسازی چهره ایلخانان از جمله هلاکو و اباقا و

مشروعیت‌بخشی به آن‌ها و ارائه تصویر خردمندانه از شیوه رفتار و مملکت‌داری آن‌هاست. او با تلاش بسیار و با استناد به مواردی اندک که درخور توجه نیستند، به تعمیم‌دهی به نفع آن‌ها دست زد (نک: لین، فصل‌های نخست کتاب).

بدین ترتیب طبیعی خواهد بود که لین از قبل با ردّ مطالب ابن‌اثیر به پاک کردن صورت مسئله، برای اثبات مدعای خود پردازد، زیرا بیان ابن‌اثیر با تحلیل و تفسیر او در تضاد است؛ بنابراین سعی کرد تا گزارش‌های ابن‌اثیر را کم‌اهمیت و دست‌دوم فرض کند. او نوشت: «بیانات غم‌انگیز ابن‌اثیر، تصویر سیاهی از مغول‌ها خلق کرده است که تا امروز موجود است... با توجه به اینکه ابن‌اثیر هیچ‌گاه شاهد عینی وقایع نبوده است، گزارش‌های او در بهترین حالت، دست‌دوم محسوب می‌شود» (لین، همان، ۴۱)؛ در این صورت باید پرسید که اگر گزارش‌های ابن‌اثیر که مأخوذ از شاهدان و فراریان حمله مغول بود، دست‌اول نیست، پس کدام گزارش یا نوشته کدام مورخ دست‌اول است؟! برخلاف گفته لین، مورخی نزدیک‌تر از ابن‌اثیر به حمله مغول نداریم و از آنجا که حمله مغول به شمال عراق (موطن ابن‌اثیر) هم رسید؛ بنابراین نوشته او به یقین دست‌اول است.

اما برخلاف گفته لین، اشپولر - که اطلاعاتش از تاریخ مغول و منابع آن کم نیست - نوشته ابن‌اثیر را جزء منابع دست‌اول شمرده است (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۷). ابن‌اثیر تحسین بارتولد را برانگیخت به طوری که بارتولد از وی تعریف و تمجیدی خاص کرد و گفت: «ابن‌اثیر با انصافی عظیم و شمّ انتقادی‌ای که در آن عصر نادر بوده از هر جا برای تألیف خویش مدارک و مطالب گرد آورده است» (بارتولد، ۱/ ۳۵). بارتولد نوشته ابن‌اثیر را بر دیگران ترجیح داده است.

همچنین مرحوم عبدالهادی حائری ارزیابی ابن‌اثیر را کم‌اهمیت و محدود فرض کرد که البته به نظر می‌رسد ارزیابی او بی‌اهمیت بوده و دچار نوعی گرایش مغول‌دوستی - که عده‌ای بنا به دلایلی امروزه به آن دچار هستند - شده است؛ ضمن اینکه اطلاعات او درباره حمله مغول و تأثیر جهانی و منطقه‌ای آن ناچیز است.

۱. موضع‌گیری و مناسبات مورخان ایلخانی با ابن‌اثیر

به‌طور کلی مورخان عصر مغول و ایلخانان از جمله جوینی، رشیدالدین، مستوفی، شبانکاره‌ای، بناکتی، ابوبکر قطبی و... کتاب ابن‌اثیر را منبع خوبی نمی‌دانند؛ در حالی که اغلب این مورخان، آثارشان در زمرهٔ تواریخ عمومی‌ای است که ابن‌اثیر می‌توانست یکی از منابع اصلی آن‌ها باشد؛ اما این مورخان رغبتی به نوشتهٔ ابن‌اثیر از خود نشان نداده‌اند. منشأ بی‌توجهی مورخان عصر مغول به ابن‌اثیر چیست؟ موارد ذیل می‌تواند از دلایل این بی‌توجهی باشد:

اول اینکه جوینی، رشیدالدین و دیگران که وابستگی ویژه‌ای به حاکمیت مغولی داشته‌اند، احتمالاً به دلیل موضع‌گیری تند ابن‌اثیر علیه مغولان از وی ناخرسند بودند؛ زیرا آنان به حکم موقعیت سیاسی و اداری، منعکس‌کنندهٔ تمایلات حاکمیت ایلخانی بوده‌اند؛ پس ناگزیر نمی‌توانستند که از دشمن مغولان (با توجه به انتقادهای تند او) یاد کنند؛ همچنین بی‌رغبتی سایر مورخان ایلخانی به ابن‌اثیر هم ناشی از پیروی آن‌ها از جوینی و رشیدالدین، به عنوان پیشگامان تاریخ‌نویسی مغولی است.

دوم اینکه این مورخان در شرح احوال تاریخ ایران از ورود اسلام تا حملهٔ مغول، بیشتر متکی به آثار معدودی از مورخان، چون گردیزی، راوندی، ترجمهٔ تاریخ یمینی، صابی و منابع مشهور تاریخ اسلام به‌خصوص تاریخ طبری، کتاب‌الامامه والسیاسه و... بوده‌اند. این موضوع بیشتر دربارهٔ جامع‌التواریخ رشیدی، مجمع‌الأنساب شبانکاره‌ای، تاریخ شیخ اویس و حتی تاریخ گزیدهٔ مستوفی صدق می‌کند؛ همچنین این مورخان به آسانی آثار موضوعی - دودمانی را رونویسی و یا از آن‌ها اخذ و اقتباس کرده‌اند، بدون آنکه رنج تحقیق را بر خود هموار سازند. از گفته رشیدالدین استنباط می‌شود که او در پی منابعی بوده است که تاریخ یک سلسله و یک دوره و به تعبیر خودش، حکایت هر پادشاه را به شیوه موضوعی بیان کند تا رونویسی آن آسان باشد. او نوشته است: «لکن حکایت هر پادشاه (در اثر ابن‌اثیر) مضبوط نیست و کیفیت آن کمابیش بر ولا و ترتیب معلوم نمی‌شود» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۲۹) تا این وزیر با آن همه مشغله و گرفتاری به‌راحتی آن را استنساخ کند؛ بدین ترتیب مورخان ایلخانی بدون تحقیق، بیشتر به رونویسی از منابع خاصی همت

گماشتند؛ هرچند باید گفت که مورخان ایلخانی به‌رغم تعدادشان، مطالب یکنواختی درباره تاریخ قبل از مغول دارند؛ به عبارت دیگر هر چند آنها آثار بزرگی درباره مغولان نوشته‌اند؛ اما درباره تاریخ قبل از مغول، به‌جز رونویسی مکرر از برخی آثار، کار درخوری انجام نداده‌اند. (فقط جوینی درباره خوارزمشاهیان به شکل گزیده‌ای و درباره اسماعیلیان به شکل تحقیق‌گونه‌ای مطالبی نوشته است).

اکنون پس از این مقدمه، مناسبات چندجانبه ولی توأم با سکوت مرموزانه مورخان ایلخانی، به‌خصوص جوینی و رشیدالدین در برابر ابن‌اثیر بررسی خواهد شد.

الف) جوینی و ابن‌اثیر

عظاملك جوینی، مورخ متقدم عصر مغول و ایلخانی و مؤلف تاریخ جهانگشای چنگیزی، تأثیر خاصی بر روند تاریخ‌نگاری ایلخانی و حتی رشیدالدین گذاشت و به‌طور کلی اثر او یکی از بهترین نوشته‌های تاریخی است و همچنین به دلیل تفصیل کتاب «جهانگشا» در احوال سابقه قوم مغول و جبهه‌ای جهانی دارد. بی‌شک جوینی که پیش از مغول‌ها سال‌ها حاکمیت بغداد را داشت و در تصرف آن شهر نیز حضور داشت، تاریخ‌الکامل را می‌شناخت و یکی از منابع مهم جوینی در شرح احوال تاریخ خوارزمشاهیان، تاریخ اسماعیلیان و حمله مغول تا سال ۶۲۸ به احتمال، تاریخ ابن‌اثیر است؛ زیرا یکی از بهترین و متقدم‌ترین شرح‌حال‌ها درباره تاریخ خوارزمشاهیان و ابتدای حمله مغول است؛ با این وجود جوینی به‌رغم استفاده احتمالی‌اش از الکامل، به‌عمد از کتاب ابن‌اثیر به‌عنوان منبع یاد نمی‌کند.

جوینی در آغاز تاریخ خوارزمشاهی از دو منبع در احوال آنها نام می‌برد: یک اثر همان «مشارب‌التجارب» از ابن‌فندق است که منبع ابن‌اثیر نیز بوده است و دیگری «جوامع‌العلوم» امام‌فخر رازی است (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/۲) که به‌ظاهر آن‌گونه که مرحوم قزوینی قید کرده‌اند، این کتاب فقط اشاره کوتاهی به یک واقعه از ایام خوارزمشاهیان دارد (همان، ۱، مقدمه قزوینی). اینکه جوینی از جوامع‌العلوم امام‌فخر رازی به‌عنوان منبع یاد می‌کند، نوعی زرنگی رندانه برای فرار از ذکر نکردن منبع یا منابع اصلی دیگر است؛ زیرا

یاد کردن از جوامع‌العلوم امام‌فخر رازی به‌عنوان منبع تاریخی، نوعی رد گم کردن است و فرد هوشیاری چون جوینی از سر تصادف یا سهل‌انگاری به چنین کاری دست نمی‌زند. بی‌شک جوینی به رونویسی از مشارب‌التجارب در شرح احوال سلاطین خوارزمشاه، از جمله سلطان شاه‌بن ایل‌ارسلان و درگیری و مناسبات او با تکش و همچنین قراختیایان و غلبه تکش روی آورد (همان، ۱۷/۲ به بعد). ابن‌اثیر نیز درباره سلطان‌شاه، تکش و قراختیایان همین شرح را دارد که به نوشته جوینی شبیه است؛ اما با تأکید بر این نکته که ابن‌اثیر در پایان این واقعه می‌نویسد: «آنچه تا اینجا گفته شد، مطالبی بود که ابوالحسن‌بن ابوالقاسم بیهقی در کتاب مشارب‌التجارب آورده است» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۲/۱۹-۲۶).

اما جوینی تنها در همان موضع نخست به مشارب‌التجارب اشاره کرد و دیگر هیچ‌گاه از آن یاد نکرد که در کدام مقطع پایان یافته و برای ادامه تاریخ خوارزمشاهیان از چه منبع یا منابع دیگری سود برده است. جوینی تلاش بسیاری کرده است تا منابع خود را پنهان کند و تا حد زیادی محقق را به خودش مظنون می‌کند که علت این همه مخفی‌کاری او درباره عدم ذکر منبع، ناشی از چیست.

اما ابن‌اثیر پس از شرح مطالب تاریخی فوق از مشارب‌التجارب و اعلام پایان آن کتاب می‌نویسد: «یکی از علمای تاریخ، این حوادث را به‌گونه‌ای روایت کرده است که در بعضی قسمت‌ها از لحاظ تقدم و تأخر وقوع وقایع با مطالب فوق اختلاف دارد» (همان، ۲۲/۲۶)؛ اما متأسفانه ابن‌اثیر به‌رغم اشاره به این مورخ دوم، نام او را نمی‌برد؛ سپس ابن‌اثیر خبر این مورخ ناشناس (دوم) را به تفصیل می‌آورد و در پایان می‌نویسد: «اگر می‌توانستم این دو روایت را با هم جمع کنم همین کار را می‌کردم؛ ولی این میسر نشد؛ چون یکی از آن‌ها مطلبی را جلو انداخته و دیگری آن را عقب انداخته است؛ بدین جهت ما سخنان دو مورخ را آوردیم» (همان، ۲۲/۲۷-۲۸). اکنون مسئله این است که مورخ دومی که ابن‌اثیر به او اشاره کرده است، کیست و عنوان اثر او چیست؟!

در وهله اول با وسوسه خاص تصور کردم که شاید منظور ابن‌اثیر، تاریخ و قصص نابی از هیصم‌بن محمدبن عبدالعزیز است که یکی از منابع جوزجانی است؛ اما با دقت در مطالب او و شرح مفصلی که استاد عبدالحی حبیبی در احوال نابی آورده است (جوزجانی،

۱۳۶۳: ۳۲۷/۱؛ تعلیقات حبیبی، ۲/ ۲۹۹ به بعد، ۴۰۸ به بعد) حداقل متوجه شدم که حدسم اشتباه بود؛ با این وصف مورخ دوم همچنان ناشناس ماند و شاید تحقیقی دقیق‌تر او را بشناساند. از فحوای نوشته ابن‌اثیر این نکته استنباط می‌شود که مورخ مذکور (مورخ ناشناس دوم) تا حدی از غوریان جانب‌داری می‌کند و چهره‌ای تحسین‌برانگیز از آن‌ها ارائه می‌دهد.

اکنون همچنان این پرسش اساسی مطرح است که جوینی پس از اتمام مطالب کتاب مشارب‌التجارب، تاریخ خوارزمشاهیان را براساس کدام یا کدامین منبع نوشته است؟ به یقین جوینی در کتاب مشارب‌التجارب (شرح سلسله خوارزمشاهیان) از مطالب ابن‌اثیر، بدون نام بردن از او استفاده کرده است؛ برای مثال مطالب مربوط به مرگ سلطان‌شاه، شرح احوال، اقدامات و مناسبات علاء‌الدین تکش در جهانگشای جوینی (جوینی، ۱۳۶۷: ۲/ ۳۰ به بعد) با آنچه در تاریخ‌الکامل آمده است، شباهت تام دارد؛ به جز مواردی که جوینی برحسب عادت با توصیفات بیانی و استعاره‌ای خود موضوع را رنگ و لعابی داده، مطالب تاریخی هر دو منبع تقریباً یکسان است؛ هرچند اختلاف جزئی هم وجود دارد؛ برای مثال ابن‌اثیر، قتل طغرل سلجوقی را به‌دست تکش در ۲۴ ربیع‌الأول سال ۵۹۰ و جوینی آن را در ۲۹ ربیع‌الأول آورده است؛ اما با دقت در نوشته جوینی می‌توان تا حدی این اختلاف را حل کرد. شاید جوینی تاریخ برداشدن او را نوشته است. نکته جالب اینکه پس از قتل طغرل، مطالب جوینی در احوال و اقدامات تکش و مناسبات او با خلیفه ناصر و همچنین تنش و درگیری میان تکش و ابن‌قصاب (همان، ۲/ ۳۲-۳۴) با آنچه که ابن‌اثیر در این موارد نقل کرده است تا حد زیادی متفاوت است. لحن جوینی جانب‌داری و حمایت خاصی از سلطان تکش را نشان می‌دهد «وزیر (ابن قصاب) بگریخت و آبروی دارالخلافة بریخت... ناموس ایشان شکسته شد» (همان)؛ درحالی‌که نوشته ابن‌اثیر فضای متفاوت دیگری دارد که تا حد زیادی لحن جوینی را تعدیل می‌کند؛ با این حال نوشته او کامل‌تر و گویاتر از بیان جوینی است؛ پس جوینی نمی‌توانست منبع بهتری از ابن‌اثیر در اختیار داشته باشد.

ابن‌اثیر به جز اخبار و احوال خوارزمشاهیان و خلافت عباسی از ضلع سوم این قضایا یعنی بقایای سلاجقه از جمله قتلغ اینانج و سرداران همراه او یاد می‌کند که برای رسیدن به قدرت از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند؛ درحالی‌که جوینی به آن‌ها توجه چندانی ندارد (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۱۳۷/۲۴ به بعد، ۱۲۲-۱۲۵)؛ به‌طور کلی ابن‌اثیر در احوال سلسله خوارزمشاهیان و مناسبات آن‌ها با غوریان و تنش و مجادله با خلافت و مناسبات و مخاصمات آن‌ها با قراختیایان شرح بهتری از جوینی دارد و بحث را در دایره وسیع‌تری پی می‌گیرد (همان، ۱۷۸/۲۴ به بعد؛ مقایسه با جوینی، ۱۳۶۷: ۳۰/۲ به بعد).

شاید یکی از علل این تفاوت‌ها این است که جوینی به شکل برشی، مطالب مربوط به خوارزمشاهیان را استخراج کرده است؛ برای مثال جوینی در شرح احوال تکش پاره‌ای از مطالب از جمله لشکرکشی به بخارا را فرو گذاشت؛ درحالی‌که ابن‌اثیر آن را نقل کرده است (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۱۸۴-۱۸۵). لشکرکشی تکش به ری و دستگیری و گوشمالی میاجق، ارسال خلعت از سوی خلیفه ناصر برای خوارزمشاه و همچنین قتل نظام‌الملک مسعودبن‌علی به دست اسماعیلیان و محاصره قلاع اسماعیلیان در هر دو منبع، مشترک است (جوینی، ۱۳۶۷: ۴۱/۲ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۱۸-۲۲۰).

بنابراین در احوال تکش و حوادث، اقدامات و مناسبات او مطالب هر دو منبع در موارد بسیاری مشترک و مطابقت کامل دارند؛ هرچند ابن‌اثیر مطالبی بیشتر از جوینی دارد؛ اما احتمال اینکه هر دو از منبعی مشترک استفاده کرده باشند، وجود دارد و شاید جوینی، هم از ابن‌اثیر و هم از آن منبع مشترک سود برده است؛ زیرا گاه ابن‌اثیر فقط به ماه واقعه اشاره دارد؛ درحالی‌که جوینی روز حادثه را نیز قید کرده است؛ برای مثال ابن‌اثیر، قتل نظام‌الملک مسعودبن‌علی را در جمادی‌الآخر سال ۵۹۶ و جوینی با قید روز آن ۱۰ جمادی‌الآخر می‌نویسد (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲/۲۱۹؛ جوینی، ۱۳۶۷: ۴۵/۲). گاه اختلاف بسیار ناچیز است؛ برای مثال ابن‌اثیر مرگ تکش را در بیستم رمضان و جوینی آن را در نوزدهم رمضان آورده است (همان، ۲۲۹/۲۴؛ همان، ۴۶/۲). شاید جوینی به‌عمد این تغییرات ناچیز را اعمال کرده تا فاصله خود را با ابن‌اثیر حفظ و این چنین وانمود کند که از آن منبع استفاده نکرده است؛ به‌هر حال جوینی منابع خود را ذکر نکرده ولی با توجه به قراین و

شواهد مذکور، بی‌گمان یکی از منابع اصلی او دربارهٔ خوارزمشاهیان، الکامل ابن اثیر بوده است.

اما بینش این دو و موضع‌گیری آن‌ها در قبال سلسله‌ها و شخصیت‌ها متفاوت است. جوینی آشکارا در مناسبات و مخاصمات غوریان با محمد خوارزمشاه برای غلبه بر خراسان با لحنی خصمانه، آن‌ها را ظالم و غارتگر می‌خواند و با صراحت از اقبال مردم به خوارزمشاهیان یاد می‌کند (جوینی، ۱۳۶۷: ۲/۴۷ به بعد)؛ درحالی که ابن اثیر از به‌سوگ نشستن غیاث‌الدین محمد غوری و اعلام سه روز عزای عمومی به مناسبت درگذشت تکش یاد کرده و آن را نشانهٔ خردمندی و مردانگی او دانسته است (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴/۲۳۱).

ابن اثیر برخلاف جوینی به نقل از بازرگانی - که از دوستان ابن اثیر بود و در آن ایام در شهر نیشابور حضور داشت - از رفتار عادلانه غیاث‌الدین در تصرف شهر خبر می‌دهد که چگونه اموال غارت‌شده را به صاحبان آن‌ها بازگرداند (همان، ۲۴/۲۴۷-۲۴۹)؛ همچنین ابن اثیر در مناسبات غوریان و خوارزمشاهیان جانب بی‌طرفی را نگه داشته است؛ زیرا وقتی از اعتراض محمد خوارزمشاه به غیاث‌الدین غوری باخبر شد که با لحنی سوگمندانه و متوقعانه یادآوری کرد که من سرگرم مراسم سوگواری پدرم بودم و انتظار داشتم که تو از من دلجویی کنی یا مرا در برابر قراختاییان یاری دهی و تو هیچ‌کدام را به انجام نرساندی و شهرهایم را نیز تصرف کردی که درواقع نوعی انتقاد تلویحی از غوریان است (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴/۲۶۶-۲۶۷).

در این دو روایت ابن اثیر، آشکارا نوعی تضاد وجود دارد. در روایت اولی غیاث‌الدین غوری در مرگ تکش، اعلام عزای عمومی می‌کند؛ درحالی که از روایت دوم استنباط می‌شود که چنین موضوعی صحت ندارد. این مطلب یکبار دیگر ثابت می‌کند ابن اثیر دو منبع در اختیار داشت که یکی از آن دو به جانب‌داری از غوریان و دیگری از خوارزمشاهیان حمایت کرده است و یا اینکه پاره‌ای از مطالب ابن اثیر، همان‌گونه که در نقل واقعه نیشابور یاد شد، برگرفته از مطالب شفاهی و روایات معاصران بوده است. اما ابن اثیر پاسخ غیاث‌الدین به پیام‌های خوارزمشاه را زبان‌بازی توصیف کرده است تا با وقت‌کشی و فرصت‌گیری، برادرش شهاب‌الدین با لشکریان از هند باز آیند. دراین میان در

سال ۵۹۸ غیاث‌الدین در گذشت و پس از آن خوارزمشاهیان بودند که با استفاده از این آشفستگی فرصت حمله به غوریان را مغتنم شمردند. جوینی آشکارا سلطان محمد خوارزمشاه را از این سوءاستفاده مبرا دانست و حمله به غوریان را به دلیل تحریک اطرافیان و مشاوران دانست (جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۵۳).

ابن‌اثیر و جوینی گزارشی یکسان از محاصره هرات به دست خوارزمشاه و مقابله آلب غازی، جانشین غیاث‌الدین و در نهایت مصالحه آن‌ها دارند؛ هرچند کیفیت مرگ آلب غازی در هر دو منبع بسیار متفاوت است (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲۵/۴-۵؛ جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۵۴)؛ در نتیجه برای بیان مناسبات و مخاصمات غوریان و خوارزمشاهیان، جوینی همچون مورخ دربار خوارزمشاهی، با لحنی قاطع و جانب‌دارانه از خوارزمشاهیان حمایت کرد؛ اما ابن‌اثیر جانب تعادل را رعایت نموده و لحنی بی‌طرفانه داشت.

اغراق و بیان رجزگونه جوینی در شرح این مقطع از احوال محمد خوارزمشاه و قدرت او، با فرار از هرات به سوی پایتخت پس از بازگشت شهاب‌الدین غوری از هند - که او را تا خوارزم تعقیب کرد- و همچنین تقاضای محمد خوارزمشاه از قراختیایان برای حمله از پشت سر به شهاب‌الدین و عقب‌نشینی شهاب‌الدین از خوارزم و مقابله‌اش با قراختیایان، که به رغم آن مغلوب شد و با قراختیایان کار به صلح کشید، با روند واقعی حوادث مطابقت ندارد (جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۵۳-۵۷). ابن‌اثیر نیز ماجراها را به همین سان، اما بدون اغراق و مبالغه معمول جوینی نقل می‌کند.

نکته مهم اینکه ابن‌اثیر در مجموع، دو روایت را در شرح این حادثه سه‌وجهی خوارزمشاهی، غوری و ختایی دارد که در روایت اول، موضوع همان است که در بالا گفته شد؛ اما در روایت دوم اختلاف وجود دارد؛ زیرا حاکم سمرقند که متحد ختاییان بود به دلیل حمیت و تعصب دینی با طرح صلح توطئه‌گونه‌ای تلاش کرد تا شهاب‌الدین را از مخمصه قراختیایان نجات دهد. ابن‌اثیر با نقل این روایت دوم بر نقش حاکم سمرقند به عنوان منجی شهاب‌الدین تأکید می‌کند (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲۵/۵ به بعد). ابن‌اثیر در ادامه می‌نویسد که درباره شکست خوردن سلطان شهاب‌الدین از ختاییان روایت دیگری هست. در این روایت علت شکست شهاب‌الدین، کمبود آذوقه و آب بیان شده است که در نهایت

با دخالت حاکم سمرقند به نفع وی صلح برقرار شد (همان، ۲۵ / ۱۱ به بعد). این روایت به روشنی لحنی جانب‌دارانه از شهاب‌الدین و توجیه شکست او از قراختاییان دارد؛ اما مهم و جالب اینکه جوینی نیز بخشی از این روایت یعنی دخالت حاکم سمرقند را با روایت نخستین ابن‌اثیر تلفیق کرده است. پیداست که موضوع تا حدی پیچیده می‌شود. گفتنی است که نوشته جوینی درباره تاریخ قراختاییان دارای ابهام فراوان است و خالی از سهل‌انگاری نیست؛ شاید تا حدی نیز بتوان او را تبرئه کرد؛ زیرا او به شکل فرعی به تاریخ قراختاییان اشاره می‌کند؛ در حالی که ابن‌اثیر توجه ویژه‌ای به تاریخ قراختاییان دارد که شاید یکی از منابع منحصر به فرد آنهاست.

در تفاوت نوشته جوینی با ابن‌اثیر باید گفت که صاحب جهانگشا، محور گزارش خود را فقط بر پایه احوال خوارزمشاهیان گذاشته است و احوال و مناسبات آنها با سنجر و فرماندهان سلجوقی خراسان، غوریان و قراختاییان را کمتر بیان می‌کند؛ در حالی که ابن‌اثیر با بررسی آن، تاریخ خوارزمشاهی را در فضای گسترده‌تری در پیوند با این مجموعه درهم تنیده، دیده است که به طبع گزارش‌های او نسبت به جوینی کامل‌تر و جاندارتر و متقدم‌تر است و بی‌شک یکی از مهم‌ترین منابع خوارزمشاهیان کتاب ابن‌اثیر است که نوشته‌های جوینی را نمی‌توان با آن مقایسه کرد.

هر چند یکی از پژوهشگران با استناد به نوشته نسوی خاطر نشان کرده که ابن‌اثیر نتوانسته است تمام اخبار خوارزمشاهیان را ضبط کند (خسروبیگی، ۱۹:۱۳۸۷)؛ اما نسوی، مؤلف «سیرت جلال‌الدین»، که به حکم موقعیت، اطلاعات بسیاری از سلسله خوارزمشاهی داشته، نوشته ابن‌اثیر را در احوال آن دودمان، صحیح و کامل ارزیابی کرد و حتی به نوعی نوشته خود درباره احوال جلال‌الدین را ادامه و ذیل آن دانست (نک: نسوی، ۴).

شکی نیست که دو منبع درباره خوارزمشاهیان و غوریان وجود داشته و ابن‌اثیر نیز بدون ذکر نام از هر دو منبع استفاده کرده است. ابن‌اثیر نیز گاه در بیان حوادث و مناسبات قراختاییان، خوارزمشاهیان و غوریان تاندازه‌ای سردرگم است؛ برای نمونه اخبار او از تصرف بلخ در سال ۵۹۴ به دست غوریان تا حدی آشفته و روند وقایع با هم ناسازگارند. این آشفتنگی ناشی از چند عامل است.

به‌احتمال همان‌گونه که ذکر اشاره شد، دو منبع دربارهٔ غوریان وجود داشته است که یکی از آن‌ها لحنی جانبدارانه از آن‌ها دارد. ناگفته نماند که منابع ابن‌اثیر، تنها منابع کتبی نبوده و او به حکم معاصر بودن از روایات شفاهی و خاطرات افراد شاهد نیز استفاده کرده است؛ بنابراین به‌یقین ابن‌اثیر مطالب خود را از روایات شفاهی و شاهدان ماجرا تکمیل کرده است؛ بنابراین وجود چند نمونه ناسازگاری تاحدی توجیه‌پذیر است؛ هرچند باید گفت که یکی از بهترین منابع غوریان نوشتهٔ ابن‌اثیر است.

اکنون در این میان تکلیف منابع جوینی چه خواهد شد؟! او از کدامین منابع استفاده کرده است؟ تاریخ‌الکامل در نوشتهٔ او چه جایگاهی دارد؟ آیا جوینی از کتاب ابن‌اثیر بهره گرفته است؟ در این میان سکوت او در ذکر منبع یا منابع را باید چگونه توجیه کرد؟. شکی نیست که حداقل یکی از منابع مهم جوینی دربارهٔ خوارزمشاهیان و مناسبات و اقدامات سیاسی - نظامی و... آن‌ها الکامل ابن‌اثیر بود. با توجه به این شواهد و اینکه به‌یقین جوینی از ابن‌اثیر استفاده کرده و از ذکر این منبع نیز خودداری ورزیده است، آیا می‌توان جوینی را متهم به انتحال کرد؟

از حوادث سال ۶۰۲ به بعد نوشته‌های ابن‌اثیر و جوینی تا حد زیادی از هم فاصله می‌گیرند؛ هرچند در کلیات، با یکدیگر اشتراکاتی دارند؛ اما به‌مرور تفاوت‌ها زیاد می‌شود. شاید علت این است که هر دو از منابع شفاهی و کتبی متعددی بهره گرفته‌اند.

اکنون سؤال این است که آیا جوینی در گزارش تاریخی خود از حملهٔ مغول، از مطالب ابن‌اثیر استفاده کرده است؟ دربارهٔ اوضاع و احوال شرق منطقهٔ خوارزمشاه از جمله سمرقند، در آستانهٔ حملهٔ مغول، مطالب جوینی و ابن‌اثیر در کلیات، شباهت بسیاری با هم دارد؛ از جمله خاطرهٔ قتل عام سمرقند به‌دست سلطان محمد در عهد عثمان‌خان در ذهن مردم بر دوام و کینه از خوارزمشاه برقرار بود (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲۵/۲۰۶-۲۱۰؛ جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۱۲۲-۱۲۵). موارد مشابه دیگر (کم‌وبیش دارای اختلاف) در فتح بخارا، سقوط سمرقند، واقعهٔ مسجد جامع سمرقند و احوال جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۴ در کرمان مشهود است.

به‌رغم این اشتراکات، نوشته ابن‌اثیر به‌دلیل نزدیکی به وقایع، نوعی گزارش اخبار روایی - روزانه است و هسته گزارش‌های او با نوشته جوینی همخوانی دارد؛ هرچند جوینی طبق معمول با توصیفات و بیان استعاره‌ای، موضوع را کش و قوس می‌دهد؛ اما درنهایت این دو نوشته در شرح حمله مغول و اقدامات و فعالیت‌های آن‌ها مکمل هستند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد دیدگاه و نگرش ابن‌اثیر و جوینی درباره حمله مغول است. ابن‌اثیر این همه ویرانی را ناشی از درنده‌خویی و خون‌خواری قوم مغول می‌داند که حتی از دجال آخر زمان نیز مخرب‌تر و بی‌مروت‌تر بودند ... به هیچ کس رحم نمی‌کردند؛ زنان، مردان و اطفال را می‌کشتند و شکم زنان آبستن را نیز می‌دریدند (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۱۲۴/۲۶-۱۲۶). ابن‌اثیر این وقایع را چنان هولناک دید که تا مدت‌ها از نوشتن آن خودداری ورزید (همان). گزارش‌های وحشتناک ابن‌اثیر درباره احوال این سامان با گزارش منابع چینی، اروپایی و سایر اقوام و مللی که به آن‌ها حمله شده بود، مطابقت دارد؛ همچنین ابن‌اثیر در توجیه و تفسیر پیشرفت سریع مغولان آن را ناشی از اقدامات ناسنجیده محمد خوارزمشاه در برانداختن سلاله‌های محلی، بومی و فرمانروایان شهرها می‌داند که تنها خودش باقی ماند و او هم با فرار از برابر مغولان کار را به نفع آن‌ها تکمیل کرد و همین موجبات سرعت بیشتر فتوحات مغولان در قلمرو خوارزمشاه شد (همان، ۱۳۰/۲۶).

تحلیل ابن‌اثیر با «شدنی‌های» منطقه ماوراءالنهر و خراسان، تحت اقدامات و فعالیت‌های شدید نظامی و سیاسی محمد خوارزمشاه و به‌خصوص آنچه میان او و غوریان، حاکمان سمرقند و قراختاییان گذشت، مطابقت دارد و سلطان خوارزمی با برانداختن این سلسله‌ها و حاکمان ریشه‌دار منطقه، به‌نوعی جاده پیشرفت مغولان را بسیار بیشتر از آنچه تصور شود، هموار کرد که این با تفسیر ابن‌اثیر از سرعت فتوحات مغول همخوانی دارد. گذشته از این تحلیل و ارزیابی‌ها، ابن‌اثیر در مواردی نادر و به‌شکل فرعی، بدون آنکه اصرار ورزد، به تقدیر و مشیت الهی درباره حمله مغول نیز اشاره دارد؛ اما هیچ‌گاه حمله و کشتار مغول را با تقدیر الهی توجیه و تفسیر نکرد؛ او می‌نویسد: «از خدا می‌خواهم که خود یار و یاور اسلام و مسلمانان باشد و یاری ایشان را فراهم آورد؛ زیرا هیچ کس نیست که یار و یاور مسلمانان باشد و از اسلام نگهداری کند (اذا اراد الله بقوم سوءاً فلا مرد له ومالهم من دونه

من وال)»^۱ (همان، ۱۳۰، ۲۶) که آیه مذکور شاید نشانی از تقدیر الهی باشد که بدون هیچ توضیحی نقل شده است. در موضعی دیگر نیز در شرح تصرف مازندران می‌نویسد: «از آنجا که خدای بزرگ می‌خواهد، آن ملعونان مازندران را بی‌دردسر گرفتند» (همان، ۲۶-۱۵۵). بدینسان ابن‌اثیر به شکل فرعی، گاه در مواردی نادر، چنین اشاره‌ی تقدیرگونه‌ای دارد که به‌هیچ‌روی به هسته بررسی وی از حوادث تبدیل نشده و مشیت و تقدیر را در توضیح و توجیه حمله مغول به کار نگرفته است.

شکی نیست که جوینی بارها به خونخواری مغولان و کشتار توده انسانی به‌دست آنان را اشاره کرده است و حتی معتقد است که آنچه گفته، تنها نمونه‌ای اندک از موارد بی‌شمار و مستی از خروار است و ارقام هزاران کشته حکایت از حجم بالای کشتار و نابودی دارد. او گاه با عباراتی کوتاه مانند «-تولوی - اکناف و اطراف خراسان را به‌سان کف دستی گردانید» عمق فاجعه را نشان می‌دهد (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/۱۱۸) و در اغلب صفحات، سایر مورخان ایلخانی نیز چنین گزارش‌هایی دارند (نک: مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۸۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۳۴-۲۴۴)؛ اما در کنار این همه گزارش وحشتناک و تأسف‌بار، توضیح و توجیه جوینی در چرایی و چگونگی حمله مغول سری دراز دارد.

تفسیر او از حمله مغول به‌راستی با گزارش‌های خود وی در تضاداند. او به‌رغم آگاهی از آن همه کشتار، مغولان را محکوم نکرد؛ هرچند بر مقتولان بسیار گریست و برخلاف ابن‌اثیر مشکل و مصیبت حمله مغول و توجیه و چرایی آن را متوجه مردم مغلوب و مقتول کرد. جوینی حمله مغول را به پای تقدیر گذاشت او به‌شکل ترجیع‌بند آن وقایع را تکرار کرد و به جفای گردون حواله داد (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/۹۴) و نیز آن را قهر الهی حاصل از کفران نعمت و ارتکاب گناه شمرد؛ زیرا خلایق دچار فسحت مال و رفاه حال شدند و کفران نعمت ورزیدند (همان، ۱/۱۲). تفسیر و بینش جوینی در این‌باره بسیار وحشتناک و ملال‌آور است.

او پس از رفتار وحشیانه مغولان در مسجد بخاری در پاسخ به پرسش امیر امام جلال‌الدین علی‌بن‌الحسن الرندی، مقتدای سادات ماوراءالنهر، وقتی که با تعجب پرسید:

«مولانا چه حالست؟ این که می‌بینم، بیداری است یارب یا به خواب؟» امامزاده گفت: «خاموش باش! باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/ ۷۹). این بدان معناست که همه چیز مقدر الهی بوده و خدای، دیگر به امت محمد (ص) نیازی ندارد؛ اما برخلاف باور تقدیر گرایانه جوینی، ابن‌اثیر نقل می‌کند که همان امام رکن‌الدین با مغولان جنگید و به شهادت رسید (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۱۴۱/ ۲۶ به بعد)؛ بنابراین نظر جوینی نمی‌تواند با واقعیات مطابقت داشته باشد؛ چون اگر گفتار جوینی درست بود، امام بر اساس بینش تقدیر گرایانه باید تسلیم مغولان می‌شد و در برابر آن‌ها نمی‌جنگید که به شهادت برسد. اینکه جوینی شهادت او را مسکوت گذاشت به خاطر همین نکته بود که ادعای او با قراین بعدی همخوانی ندارد.

جوینی برای اثبات سخن خود چنین گفتگویی را با آب‌وتاب خاص خود بیان داشته است. جوینی در موارد متعدد در توصیف چرایی و توجیه حمله مغول و ویرانی‌ها، به شکل ترجیع‌بند، مدام تقدیر الهی را مطرح می‌کند؛ برای مثال در توجیه فجایع سمرقند با خونسردی خاصی می‌نویسد: «صاحب‌نظران کجا هستند تا به دیده تفکر و اعتبار، حرکات این روزگار پرزرق‌وبرق و نیرنگ و جفای این گردون بیهوده را ببینند و...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/ ۹۶). آیا شایسته است که پس از آن همه کشتار، جوینی چنین با خونسردی پای گردون را - که به تعبیر خیام گردون خود هزار بار بدبخت‌تر است - به میان بکشد و نفس برنیاورد.

جالب است که جوینی در حین دعوت خواننده به تفکر هم، او را به تفکر در جفای گردون (تفکر تقدیری) حواله می‌دهد. جوینی به‌روشنی با استناد به حدیثی، قوم مغول را عذاب الهی خواند که بر سر خلائق رفاه‌زده نازل شده‌اند؛ زیرا آن‌ها عصیان کرده بودند (همان، ۱۷/ ۱). آدمی در حس انسانی جوینی باید شک کند که چگونه با توجیهاتی بی‌پایه در صدد است تا خواننده را با چنین ادعایی قانع و حتی گمراه کند! جوینی «عذاب سیف» را درباره امت اسلامی برقرار و دوام می‌داند و حمله مغول را همان می‌شمارد. او در نهایت متعقد است که حمله مغول شری بود که به مرور به خیر منتهی شد. این دیوان‌سالار حرفه‌ای و بی‌مرام که روح و روانش را به مغولان فروخته و منافعش با حاکمیت آن‌ها سخت‌گیر

خورده بود، خود، بخشی از حاکمیت مغولی بود؛ پس طبیعی است که حمله مغول را این‌گونه توجیه کند.

به‌احتمال زیاد خطبه منسوب به چنگیز که در بخارا ایراد شد و او خود را عذاب الهی خواند، باید ساخته و پرداخته این مورخ باشد تا به‌راستی چنگیز را مأموری الهی برای عذاب مردمان معرفی کند (همان، ۱/ ۷۹)؛ این خطبه به‌گونه‌ای است که گویی یک واعظ مسلمان آن را ایراد کرده است. جوینی توضیح نداده است چنگیز که فقط زبان مغولی می‌دانست، چگونه این سخنان را گفته و چه کسی آن را ترجمه کرده است تا خلائق متوجه آن شوند که او مأمور عذاب الهی است! بارتولد نیز این موضوع را بعید دانسته است که چنگیز خان، خود را عذاب الهی خوانده باشد. دلیل بارتولد آن است که ابن‌اثیر به این مطلب اشاره‌ای ندارد (بارتولد، ۱۳۶۶: ۴۱۰). در واقع بارتولد نوشته ابن‌اثیر را در این میان موثق‌تر از نوشته جوینی دانسته است.

ابن‌اثیر وقایع بخاری را از شاهدان ماجرا، مثل فقیهی که در بخاری اسیر و در سمرقند گریخته بود، نقل کرده است و تقریباً روح نوشته او با بینش حاکم جهانگشای جوینی در این واقعه، متضاد است. جوینی حتی سقوط اسماعیلیان را نوعی مشیت الهی شمرد که چنگیز خان مجری آن بود. او در سقوط آن‌ها چنین نوشت: «حقیقت سرّ الهی در خروج چنگیز خان روشن شد» (جوینی، ۱۳۶۸: ۳/ ۱۳۸)؛ پس به‌زعم جوینی، چنگیز فقط مجری اراده و سرّ الهی بود؛ البته نمی‌توان این همه توجیهاات کش و قوس‌دار تقدیر‌گرایانه و مشیت‌جویانه جوینی را فقط به حساب اعتقادات دینی او گذاشت، بلکه او به‌عمد و به نفع حاکمیت مغول قلم زده است.

جوینی به‌زعم خود، خواست با زیرکی خاص، این حادثه وحشتناک را عادی و نوعی قهر الهی قلمداد کند. آری، مورخانی چون جوینی و رشیدالدین با زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی خاصی در صدد تعدیل حمله مغول برآمده‌اند و در نهایت مغلوبین و مقتولین ناسپاس و کافر نعمت را مقصر اصلی دانستند که در این میان چنگیز فقط مجری و مأمور عذاب الهی بود؛ بنابراین با این طرز تلقی متضاد جوینی و ابن‌اثیر، جوینی به‌رغم بهره‌مندی از ابن‌اثیر با سکوت خاصی از وی گذشت و سعی کرد حتی به‌عنوان منبع هم از وی یاد

نکند؛ در حالی که مثلاً نسوی، نویسنده سیرت جلال‌الدین، قبل از جوینی، ضمن تحسین تاریخ‌الکامل از آن بهره فراوان برد؛ ابن‌اثیر و نسوی در اردوگاه مخالف مغول قرار دارند، در حالی که جوینی خود بخشی از حاکمیت مغولی است و از این‌روست که پژوهشگری به‌صراحت خاطر نشان کرده است که «آنچه مسلم است اینکه تاریخ‌نگاری جوینی در خدمت ایلخانان و برای آن‌ها بوده است» (حسن‌زاده، ۱۳۸۰)

ب) رشیدالدین فضل‌الله و ابن‌اثیر

رشیدالدین در موضعی انتقادگونه درباره نوشته ابن‌اثیر و روش او می‌نویسد: «هرچند مصنفان و مؤلفان تواریخ متقدم، کتب از هر نوع ساخته‌اند و حکایات از منہ مختلف نامرتب پرداخته‌اند؛ اما خوانندگان از آن فایده تمام نیافته‌اند و نیز تاریخ سال به سال که مرحوم ابن‌اثیر نهاده، هرچند سعی بسیار کرده، لکن حکایت هر پادشاه مضبوط نیست و کیفیت آن کمابیش بر ولا و ترتیب معلوم نمی‌شود، این معنی نزد مطالعه‌کنندگان آن کتاب مقرر است» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۲۹-۱۳۷۴). او با کلی‌گویی انتقادآمیز و مبهم از آثار تاریخی پیشین، درصد برتر نشان دادن شیوه خود است؛ اما در این میان او ابن‌اثیر را مصداق می‌داند.

لازم است یادآوری شود که خواجه رشیدالدین از این روش سنواتی انتقاد می‌کند و آن را برای بیان تاریخ، نارسا می‌شمارد و جالب اینکه خواجه در این میان از ابن‌اثیر یاد و لبه انتقاد خود را متوجه او می‌کند (همان، ۱۳۷۴-۲۲۹). حال باید دید که چرا خواجه انتقاد خود را متوجه ابن‌اثیر کرد؛ در حالی که ابن‌اثیر نه آغازگر این راه و نه نماینده آن بود. و چرا از طبری و دیگران یاد نکرد؟ منشأ انتقاد خواجه از ابن‌اثیر چیست؟ شاید تشخیص این مطلب چندان دشوار نباشد که بی‌شک خواجه از دشمنی و شکوه ابن‌اثیر به‌خاطر حمله مغول آگاهی داشت و این موضع‌گیری او به‌احتمال قوی برای بی‌اعتبار کردن او به‌خاطر لحن نفرت‌انگیزش در حق مغولان است؛ پس انتقاد خواجه علمی نیست، بلکه منشأ سیاسی دارد. خواجه وزیر مغولان و دوست‌دار آن‌هاست و دیدگاه او با نگرش و شکوه‌های ناله‌گونه ابن‌اثیر در تضاد است.

رشیدالدین فضل‌الله در بخش تاریخ ایران و اسلام قبل از حمله مغول نیز از ابن‌اثیر (تا آنجا که دیده‌ام) استفاده نکرد. همان‌گونه که در مقدمه آمد، او و سایر مورخان مغولی درباره تاریخ قبل از حمله مغول به دور از هرگونه رنج تحقیق، سهل‌ترین راه را برگزیدند و تنها به رونویسی چند اثر معدود درباره تاریخ پیش از مغول روی آوردند؛ چنانچه آن‌ها درصدد بهره‌جویی از الکامل بر می‌آمدند، باید اغلب آن مجلدات چندین‌گانه را بررسی می‌کردند و این مستلزم کوشش فراوان بود، بنابراین ترجیح دادند که از آن در گذرند و درباره آن سکوت یا کنند؛ از این روست که خواجه متذکر شد، تاریخ سالانه‌ای که مرحوم ابن‌اثیر نوشته، هرچند سعی بسیار نموده است؛ اما حکایت هر پادشاه مضبوط نیست و کیفیت آن کمابیش بر ولا و ترتیب معلوم نمی‌شود (همان). برخلاف گفته خواجه، ابن‌حجر عسقلانی، کتاب الکامل را بهترین تاریخ در ضبط و روش می‌داند؛ به طوری که شنونده احساس حضور در رویدادها می‌کند (روزنتال، ۱۳۶۸: ۲/۳۳۲) که گویی به دقت جواب انتقاد خواجه را داده است؛ اما توجیحات رشیدالدین از چرایی حمله مغول کمتر از موضعگیری و توجیحات جوینی نیست و حتی در مواردی از آن فراتر رفته است که ذکر آن در این موضع شاید ضرورتی نداشته باشد.

ج) سایر مورخان عصر ایلخانی و ابن‌اثیر

سایر مورخان عصر مغول و ایلخانی به سان مستوفی و شبانکاره‌ای به حکم آنکه آثارشان در زمره تواریخ عمومی محسوب می‌شود نیز می‌توانستند از تاریخ الکامل به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع استفاده کنند؛ اما آن‌ها از ابن‌اثیر بهره‌ای نبرده‌اند (نک: شبانکاره‌ای، «مجمع‌الانساب»؛ مستوفی، «تاریخ‌گزیده»؛ ابی‌بکر قطبی اهری، «تواریخ شیخ‌اویس»). شبانکاره‌ای در بخش تاریخ قبل از مغول به‌جز اشاره به تاریخ یمینی و تاریخ صابی منابع خود را به‌دست نداد و نشانی هم از ابن‌اثیر نیست (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱/۲۵-۹۲). مستوفی در آغاز کتاب، فهرستی از منابع، نظیر رساله قشیری، تاریخ طبری، جهانگشا، جامع‌التواریخ و... را نام برد که در این فهرست از «عزالدین، علی‌بن‌الاثیر» نیز یاد شده است (مستوفی، ۸-۹)؛ لیکن در متن کتاب، دیگر ذکری از وی نمی‌کند. در تراجم احوال

مشاهیر از ابن اثیر بدین گونه یاد کرد: «عزالدین ابن اثیر صاحب تاریخ الکامل برادر ابوالسعادت» (همان، ۶۹۶) که یاد کردن و یاد نکردن او یکسان است. هر چند ماهیت فشرده اثر مستوفی به گونه‌ای است که جای خاصی برای بهره‌مندی از ابن اثیر نمی‌گذارد و با توجه به آن، او هیچ‌گاه از الکامل استفاده نکرده است؛ همچنان باید تأکید کرد که مورخان متأخر ایلخانی به‌خاطر تأثیرپذیری و الگوگیری از جوینی و رشیدالدین، چنان دل خوشی از ابن اثیر نداشته‌اند. ابی‌بکر قطبی اهری نیز در مقدمه اثرش از چند منبع مانند تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی یاد کرده است (ابی‌بکر قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۸)؛ اما دیگر در متن و یا در موارد دیگر، مثلاً در بخش تاریخ عمومی از ابن اثیر بهره‌ای نگرفت.

برخلاف مورخان عصر ایلخانی، نسوی (متوفی ۶۴۷) از معاصران ابن اثیر، کتاب الکامل را به‌حق شایسته نام «کامل» می‌خواند (نسوی، ۱۳۶۴: ۳-۴) و اینکه نسوی در همان ایام، این چنین کتاب را ستود، حاکی از اهمیت کتاب است؛ به‌گونه‌ای که مورخی معاصر به‌صراحت آن را تحسین کرده است؛ باوجوداینکه خود یکی از مطلعان حمله مغول بود از آن بهره‌شایانی گرفت. این قرینه قوی دلالت می‌کند بر اینکه مورخان ایلخانی به‌عمد با انگیزه‌های خاص سیاسی و مغول‌دوستی از ابن اثیر رویگردان شده‌اند. کتاب الکامل، پس از تألیف و انتشار با استقبال زیادی مواجه شد. ابن حجر عسقلانی و ابوطالب علی‌بن‌انجب بغدادی خازن (متوفی ۶۷۴) بر آن ذیل‌هایی نوشته‌اند (روزنتال، ۱۳۶۸: ۲/ ۳۳۲). ابولفدا مؤلف «تاریخ مختصر فی اخبار» تا حدودی اثر ابن اثیر را رونویسی و تلخیص کرده است. یکی از منابع عمده ابن خلدون در «تاریخ العبر» همان تاریخ الکامل است (نک: سالاری شادی، ۱۳۹۱: ۵۳-۷۶). از سوی دیگر مورخان مستقل از ایلخانان، مانند منشی کرمانی به الکامل ابن اثیر استناد کرد (منشی کرمانی، ۲۱). مورخان عصر تیموری از جمله میرخواند و خواندمیر به‌شکل وسیعی از ابن اثیر سود برده‌اند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲/ ۹۵۰، ۹۴۲، ۹۱۹ و...؛ ۲۴۲۲ و...؛) بنابراین با توجه به این مقایسه‌ها و مطابقت دادن‌ها، بزرگ‌ترین غایب منابع عصر ایلخانی، الکامل ابن اثیر است. این غیبت، تصادفی و سهل‌انگارانه نیست؛ بلکه بیشتر به‌خاطر بینش انتقادی ابن اثیر علیه مغولان و تضاد فکری و نگرشی او با آن‌هاست.

نتیجه

اثر مشهور ابن‌اثیر از ایام تألیف تاکنون یکی از بزرگ‌ترین منابع و مصادر تاریخ اسلام و ایران بوده است؛ از آنجا که دو دهه از اواخر عمر وی مقارن و معاصر با حمله مغول سپری شد، گزارش او در زمره نخستین اخبار از حمله مغول است، که به صورت فشرده از همان ایام فراهم آمده است. بیشتر محققان لحن انتقادی و بینش و داوری او درباره مغولان را تأیید کرده‌اند؛ اما به‌رغم این اقبال همگانی، مورخان عصر ایلخانی اعم از مورخان عمومی نویسی و یا مورخان تاریخ سلسله‌نگار مغول و ایلخانی، از وی فاصله گرفته و به او بی‌اعتنا بوده‌اند و یا به بهانه‌ای از تاریخ‌نگاری او انتقاد کرده‌اند؛ از جمله جوینی که به احتمال زیاد یکی از منابع او درباره خوارزمشاهیان و غوریان، نوشته ابن‌اثیر بود. این موضع‌گیری نه‌چندان دوستانه و حتی مغرضانه مورخان ایلخانی در برابر ابن‌اثیر ناشی از اختلاف نظر و بینش تاریخی و سیاسی آن‌هاست. ابن‌اثیر بی‌شک یکی از منتقدین جدی مغولان و از نظر بینشی مخالف و حتی دشمن آن‌ها بود؛ در حالی که مورخان ایلخانی، خود، بخشی از حاکمیت مغولی و ایلخانی بوده‌اند و طبیعی است که نمی‌توانستند نگاه ابن‌اثیر را برتابند. این اختلافات جدی موجب شد که مورخان ایلخانی از ابن‌اثیر به‌طور جدی دوری جویند و از وی یاد نکنند و بی‌اعتنا باقی بمانند.

منابع

- ابن‌اثیر، عزالدین علی‌بن محمد (۱۳۶۸). **تاریخ کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران**. ترجمه ابوالقاسم حالت، علی هاشمی و عباس خلیلی. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین (۱۳۸۱). **وفیات الاعیان (ترجمه فارسی منظر الانسان)**. مترجم احمدبن محمدالسنجری. تصحیح و تعلیق فاطمه مدرسی. ارومیه: دانشگاه ارومیه.
- ابن‌عماد حنبلی، ابی‌فلاح (بی‌تا). **شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب**. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابی‌بکر، قطبی اهری (۱۳۸۹). **تواریخ شیخ اویس**. به کوشش ایرج افشار. تبریز: ستوده.



دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء / ۵۹

- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. ترجمه جواد فلاطوری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- بارتولد، و (۱۳۶۶). **تورکستان نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳). **طبقات ناصری**. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عطاملک (۱۳۶۷). **جهانگشای جوینی**. به تصحیح و مقدمه محمد قزوینی. تهران: بامداد، ارغوان.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸). **ایران و جهان اسلام**. مشهد: آستان قدس رضوی.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۰). «اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی». «مطالعه موردی جهانگشای جوینی». فصلنامه تاریخ اسلام. س ۲. ش ۱. صص ۱۳۳-۱۶۶.
- خسرویگی، هوشنگ (۱۳۸۷). «شناخت و ارزیابی توصیفی منابع و مآخذ تاریخ دوره خوارزمشاهیان». کتاب ماه. تاریخ و جغرافیا. مردادماه.
- رشیدالدین فضل‌ا... (۱۳۷۴). **جامع‌التواریخ**. به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ج ۲. ترجمه اسدا... آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سالاری شادی، علی (۱۳۹۱). «تأثیرپذیری ابن خلدون از ابن‌اثیر». **مطالعات تاریخ فرهنگی**. فصلنامه علمی- پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ. س ۳. ش ۱۱.
- شبانکاره‌ای، علی‌بن محمد (۱۳۸۱). **مجمع‌الانساب**. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- لین، جورج (۱۳۹۰). **ایران در اوایل عصر ایلخانان**. ترجمه سیدابوالفضل رضوی. تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱). **تاریخ گزیده**. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.



۶۰ / موضع‌گیری و مناسبات مورخان عصر ایلخانی در برابر ابن‌اثیر: تضاد و تعارض

- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۴). **نسائم الاسحار من لطائم الاخیار در تاریخ وزراء**. به تصحیح و مقدمه و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). تهران: اطلاعات.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه (۱۳۸۰). **روضه‌الصفاء**. به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۶۵). **سیرت جلال‌الدین منکبرنی**. به تصحیح مجتبی مینوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

علّیت در مطالعات تاریخی

محمدرضا طالبان^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

چکیده

مطالعه علل وقایع و رخداد‌های تاریخی، یکی از هدف‌های اصلی و مهم مطالعات تاریخی است؛ با وجود این، وقتی دانش‌پژوهان در مطالعات تاریخی‌شان مدعی می‌شوند که فلان عامل، «علت» یک رخداد یا نتیجه ویژه است، به‌طور دقیق روشن نیست که مدلول و منظورشان از واژه علت چیست. در مقاله حاضر تلاش شده است تا ضمن معناشناسی علّیت در علوم اجتماعی نشان داده شود که پژوهشگران تاریخی، معمولاً علّیت را به معنای شرط لازم و یا کافی برای نتایج مطالعه‌شان در نظر می‌گیرند و استدلال شده است، هنگامی که فرد به دنبال تبیین تاریخی یا حوادث ویژه و وقایع منفرد است، تقریباً به‌طور طبیعی به‌سوی علل لازم و یا کافی سوق پیدا می‌کند، حتی اگر بدان خود آگاهی نداشته باشد؛ بنابراین تأکید مقاله حاضر بر پنداشت علّیت بر اساس علل لازم و یا کافی و مشتقات

۱. استادیار جامعه‌شناسی پژوهشکده امام‌خمينی (ره) و انقلاب اسلامی؛ Talebanm@ri-khomeini.ac.ir

آن‌هاست؛ چون آن‌ها پیوند تنگاتنگی با مطالعات تبیینی در تاریخ دارند. این نوع علل، به چهار دسته اصلی تقسیم شده‌اند: شرط لازم و غیرکافی، شرط کافی و غیرلازم، شرط لازم و کافی، و شرط ناکازم؛ که به نظر نگارنده می‌توانند پوشش به نسبت کاملی برای بحث علّیت در مطالعات تاریخی باشند. در این مقاله، همچنین با ذکر مثال‌های متعدد، کاربرد هر یک از این علل در مطالعات تاریخی و تبیین‌های زنجیره‌ای یا روایت‌های تاریخی نشان داده شده است.

واژگان کلیدی: علّیت، مطالعات تاریخی، شرط لازم، شرط کافی، شرط ناکازم، شرط خلاف‌واقع، روایت تاریخی.

مقدمه

بدون گرفتار شدن در مناقشه‌های بی‌پایان و بی‌حاصل درباره چستی تاریخ و وجوه تمایز آن از سایر علوم اجتماعی، حداقل می‌توان روی این مطلب به اجماع رسید که وظیفه مورخان، مثل سایر عالمان، توصیف و تبیین وقایع یا رخدادهای تاریخی است؛ در واقع مورخان متعهدند که نخست رخدادهای تاریخی را توصیف کنند (شرح دهند) و سپس آن رخدادها را تبیین نمایند. اگر گفته شود که تبیین^۱ پدیده‌ها و رویدادها یکی از هدف‌های عمده و وظایف اصلی همه علوم است، گزاف نیست؛ تاجایی که شاید بتوان گفت سایر وظایف علوم، تابع، وابسته و یا مقدمه‌ای برای آن است. تبیین پدیده‌ها و رویدادها نیز درک و ارائه توضیحی درباره چرایی رخ دادن آن‌هاست. ارسطو، راز توجه و اشتغال بیشتر عالمان به امر تبیین را در این نکته مهم می‌داند که تا هنگام درنیافتن چرایی چیزی، تصور شناخت آن چیز، تصویری نادرست است (پارکینسون، ۱۳۸۴: ۲۰۹)؛ به‌طور کلی «تبیین‌ها» معمولاً پاسخی برای پرسش‌هایی از نوع «چرا» هستند. بدیهی است که پاسخ به پرسش‌هایی از نوع «چرا»، پاسخی علی به‌شمار می‌آیند.

به‌رغم پنداشت‌های متفاوت درباره موضوع تبیین در رشته‌ها و سنت‌های پژوهشی مختلف در علوم اجتماعی، می‌توان این اتفاق‌نظر را بین آن‌ها استنباط کرد که در گُنه مفهوم تبیین، ایده‌علت‌خواهی است و تبیین‌ها، به‌طور کلی متضمن مفهوم علت‌اند؛ به‌عبارت‌دیگر ویژگی اساسی کلیه تبیین‌ها، ارائه توضیحات موجّه علی برای این مسئله است که چرا رویدادها، این‌چنین رخ داده‌اند؛ از این رو می‌توان گفت که تبیین‌ها در علم، متضمن مفهوم علت‌اند و یا همان‌طور که برخی دانشمندان تصریح کرده‌اند، کلیه تبیین‌های علمی، علی‌اند^۱ (لیتل، ۱۳۷۳: ۵؛ لوید، ۱۳۷۶: ۹۰؛ روزنبرگ، ۱۳۸۴: ۵۵؛ بودون، ۱۹۹۸: ۱۷۲؛ هدستروم، ۲۰۰۵: ۱۳؛ الستر، ۲۰۰۷: ۷؛ فریس و کورن، ۲۰۱۳) و تبیین پدیده‌های تاریخی نیز به معنای تعیین علل آن‌هاست؛ در واقع تبیین یک پدیده «متبیین»^۲، ذکر اموری قبلی یا هم‌زمان (مبیین‌ها)^۳ است که آن را به‌وجود آورده‌اند؛ البته هنگامی که از هم‌ارزی «تبیین» با «تعلیل» سخن می‌گوییم، قصد نداریم «تبیین نیت‌مند» یا «تبیین به دلیل» را در علوم انسانی و تاریخ، انکار کنیم. واقعیت آن است که در حیطه انسان‌ها، انگیزه و نیت‌ها می‌توانند همچون علل کنش، عمل کنند؛ به‌زبان‌دیگر «دلایل» یا پدیده‌های ذهنی و معرفتی «معانی» را نیز می‌توان در شمول مفهومی موسع از «علت» قرار داد؛ بنابراین نفس این واقعیت، عین علت است که شخصی برای انجام کاری خاص و تبیین اینکه چرا آن را انجام می‌دهد، دلایلی (انگیزه یا باورهای معطوف به رسیدن به غایتی) داشته باشد (لیتل، ۱۳۷۳: ۱۲۱).

در علوم اجتماعی اغلب فرض بر این است که امیال و اعتقادات مبیین کنش‌ها هم دلایلی برای آن، و هم علل آن محسوب می‌شوند؛ در واقع علت، نزد دانش‌پژوهان علوم اجتماعی می‌تواند بر وجود دلیل یا انگیزه (معانی فرهنگی) فاعلان اجتماعی نیز دلالت داشته باشد (زاگورین، ۱۳۸۰: ۷۲)؛ بدین سبب فیلسوفان، علم «تبیین مبتنی بر ارائه دلیل»^۴ را شکلی از «تبیین علی» (چایلد، ۱۹۹۴: ۱۷۸) و به‌طور کلی موضوع تبیین را تعیین علل

۱. برخی فیلسوفان و دانشمندان علوم اجتماعی نشان داده‌اند که سایر انواع تبیین در علوم اجتماعی را می‌توان ذیل «تبیین علی» قرار داد (لیتل، ۱۳۷۳؛ الستر، ۲۰۰۷: فصل اول).

2. Explanandum
3. Explanans
4. Reason-given Explanation

پدیده‌ها محسوب کرده‌اند.^۱ در رشته تاریخ نیز مطالعه علل وقایع و حوادث خاص و منفرد، یکی از هدف‌های اصلی و مهم مطالعات تاریخی است (لوی، ۲۰۰۸: ۶۲۸)؛ از این رو اظهار اینکه تبیین‌های تاریخی درصدد مشخص کردن علل نتایج یا پیامدهایی خاص در مورد‌های منفرد هستند، سخن دلالت‌آمیزی است.

در این میان، بسیاری از دانش‌پژوهان استدلال کرده‌اند که علّیت در علوم اجتماعی، واحد نیست؛ بلکه چندگانه است؛ زیرا دیدگاه واحد از علّیت نمی‌تواند بازنمای دامنه وسیع تبیین‌های موجود در علوم اجتماعی باشد. اقتضای دیدگاه علّیت چندگانه آن است که معیارهای روشن و صریحی برای تمییز انواع مختلف علل مطرح شود. در حوزه مطالعات تاریخی نیز وقتی دانش‌پژوهان مدعی می‌شوند که فلان عامل، «علت» یک رخداد یا نتیجه خاص است، از یک سو، دقیق روشن نیست که مدلول و منظورشان از واژه علت چیست و از سویی دیگر معلوم نیست که این واژه بر یک معنای واحد دلالت داشته باشد. چنان‌که گفته شد ادبیات علّیت در علوم اجتماعی حاکی از آن است که مفهوم «علت»، تعدّد معنایی دارد؛ بنابراین برای اجتناب از مغالطه در استدلال و رفع ابهام، ضروری است انواع آن از یکدیگر تفکیک شوند. در این باره و برای معناشناسی واژه علت ابتدا لازم است به پرسش زیر پاسخ داده شود که:

جمله «X علت Y است» به چه معناست؟ یا معانی متفاوت مستفاد شده دانشمندان علوم اجتماعی از این جمله مبین علّیت چیست؟

برای پاسخ، مروری کلی به ادبیات مزبور، حکایت از آن دارد که در مطالعات علوم اجتماعی حداقل پنج معنا برای گزاره ساده مبین علّیت «X علت Y است»، وجود داشته است:

۱. X موجب Y می‌شود / X مولد یا به وجود آورنده Y است (= شرط کافی)؛
۲. نبود X موجب نبود Y می‌شود (= شرط لازم)؛

۱. برای آگاهی از استدلال‌های تفصیلی در خصوص اثبات این گزاره که «دلایل، علل هستند» رجوع کنید به: دیویدسون، ۱۹۶۳.

۳. هر گاه X باشد، Y هم هست و هر گاه X نباشد، Y هم نیست (= شرط لازم و کافی)؛
۴. Y تابعی^۱ است از X یا $Y = f(X)$ (= همبستگی آماری)؛
۵. X علت Y است اگر و فقط اگر وجود X تأثیری در وجود Y داشته باشد؛ به عبارت دقیق‌تر، $P(Y | X) \neq P(Y | -X)$ ؛ یعنی احتمال وجود Y به شرط وجود X متفاوت باشد از احتمال وجود Y بدون وجود X (= تأثیر علی).

لازم است ذکر شود که معانی (۴) و (۵) از علیت مربوط به پارادایم احتمال‌گرایانه کمی در مطالعات علمی است و سختی با مطالعات کیفی از نوع تاریخی ندارند؛ پس با توجه به سه معنای اول مشخص می‌شود که پژوهشگران در تبیین‌های تاریخی گرایش دارند تا علیت را شرط لازم/ کافی برای نتایج مطالعه‌شان در نظر بگیرند (ماهونی و گوئرتس، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۲)؛ در واقع هنگامی که فرد به دنبال تبیین تاریخی یا تبیین حوادث خاص و وقایع منفرد است؛ تقریباً به‌طور طبیعی به سمت علل لازم/ کافی^۲ سوق پیدا می‌کند، حتی اگر بدان خود آگاهی نداشته باشد؛ بنابراین تأکید مقاله حاضر بر پنداشت علیت بر اساس علل لازم/ کافی و مشتقات آن‌هاست؛ چون آن‌ها پیوند تنگاتنگی با مطالعات تبیینی در تاریخ دارند. این نوع علل را می‌توان به چهار دسته کلی تقسیم کرد^۳: علل لازم، علل کافی، علل لازم و کافی، و علل ناکازم؛ در واقع این چهار نوع علل می‌توانند پوشش به‌نسبت کاملی برای بحث علیت در مطالعات تاریخی باشند.

الف) علل لازم

شاید از میان انواع علت در تبیین‌های تاریخی، «علت لازم» متداول‌ترین نوع علت باشد. اگر X علت لازم Y باشد، فرد می‌تواند X را بدون Y بیابد؛ ولی نمی‌تواند Y را بدون X

۱. منظور از اصطلاح «تابع» چیزی است که در ریاضیات به کار می‌رود؛ یعنی تقارن بین دو متغیر.
۲. در اینجا دو واژه «علت» و «شرط» به‌طور مترادف به کار گرفته شده‌اند؛ در واقع «علت لازم/ کافی» در علوم اجتماعی همان «شرط لازم/ کافی» در منطق است.
۳. اقتباس از: ماهونی و همکاران ۲۰۰۹.

پیدا کند؛ به عبارت دیگر یک علّت لازم متضمن این مدعا است که اگر آن علّت غایب باشد، نتیجه رخ نخواهد داد؛ حتی اگر حضور آن، وجود نتیجه را تضمین نکند؛ برای مثال وجود اکسیژن شرط لازم احتراق است؛ یعنی وجود اکسیژن به تنهایی موجب احتراق نمی‌شود، ولی نبود اکسیژن لزوماً موجب عدم احتراق می‌شود یا نمی‌توان در جایی بدون اکسیژن، احتراقی را دید؛ مثال مشهور علّت لازم در مطالعات علوم اجتماعی تاریخ‌محور را می‌توان در این جمله معروف بارینگتون مور (۱۳۶۹: ۱۲) یافت که «فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است»؛ یعنی یک طبقه بورژوازی قوی، شرطی لازم برای دموکراسی است.

بنابراین علّت لازم، متداول‌ترین نوع علّت در مطالعات تبیینی در تاریخ است، زیرا پیوند وثیقی میان استدلال علیّی از نوع شرط لازم و استدلال «شرطی خلاف واقع»^۱ وجود دارد که بیشتر تبیین‌های تاریخی مبتنی بر آن هستند. در علوم اجتماعی سنت دیرپایی وجود داشته است که «تاریخ» را براساس ساختن مدعاهایی به شکل شرطی‌های خلاف واقع^۲ تبیین می‌کنند؛ برای مثال ریمون آرون، جامعه‌شناس مشهور، همانند گالی، مورخ معروف، به صراحت اظهار کرده است که علّیت در تاریخ با شرطی‌های خلاف واقع، معین و مشخص می‌شود (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۱۳)؛ در واقع اگر ادعا شود که الف علّت لازم ب است (در شرایط ج^۳) این گزاره دلالت بر آن دارد که «اگر الف رخ ندهد (در شرایط ج) آنگاه ب نیز رخ نخواهد داد»؛ پس یک قضیه علیّی به شکل شرط لازم به طور کامل بر شرطی خلاف واقع انطباق دارد یا به عبارت دیگر بیان منطقی شرط لازم به صورت «اگر الف (علّت) نباشد، ب (معلول) نیز نخواهد بود» به طور مستقیم حکایت از شرطی خلاف واقع می‌کند یا گفتن اینکه الف شرطی لازم برای ب است، همزمان به معنای این گزاره خلاف واقع است

1. Counterfactuals condition

۲. شرطی‌های خلاف واقع، شرطی‌هایی هستند که مفادشان حقیقتاً اتفاق نیفتاده است؛ در واقع یک گزاره خلاف واقع عبارت است از شرطیه‌ای که مقدم آن غیر واقعی و تالی آن حکایت می‌کند که عالم چگونه می‌بود اگر این مقدم، واقعی می‌بود. استدلال خلاف واقع یعنی کنکاش در چیزهایی که رخ نداده‌اند؛ ولی می‌توانستند رخ دهند. خلاف واقع‌ها، «آزمایش‌های ذهنی» هستند که با انجام آنها، این امکان برای ما فراهم می‌شود تا تاریخ را در ذهن خویش به شکلی نسبتاً متفاوت از آنچه که عملاً وقایع در آن رخ داده‌اند، تکرار کنیم (نک. به: طالبان، ۱۳۹۱).
۳. البته ج می‌تواند بر عوامل متعددی در سطوح مختلف تحلیل دلالت داشته باشد.

که بدون الف، ب رخ نخواهد داد.^۱ این پنداشت از علّت، به‌ویژه در تبیین‌های تاریخی عمومیت دارد: اگر ادعا شود که الف علت واقعۀ خاص تاریخی ب است، به‌نظر می‌رسد راهی جز این وجود ندارد که نشان دهیم این شرط خلاف واقع، صحیح است: اگر الف رخ نداده بود، واقعۀ ب نمی‌توانست رخ دهد (فیرون، ۱۹۹۶: ۴۰).

به‌همین جهت در مقایسهٔ علل چهارگانه ذکرشده، شرط‌های لازم به‌دلیل آنکه به‌طور مستقیم بر یک خلاف واقع کلیدی دلالت دارند، در مطالعات تاریخی از اهمیت زیادی برخوردارند. تاریخ‌پژوهان متعددی این موضوع را بررسی کرده‌اند که اگر واقعۀ خاصی پیش نمی‌آمد، چه اتفاقی در تاریخ رخ می‌داد؛ برای مثال اگر ولیعهد اتریش (فردیناند) ترور نمی‌شد، جنگ جهانی اول رخ نمی‌داد (لبو، ۲۰۰۷) و اگر هیتلر نبود، جنگ جهانی دوم رخ نمی‌داد (مولر، ۱۹۹۱)، بدون امام خمینی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رخ نمی‌داد (حسینی، ۱۳۸۱)، بدون سیاست‌های نوسازی رژیم پهلوی، انقلاب ایران به‌وقوع نمی‌پیوست (آبراهامیان ۱۳۷۷) و اگر گورباچف نبود، جنگ سرد به‌پایان نمی‌رسید (انگلیش، ۲۰۰۷)، اگر فرانسه مشارکتی در جنگ استقلال آمریکا نداشت، انقلاب اجتماعی سال ۱۷۸۹ فرانسه رخ نمی‌داد (اسکاکپول، ۱۹۷۹: ۶۳) و اگر لویی شانزدهم مجلس ملی نداشت (یا آن مجلس را بهتر اداره می‌کرد) انقلاب اجتماعی در فرانسه ۱۷۸۹ رخ نمی‌داد (کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۸۹).

بسیاری از مورخان تأکید کرده‌اند که شروط لازم یا خلاف واقع‌ها در مطالعات تبیینی تاریخی، اجتناب‌ناپذیر هستند. آن‌ها این قضیه را مطرح کردند که بخش مهمی از مطالعهٔ تاریخ عبارت از مطالعهٔ علل رخدادهاست و تصریح کرده‌اند که هرگونه گزارهٔ علی، متضمن فرض‌هایی است در خصوص اینکه چه چیزی می‌شد که اتفاق نیفتد، ولی در واقع، رخ داده است (لوی، ۲۰۰۸).

۱. برخی فیلسوفان بزرگ (هیوم و لوئیس) و بسیاری از روش‌شناسان، واژهٔ «علت» را براساس شرط لازم خلاف واقع تعریف کرده‌اند: «الف علت ب است، اگر نبود الف موجب نبود ب شود» (هولند، ۲۰۰۱: ۱۵۵۰؛ گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۱۰).

فرگوسن (۱۹۹۹) براساس مطالعه تاریخی مفصل خویش، استدلال کرد که اگر بریتانیا در جنگ جهانی اول کنار می کشید، شاید انقلاب بلشویکی در روسیه، جنگ جهانی دوم و هلوکاست رخ نمی داد. در همه این مثال‌ها، باور نویسندگان بر این بوده است که در غیاب علت یا شرط لازم، نتیجه مورد نظر به وقوع نمی پیوست. حاصل سخن آنکه، رویکرد علی، شرط لازم یک استراتژی متداول در مطالعات تاریخی، و تبیین حوادث خاص و وقایع منفرد شده است.

(ب) علل کافی

با وجود سودمندی رویکرد شرط لازم در مطالعات تاریخی، این رویکرد نمی تواند برخی علل را که شرط کافی برای تحقق یک نتیجه‌اند، در خود جای دهد. در یک مورد منفرد، وقتی علت کافی وجود داشته باشد، غیاب علت به صورت شرطی خلاف واقع نمی تواند تغییری در نتیجه به وجود آورد؛ چون علت کافی علتی است که حضورش ناگزیر به معلول (نتیجه) منجر می شود (گرچه آن معلول می تواند توسط علل دیگر نیز رخ دهد) ولی غیابش هیچ گونه دلالت ضروری برای معلول ندارد؛ پس اگر X علت کافی Y باشد، فرد می تواند Y را بدون X بیابد، ولی نمی تواند X را بدون Y پیدا کند.

برخی تحلیلگران کیفی در مطالعات تاریخی شان از این رویکرد علی استفاده کرده‌اند؛ برای مثال ماهونی استدلال کرد که استعمار گسترده اسپانیا در هر کشوری، شرطی کافی برای توسعه نیافتگی اجتماعی آن کشور بوده است (۲۰۰۴: ۸۴)؛ همچنین دانیل گلدهنگن (۱۹۹۶) استدلال کرد که یک فرهنگ کینه توزانه ضد نژاد سامی کافی بود تا علت و انگیزشی برای آلمان‌ها در کشتن یهودی‌ها باشد. عوامل علی بدیل، همچون وجود حزب نازی و هیتلر نیز ممکن است که به نتیجه مشابهی رسیده باشد؛ در هر حال ضد نژاد سامی بودن آلمان‌ها به خودی خود کافی بود تا بنیانی انگیزشی برای هولوکاست فراهم کند (ماهونی و همکاران، ۲۰۰۹: ۱۲۱)؛ با همین قیاس می توان به این استدلال اشاره کرد که در انقلاب ایران، سیاست‌های مدرنیستی و غرب گرایانه رژیم شاه به منظور تغییر نظام ارزشی ایران، شرطی کافی برای واکنش تند روحانیت شد (مشیری، ۱۳۸۴).

با وجود تذکر ناگل مبنی بر آنکه پژوهشگران اجتماعی به ندرت در موقعیتی قرار دارند که بتوانند شرط کافی وقوع حوادث مورد تحقیق خویش را بیان کنند و فقط قادرند برخی از شروط لازم را برای این وقایع خاطر نشان سازند (کوهن، ۱۳۶۹: ۵۴)؛ ولی در اهمیت پنداشت علیت به مثابه شرط کافی، همین بس که سؤال مربوط به اینکه چرا یک واقعه تاریخی رخ داده است، در اساس پرسشی معطوف به شرط کافی است نه شرط لازم! افزون بر این گزاره مشهور علی در منطق تبیین در علوم اجتماعی، یعنی «اگر p آنگاه q » و همچنین مدل قانون فراگیر همپل از تبیین مبنی بر اینکه «اگر C_1 و C_2 و ... و C_k آنگاه E » یا نسخه احتمال گرایانه آن یعنی «اگر C_1 و C_2 و ... و C_k آنگاه احتمالاً E » همگی صورت منطقی شرط کافی هستند.

ج) علل لازم و کافی

اگر X «علت لازم و کافی» Y باشد، X و Y همیشه با هم هستند و فرد نمی‌تواند یکی را بدون دیگری پیدا کند؛ به عبارت دیگر اگر الف علت لازم و کافی ب باشد، الف علت انحصاری ب خواهد بود؛ به نحوی که حضور الف موجب حضور ب و نبود الف هم موجب نبود حضور ب می‌شود؛ مثلاً اگر «شکاف طبقاتی ادراک شده توسط طبقه تحت ستم» را علت لازم و کافی انقلاب بدانیم، وجود آن موجب تکوین انقلاب و نبود آن موجب نبود انقلاب می‌شود؛ البته چنین علل انفرادی‌ای در علوم اجتماعی، که شرط لازم و کافی یا علت انحصاری برای یک پیامد یا نتیجه معین باشند، بسیار نادر هستند؛ در واقع بسیار مشکل - و شاید محال - است که نمونه‌هایی از این نوع علل را در ادبیات علوم اجتماعی پیدا کنیم؛ با وجود این دانشمندان و روش‌شناسان علوم، تأکید کرده‌اند که هدف و آرمان اصلی تحلیل علی، رسیدن به همین نوع از علیت است؛ به همین دلیل و با وجود نادر بودن یا نبودن «علت لازم و کافی منفرد» در علوم اجتماعی، دانش پژوهان به «علت مرکب» یا ترکیبی از چندین عامل علی مختلف روی آوردند که برای معلولی خاص، شرط لازم و کافی باشد؛ برای مثال برخی دانش پژوهان در حوزه مطالعات انقلاب تصریح کرده‌اند که

اگر پنج عامل زیر به‌طور همزمان رخ دهند و با یکدیگر ترکیب شوند، شرط لازم و کافی برای موفقیت یک جنبش انقلابی شکل می‌گیرد:

۱) سرخوردگی توده‌ای منجر به خیزش‌های مردمی در میان جمعیت شهری یا روستایی؛

۲) جنبش‌های سیاسی نخبگان ناراضی؛

۳) انگیزه‌های وحدت‌بخش؛

۴) یک بحران سیاسی جدی که توانایی‌های اداری و قهری دولت را فلج می‌کند؛

۵) زمینه مساعد جهانی که اجازه شکل‌گیری را می‌دهد یا آن را تحمیل می‌کند (دفر ونزو، ۱۳۷۹: ۲۰). همچنین، جانسون استدلال نمود که ترکیبی از نظام اجتماعی نامتعادل به‌همراه رکود قدرت و ظهور عوامل شتاب‌زا در مجموع شرط لازم و کافی انقلاب هستند (۱۳۶۳، ۷-۹۶). این نوع پنداشت از علیّت، به‌مثابه علّت مرکّب با نوع بعدی از مفهوم علّت، یعنی علل ناکازم، پیوند وثیقی دارد.

د) علل ناکازم

مشکل اصلی پنداشت علیّت به‌عنوان شرط لازم/کافی این است که در علوم اجتماعی و مطالعات تاریخی بیشتر علّت‌های منفرد هیچ‌گاه به‌صورت فقط لازم و یا فقط کافی یافت نمی‌شوند؛ به‌عبارت‌دیگر پیامدها در علوم اجتماعی و رخدادها در تاریخ، تک‌علّتی نیستند و معمولاً یک شرط علیّی منفرد، نه شرط لازم و نه شرط کافی است؛ بلکه شروط علیّی تنها در ترکیب با یکدیگر علّت کافی برای نتیجه‌ای خاص می‌شوند.^۱ در زندگی روزمره نیز همواره می‌توان به نمونه‌هایی از علل اشاره کرد که نه لازم و نه کافی هستند؛ برای مثال سکتۀ قلبی برای مرگ، سیگاری بودن برای سرطان ریه، و سرعت غیرمجاز برای تصادف اتومبیل نه علّت لازم و نه علّت کافی هستند. تأمل در هریک از این نمونه‌ها مشخص می‌کند که یک علّت در ترکیب با سایر علل، نتیجه‌ای خاص را به‌بار می‌آورد؛ درواقع

۱. تعریف استوارت میل از علّت به معنای حاصل جمع همه شروط لازم (پارکینسون، ۱۳۸۴: ۲۱۵) بر «علّت کافی مرکّب» دلالت دارد.

ترکیب بزرگ‌تری از چندین عامل علی وجود دارد که یک نتیجه یا معلول را به‌بار می‌آورد نه یک عامل منفرد.

این نوع علل در سنت پژوهشی کیفی به علل ناکازم^۱ مشهورند که مورخان به‌وفور و بدون التفات روش‌شناسانه به آن، در تبیین‌های تاریخی خویش از آن استفاده می‌کنند. گفتنی است که اصطلاح ناکازم متعلق به فیلسوف معاصر «مکی» است که آن را به شرح زیر تعریف کرده است:

علت ناکازم (INUS) جزء غیر کافی (I) ولی لازم (N) از شرطی است که آن شرط خودش، غیر لازم (U) ولی کافی (S) برای معلول است (مکی، ۱۹۸۰: ۶۲).

این گونه عوامل علی را ناکازم می‌نامند؛ چون هریک از علل، به‌طور انفرادی برای یک نتیجه یا معلول نه لازم و نه کافی هستند؛ بلکه در درون، ترکیبی بزرگ‌تر است که آن ترکیب برای نتیجه یا معلول «شرطی کافی» (ولی غیر لازم) است.

در مطالعات تاریخی فرض بر این است که حوادث منفرد واجد یک علت نیستند؛ بلکه مورخ باید مجموعه‌ای از عوامل علی مرتبط را همچون علت ترکیبی چندگانه تحلیل کند؛ در واقع بیشتر تبیین‌های تاریخی ترکیبی از چندین عامل علی را در به‌وجود آمدن پیامدهای خاص مطرح می‌کنند. هریک از این عوامل علی به‌طور انفرادی، علت ناکازم‌اند؛ یعنی نه شرط لازم و نه شرط کافی‌اند. در عوض آن‌ها جزء لازم از یک ترکیب کلی هستند که این ترکیب کلی برای آن نتیجه، شرط کافی است. همان‌طور که گوج گفته است:

«از تبیین‌های تاریخی بیش از این نمی‌توان خواست که شرایطی را نشان دهند از نظر زمانی مقدم یا مقارن با حادثه‌ای که باید تبیین شود، به‌قسمی که این شرایط بر روی هم شرط کافی حدوث حادثه باشند، اگرچه هریک به‌تنهایی شرط لازم نباشند» (گارتنر، ۱۳۷۲: ۳۲۹)؛ برای مثال در توضیح علت حمله چنگیز به ایران، ترکیبی از چهار عامل زیر برای تبیین آن واقعه مطرح شده است (حضرتی ۱۳۹۰: ۶-۱۱۵):

1. INUS
2. Insufficient
3. Necessary
4. Unnecessary
5. Sufficient

(الف) دستیابی مغول به مراتع و طبیعت حاصلخیز خراسان؛
 (ب) انجام رسالت الهی چنگیز که خود را نماینده خدای آسمان در روی زمین
 می دانست؛

(ج) آگاهی از ضعف ساختاری و وضعیت متزلزل امپراطوری خوارزمشاهی؛
 (د) اطمینان به پیروزی بر سلطان محمد به دلیل برتری‌های فردی و شخصیتی چنگیز
 نسبت به سلطان محمد خوارزمشاه.

اگر بخواهیم علّیت را در این تبیین تاریخی تشریح کنیم، باید بگوییم ترکیب چهار
 عامل مذکور، شرط / علّت کافی حمله چنگیز به ایران و تک‌تک عوامل چهارگانه
 ذکر شده، هر یک شرط / علّت ناکازم بوده‌اند؛ همچنین رویکرد علل ناکازم نشان می‌دهد
 که ممکن است ترکیب‌های متفاوتی از عوامل وجود داشته باشند که شرط کافی برای یک
 تکوین، یک نتیجه یا معلول واحد شوند؛ برای مثال معلول واحد انقلاب می‌تواند در انقلاب
 فرانسه از ترکیب علی الف به وجود آمده باشد. در انقلاب روسیه از ترکیب علی ب، در
 انقلاب چین از ترکیب علی ج، در انقلاب ایران از ترکیب علی د، و... هر یک از
 ترکیب‌های الف تا د برای معلول انقلاب، شرط کافی هستند و تک‌تک اجزا یا عوامل
 منفرد در درون هر یک از ترکیب‌های الف تا د، علّت ناکازم هستند.

در جمع‌بندی تیپولوژی علل در مطالعات تاریخی، لازم است دوباره تأکید شود که
 چون هر یک از این علل چهارگانه (لازم، کافی، لازم و کافی، و ناکازم) می‌توانند در
 تبیین‌های تاریخی استفاده شوند، هنگامی که یک محقق در مطالعه تاریخی خویش برخی
 عوامل یا وقایع خاص را علّتی برای حادثه‌ای معین می‌داند، باید مشخص کند که آن واقعه
 یا عامل علی با کدام یک از این چهار نوع علّیت مطابقت دارد. سایر تقسیم‌بندی‌های علّیت
 را می‌توان به ترمینولوژی ساده‌تر و روشن‌تر شرط لازم / کافی ترجمه کرد؛^۱ برای مثال

۱. حتی حکمای مسلمان متأخر نیز به این مسئله اذعان کرده‌اند؛ برای مثال استاد مطهری می‌نویسد: امروزه اصطلاح
 خوبی شایع است که همه انواع علّت را «شرط» می‌نامند و شرط را به شرط لازم و شرط کافی تقسیم می‌کنند. شرط
 لازم همان است که در قدیم آن را «علّت ناقصه» می‌گفتند که ذاتش (یا وجودش) برای مشروط، لازم هست ولی کافی
 نیست. شرط لازم و کافی همان است که در اصطلاح قدیم «علّت مستقله» یا «علّت تامه» نامیده می‌شد که افزون‌بر

ملائی (۱۳۸۶: ۱۶۷) در تبیین رخدادهای تاریخی به‌طور کلی دو نوع علت را بازشناسی کرده است: علت دور (علل ساختاری، محوری، اصلی، بنیادین) و علت نزدیک (علل مُعده، فوری، جرقه‌ها). در صورتی که هر یک از این نوع علت کلی و مبهم را به‌طور منفرد، می‌توان شرط لازم به‌شمار آورد؛ چون بدون حضور آن‌ها رخدادهای تاریخی مورد نظر اتفاق نمی‌افتادند؛ افزون‌براینکه ترکیب‌های خاصی از آن‌ها می‌توانند برای تکوین هر یک از این رخدادهای تاریخی شرط کافی باشند.

انواع علت و روایت تاریخی

«تاریخ» به‌صورت سنتی «روایت» محسوب شده است. بخش مهمی از تاریخ، روایت‌هایی علی‌اند که به‌طور ایدئال چرایی و چگونگی حوادث تاریخی را تبیین می‌کنند؛ در واقع جوهر مطالعات تاریخی، آشکار کردن روایت‌های تاریخی به‌شیوه «تجزیه فرآیند» است که در آن یک روایت تاریخی مرکب و پیچیده را به مراحل، رخدادها، یا حوادثی که به‌صورت توالی علی به یکدیگر متصل شده‌اند، تجزیه می‌کنیم (گلدستون، ۱۹۹۷: ۱۱۲). مفهوم روایت، در این روش به‌طور کلی به «فرآیند» یا «قصه تکوین واقعه» اشاره می‌کند؛ یعنی یک فرآیند مربوط به رابطه بین حوادث و وقایع مختلف را به‌صورت یک داستان از نقطه آغاز تا پایانش نقل می‌کند (ابوت، ۱۹۹۲: ۴۲۸)؛ در واقع روایت، بیان مجموعه‌ای از وقایع به‌صورت حلقه‌های متصل به‌هم است که علت (ها) را به معلول وصل می‌کند؛ البته تفاوت این رویه با روایت‌پردازی‌های معمول تاریخی این است که در اینجا فقط به توالی و ترتیب زمانی وقایع و رخدادها (کرونولوژی) اکتفا نمی‌شود؛ بلکه، بر سرشت علی یا تکوینی آن نیز تأکید می‌شود؛ به‌بیان‌دیگر در رویه روایت علی در مطالعات تاریخی، واقعه منفرد همچون محصول و نتیجه نهایی در فرآیند یا توالی وقایعی که به آن منجر شده است، تحلیل می‌شود؛ از این رو باید جدا از توصیف توالی و ترتیب تاریخی و زمانی میان وقایع،

اینکه وجودش لازم است، کافی هم هست؛ یعنی تحقق آن شرط برای تحقق مشروط کفایت می‌کند و به چیز دیگری احتیاج نیست. برطبق این شیوه نام‌گذاری می‌توان جزء آخر علت تامه را «شرط کافی» نامید (۱۳۸۴: ۲۲۵).
۱. البته، باید اذعان کرد که کلیه توضیحات مورخان از حوادث تاریخی شکل روایتی ندارد.

نشان داده شود که هر واقعه نیز به واقعه بعدی منجر شده و در پایان این تسلسل علّی، واقعه تحت بررسی به وجود آمده است (نک. به: فای، ۱۳۸۱: ۲۹۶؛ نوذری، ۱۳۷۹: ۳۷-۴۳).

تبیین‌های تاریخی بیشتر به تسلسل یا توالی‌هایی از عوامل علّی بهم پیوسته ارجاع دارند و نتایج یا پیامدها به وسیله وقایع به هم پیوسته‌ای که در طول زمان برملا می‌شوند، تبیین می‌گردند؛ در واقع پژوهشگران تاریخی معمولاً پیامدها یا نتایج را از طریق ردیابی توالی حوادثی که آن‌ها را به بار آورده است، تبیین می‌کنند (ماهونی و همکاران، ۲۰۰۹: ۱۲۸)؛ به همین دلیل در بسیاری اوقات از «زنجیره حوادث» یاد می‌شود، زنجیره‌ای که به تکوین برخی حوادث یا نتایج مهم تاریخی منجر می‌شود. افزون‌براین تاریخی تلقی کردن یک پدیده (جنگ جهانی اول یا انقلاب ایران) اغلب به معنای آن است که پدیده مزبور محصول عمل یک زنجیره علّی از وقایع است؛ به بیان دیگر هر واقعه تاریخی، فرآیند یا زنجیره علّی ویژه‌ای دارد که از طریق آن تولید و تبیین می‌شود.

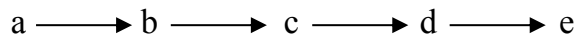
به هر صورت استعاره زنجیره، موضوع تبیین‌های علّی چندعاملی را مطرح می‌کند که هر یک از پیوندهای موجود در زنجیره می‌تواند علت آن نتیجه باشد؛ به طور کلی تر استعاره زنجیره به ما اجازه می‌دهد که به مسئله روایت تاریخی و فرآیند علّی مندرج در آن بپردازیم. اکنون مسئله اصلی آن است که یک روایت تاریخی یا زنجیره علّی را چگونه می‌توان براساس اصطلاحات شرط/علّت لازم و شرط/علّت کافی توضیح داد؟؛ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان شرط/علّت لازم و شرط/علّت کافی را به عنوان قطعات اصلی سازنده روایت‌های تاریخی در این زنجیره‌های علّی گنجانید؟

اغلب زنجیره‌های علّی به شکل صوری « $A \leftarrow B \leftarrow C \leftarrow D$ » بیان می‌شوند. این فلش‌ها می‌توانند بازنمای شرط/علّت کافی و یا شرط/علّت لازم باشند.

زنجیره‌های علّی شرط کافی

معمولاً هنگامی که پژوهشگران تاریخی از فلش‌ها برای بیان علّیت استفاده می‌کنند، معنادارترین تفسیر شرط کافی است. علت آن است که یک شرط کافی، پیوند بعدی در زنجیره را به وجود می‌آورد، چیزی که درباره پیوند شرط لازم صدق نمی‌کند. درک این

نکته دارای اهمیت به‌سزایی است که در اکثر قریب به اتفاق مطالعات تاریخی هدف اصلی، تبیین چگونگی به‌وجود آمدن واقعه‌ای خاص، یعنی تعیین شرط کافی برای آن واقعه است؛ برای مثال در تبیین وقوع جنگ جهانی اول، آن را در یک پیوستار یا زنجیره علی شرط کافی به شکل نمادین زیر قرار داده‌اند تا مراحل مختلف وقوع آن روشن شود:



براساس این روایت تاریخی یا زنجیره علی، e یا متبیین (وقوع جنگ جهانی اول) نتیجه‌ای از یک فرآیند تاریخی است که در وضعیت معین و خاص تاریخی، a (ترور ولیعهد اتریش) منجر به b (اعلان جنگ اتریش علیه صربستان) و b (اعلان جنگ اتریش علیه صربستان) منجر به c (اعلان جنگ روسیه علیه اتریش) و c (اعلان جنگ روسیه علیه اتریش) منجر به d (اعلان جنگ آلمان علیه روسیه) و سرانجام d (اعلان جنگ آلمان علیه روسیه) منجر به e (وارد شدن همه کشورها در جنگ) شده و وقوع جنگ جهانی اول تبیین می‌شود.

زنجیره‌های علی شرط لازم

در روایت تاریخی به‌شکل زنجیره علی مشتمل بر شروط لازم، اگر هر پیوندی غایب شود، نتیجه یا معلول رخ نخواهد داد؛ به‌بیان‌دیگر در زنجیره‌های تاریخی حوادث که هر پیوند یک شرط لازم باشد، حذف یک پیوند به‌منزله گسسته شدن زنجیره و عدم تحقق پیامد است؛ پس اگر روایتی تاریخی، زنجیره‌ای علی از تکوین واقعه‌ای را توصیف کند، در این صورت ما واجد مجموعه‌ای از شروط لازم با تسلسل زمانی برای واقعه موردبررسی هستیم (کل زنجیره، شرط کافی و تک‌تک اجزای زنجیره، شرط لازم برای تکوین واقعه مزبور بوده‌اند).

گفتنی است که روایت‌پردازی سنتی در تاریخ، بیشتر بر تصمیمات کلیدی افراد یا کارگزاران مختلف در فرآیندی که در طول زمان به واقعه‌ای خاص منجر شده است، تأکید دارد؛ همچنین بسیاری از روایت‌های تاریخی دربردارنده عوامل زمینه‌ای یا ساختاری بخشی

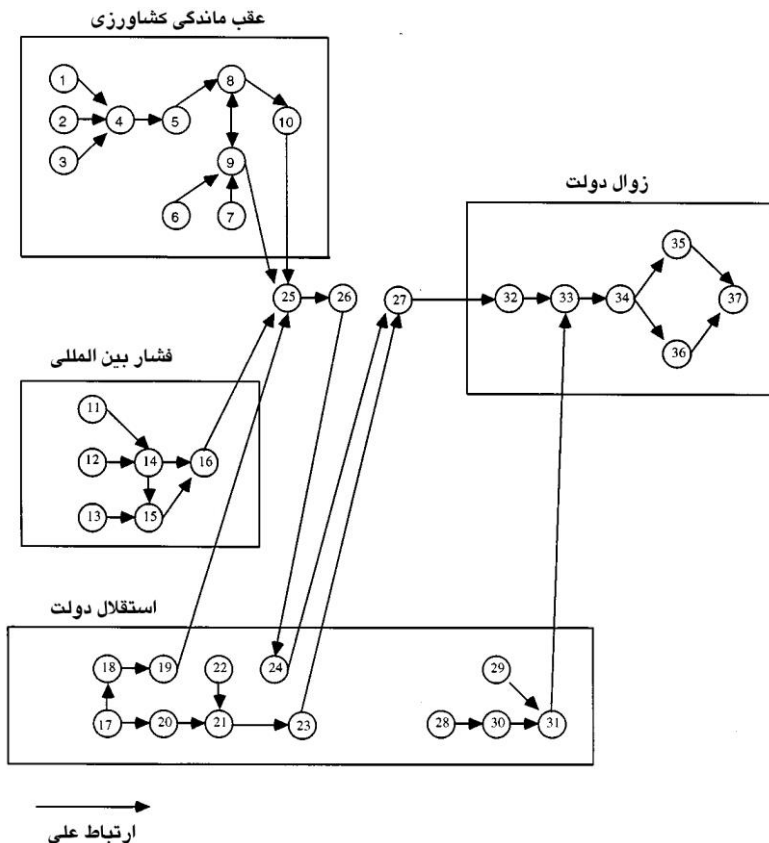
از تحلیل هستند؛ ولی تأکید اصلی بیشتر بر زنجیره‌های علی مبتنی بر تصمیمات به نسبت خاص کارگزاران فردی است که در پیوند با یکدیگر، واقعه تاریخی را به بار می‌آورند؛ زیرا روایت‌های تاریخی اغلب درباره کنش‌های افراد مهم و کلیدی از حیث سیاسی و اجتماعی است. عجیب نیست که شروط لازم یا خلاف‌واقع‌های مربوط به افراد در تبیین‌های تاریخی بسیار متداول باشند. یک مثال آشکار، اهمیت علی گورباچف در تغییرات زنجیره‌ای منجر به پایان جنگ سرد است؛ در واقع برای تبیین پایان جنگ سرد، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی تاریخ‌محور، گورباچف را شرطی لازم در زنجیره علی در نظر گرفته‌اند؛ همچنین بدون هیتلر، زنجیره علی منجر به وقوع جنگ جهانی دوم گسسته شده و این جنگ رخ نمی‌داد (نک: گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷).

البته همواره باید به خاطر داشت که زنجیره‌های علی به صورت شرط لازم، ناکامل هستند؛ درحالی که شرط کافی این گونه نیست. علت آن است که وجود یک شرط لازم پیوند بعدی را ممکن (نه ضروری) می‌کند و عوامل دیگری باید برای تبیین چگونگی رخ دادن آن حادثه اضافه شوند.

شاید پیشرفته‌ترین کاربرد از زنجیره‌های علی به صورت شرط لازم را بتوان در «تحلیل واقعه - ساختار»^۱ (گریفین، ۱۹۹۳؛ گریفین و کورستاد، ۱۹۹۸) یافت که بسط‌یافته‌ترین تکنیک برای روایت علی در مطالعات تاریخی است. تحلیل واقعه - ساختار فراهم‌آورنده دستگامی صوری برای تجزیه کردن وقایع کلان تاریخی و بازسازی یا سازماندهی مجدد اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها به مثابه تفسیری علی از فرآیندهای تاریخی است. تحلیل واقعه - ساختار، می‌تواند از طریق مشخص کردن فرآیندهای پیونددهنده علی میان عوامل مختلف، روایت‌های علی تاریخی را محکم‌تر کند.

نکته اصلی در تحلیل واقعه - ساختار آن است که هر واقعه موجود در یک روایت تاریخی همچون شرط لازم برای وقایع بعدی است. یک نمونه مناسب از کاربرد روایت علی برای مقایسه ساختارهای واقعه در اثر اسکاکپول در خصوص انقلاب‌های اجتماعی (۱۹۷۹) یافت می‌شود؛ در واقع مطالعه اسکاکپول افزون بر مقایسه نمودن سیستماتیک چند

انقلاب تاریخی با یکدیگر، واجد یک مؤلفه قوی «روایتی» نیز هست؛ بدان معنا که وی انقلاب‌ها را محصولی منحصربه‌فرد که با نظم زمانی معینی آشکار شده‌اند و نیز سلسله حوادث و وقایعی که به‌طور متوالی در درون هریک از انقلاب‌ها رخ داده‌اند، تحلیل کرده است (گریفین، ۱۹۹۲: ۴۰۵). هرچند امکان‌پذیر نیست که خلاصه‌ای از استدلال روایتی اسکاکیول در اینجا ارائه شود؛ ولی نمودار زیر به‌صورت شماتیک، روایت اسکاکیول را برای یک بخش از استدلال علی وی، یعنی وضعیتی که به زوال دولت در فرانسه منجر شده است، ارائه می‌دهد (ماهونی، ۱۹۹۹: ۱۱۶۶).



نمودار ۱: روایت علی اسکاکیول از زوال دولت در فرانسه^۱

۱. تمام صفحات از کتاب «دولت‌ها و انقلابات اجتماعی» اسکاکیول (۱۹۷۹) اخذ شده‌است.

۱. روابط مالکیت ارضی مانع ورود تکنولوژی‌های جدید کشاورزی شد (ص ۵۵)؛
۲. ابداع هر نوآوری کشاورزی به دلیل نظام مالیاتی با مانع روبه‌رو بود (ص ۵۵)؛
۳. رشد اقتصادی کند و یکنواخت، مانع نوآوری کشاورزی بود (ص ۵۵)؛
۴. عقب‌ماندگی کشاورزی فرانسه به‌ویژه در برابر انگلستان (ص ۵۶)؛
۵. وجود بازار داخلی کساد برای کالاهای صنعتی (ص ۵۶-۵۵)؛
۶. معضلات مربوط به حمل و نقل داخلی (ص ۵۶)؛
۷. رشد جمعیت (ص ۵۶).
۸. ناکامی در دستیابی به پیشرفت صنعتی (ص ۵۶)
۹. ناکامی در حفظ و ارتقاء رشد اقتصادی (ص ۵۶)
۱۰. ناتوانی رقابت با انگلستان (ص ۵۶)
۱۱. پیروزی‌های نخستین نظامی فرانسه در دوران سلطنت لویی چهاردهم (ص ۵۴)
۱۲. بسط بلندپروازی‌ها و جاه‌طلبی‌های دولت (ص ۵۴)
۱۳. موقعیت جغرافیایی فرانسه در برابر انگلستان (ص ۶۰)
۱۴. جنگ‌های متعدد و مکرر (ص ۵۴، ۶۰، ۶۳)
۱۵. لزوم تخصیص منابع به ارتش و نیروی دریایی (ص ۶۰)
۱۶. شکست‌های مکرر در جنگ (ص ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۳)
۱۷. تکوین حکومت مطلقه سلطنتی، تمرکززدایی از مؤسسات برجامانده از قدیم (ص ۵۳-۵۲)
۱۸. معاف بودن معمول طبقه حاکم از مالیات‌ها (ص ۶۱-۶۰)
۱۹. مواجه شدن دولت با فشارها و محظورات ناشی از وام‌ها (ص ۶۱)
۲۰. شالوده‌انسجام اجتماعی طبقه حاکم بر مالکیت بخش‌های قابل توجهی از اراضی کشاورزی استوار بود (ص ۵۹-۵۶؛ ۶۲-۶۱)
۲۱. طبقه حاکم برای به‌تعویق انداختن قانون سلطنتی، حق قانونی داشت (ص ۶۲)
۲۲. طبقه حاکم بر دفاتر اداری کنترل داشت (ص ۶۲-۶۱)

۲۳. طبقه حاکم قادر به ممانعت از اصلاحات دولتی بود (ص ۶۴-۶۱)
۲۴. مقاومت طبقه حاکم در برابر اصلاحات مالی دولت (ص ۶۲)
۲۵. مشکلات و معضلات مالی زیاد دولت (ص ۶۳)
۲۶. تلاش‌های دولت برای انجام اصلاحات مالی و مالیاتی (ص ۶۴)
۲۷. شکست اصلاحات مالی (ص ۶۵-۶۳)
۲۸. استخدام افسران نظامی از طبقات ممتاز (ص ۶۵)
۲۹. انباشت نارضایتی‌های افسران نظامی از شاه و دربار سلطنتی (ص ۶۵)
۳۰. هم‌ذات‌پنداری افسران نظامی با طبقه حاکم (ص ۶۵)
۳۱. بی‌میلی ارتش نسبت به سرکوب مقاومت طبقه حاکم (ص ۶۵-۶۴)
۳۲. عمیق و عمیق‌تر شدن بحران مالی (ص ۶۴)
۳۳. فشارها برای به‌وجود آوردن مجلس قانون‌گذاری (ص ۶۴)
۳۴. برپا کردن مجلس مقننه توسط شاه (ص ۶۴)
۳۵. گسترش اعتراضات مردمی (ص ۶۶)
۳۶. کشمکش میان اعضای طبقه حاکم در مجلس قانون‌گذاری، فلج شدن رژیم کهنه (ص ۶۵)
۳۷. شورش و انقلاب شهری دولت موجود فرو می‌ریزد (ص ۶۷-۶۶)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود روایت تاریخی اسکاکیول از زنجیره‌های به‌هم پیوسته وقایع، درهم‌بافتگی یا پیچیدگی عوامل علی را بیان می‌کند؛ و شناختی تفصیلی را براساس شرح تاریخی از زوال دولت در فرانسه برطبق چندین مرحله ریز نشان می‌دهد. دیاگرام مزبور همچنین نشان‌دهنده نقشی است که هریک از وقایع و رخداد‌های خاص در استدلال اسکاکیول بازی می‌کند و به فرد اجازه می‌دهد تا برخی نقاط تقاطع زنجیره‌های علی را تشخیص داده و ببیند که دقیقاً چطور و چگونه این سه فرآیند متمایز و مجزا با یکدیگر تلاقی می‌کنند؛ مثلاً سه زنجیره علی مزبور در دایره ۲۵ با هم تلاقی کرده تا «مشکلات عمده مالی دولت» را به‌بار آورند که سنگ بنای اصلی به زوال دولت در فرانسه منجر شده

است؛ بار دیگر یادآوری می‌شود که بنا به استدلال گریفین (۱۹۹۳) در این زنجیره‌های وقایع تاریخی، هر واقعه شرط لازم برای وقایع بعدی است.

نتیجه

با وجود پنداشت‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوت به علیّت، روش‌شناسان تاریخ‌محور در علوم اجتماعی یک جهت‌گیری ساده را اتخاذ کرده‌اند که ریشه در فلسفه و منطق دارد. با این جهت‌گیری منطقی می‌توان علّت را در یک مورد منفرد همچون چیزی که برای یک نتیجه یا معلول شرط لازم/ کافی است، تعریف کرد. لازم است گفته شود که ایده علیّت به‌عنوان شرط لازم، از یک سنت دیرپای فلسفی - منطقی پیروی می‌کند.^۱ بررسی علیّت در یک مورد منفرد معمولاً برحسب یک شرط لازم خلاف واقع بدین شرح صورت می‌گیرد: «اگر الف نبود آنگاه ب نیز نبود»؛ از این رو الف یک علّت ب است؛ چون بدون الف، ب نمی‌توانست رخ دهد.

علیّت به معنای شرط لازم در تبیین‌های تاریخی عمومیت داشته است؛ هرچند با اصطلاحات دیگری بیان شده باشد. در ادبیات علوم اجتماعی و تحلیل‌های تاریخی به-کارگیری اصطلاحاتی همچون انبار باروت، روزه‌های فرصت، پیش‌شرط‌ها، ملزومات ساختاری، بسترها یا زمینه‌ها، تسهیل‌کننده‌ها، جرقه‌ها، عوامل شتاب‌زا و... همگی بر شروط لازم دلالت دارند؛ به عبارت دیگر گرچه دانش‌پژوهان می‌توانند در مطالعات و تحلیل‌های تبیینی‌شان از اصطلاحات بدیلی برای بیان شرط لازم استفاده کنند؛ ولی مدلول و مفاد همه آن‌ها یکی است؛ چون اگر آن عامل علی نبود، نتیجه یا پیامد هم نبود.

اگرچه سودمندی رویکرد شرط لازم در مطالعات تاریخی امری میرهن است، ولی پرسش اصلی مربوط به مطالعات تبیینی در تاریخ مبنی بر آنکه «چرا یک واقعه خاص رخ داده است؟» پرسشی معطوف به یافتن شروط لازم نیست؛ بلکه یافتن شرط یا علّت کافی است. علّت کافی، علّتی است که حضورش به معلول یا نتیجه منجر می‌شود؛ گرچه آن معلول می‌تواند با علل دیگر نیز رخ دهد. تا هنگامی که شرط یا علّت کافی وقوع حادثه

۱. برای مروری بر ایده علیّت مبتنی بر شرط لازم در میان فیلسوفان بزرگ رجوع کنید به: گوئرتس، ۲۰۰۳.

تاریخی تشریح نشود، تبیین ما کامل نخواهد بود؛ ولی مشکل اصلی در مطالعات تاریخی، پیدا کردن علتی منفرد به‌عنوان شرط کافی است. در واقع عوامل علی مختلف در ترکیب با یکدیگر علت کافی برای نتیجه‌ای خاص می‌شوند. این نوع علل در ادبیات روش‌شناسی به نام علل ناکازم مشهورند.

علل ناکازم یا «علت مرکب و متلاقی»^۱ بر این معنا دلالت دارند که اجزای هر ترکیب علی - که برای وقوع معلول شرط کافی به حساب می‌آید - هر یک شرطی لازم برای آن شرط کافی هستند؛ در واقع هنگامی که با یک علت مرکب که شرط کافی برای یک معلول است، سروکار داریم، با نبودن هریک از اجزای آن علت (که طبق تعریف علت ناکازم، شرط لازم برای آن علت مرکب محسوب می‌شوند) شرط کافی وجود نخواهد داشت؛ چون از رسیدن مجموع علل (شروط لازم) به حد صد درصد (= شرط کافی) و محقق شدن معلول از طریق آن شرط کافی خاص، جلوگیری می‌کند.

علل ناکازم را می‌توان برای تبیین‌های فرآیندی یا روایت‌های تاریخی نیز به کار برد. اگر تبیین‌های فرآیندی یا روایت‌های تاریخی در مقام بیان مجموعه‌ای از وقایع به صورت حلقه‌های متصل به هم باشند که علت (ها) را به معلول وصل می‌کند؛ تمام حلقه‌ها (فرآیند) شرط کافی و تک‌تک حلقه‌ها علل ناکازم برای وقوع معلول محسوب می‌شوند.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. نشر نی.
- پارکینسون، جی. اچ. ار (۱۳۸۴). «انواع مختلف علیت»؛ مسعود، صادقی. «نامه حکمت». ش ۵. صص ۲۰۷-۲۳۲.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳). *تحول انقلابی*. ترجمه حمید الیاسی. امیرکبیر.

۱. لیو (۲۰۰۷: ۹۰) یک تلافی را جریانی چندگانه از علل مستقل که با هم یک نتیجه را به وجود می‌آورند، در نظر می‌گیرد. وی جنگ جهانی اول را محصولی از تلافی غیرخطی چندین زنجیره علی می‌نگرد که نتایج پیش‌بینی نشده‌ای را به بار آورد (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۳۸).

- حسینی، حسین (۱۳۸۱). **رهبری و انقلاب: نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران**. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۰). **روش پژوهش در تاریخ‌شناسی**. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- دفر ونزو، جیمز (۱۳۷۹). **انقلاب اسلامی از چشم‌انداز نظری**. ترجمه حمیرا مشیرزاده. مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- روزنبرگ، الکس (۱۳۸۴). **فلسفه علم**. ترجمه مهدی دشت‌بزرگی و فاضل اسدی امجد. طه.
- زاگورین، پرز (بهار ۱۳۸۰). «پست مدرنیسم و نظریه تاریخ». ترجمه حسینعلی نوذری. **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، ش ۱۷.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۱). **جستارهای روشی در علوم اجتماعی**. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- فای، برایان (۱۳۸۱). **فلسفه امروزین علوم اجتماعی**. ترجمه خشایار دیهیمی. طرح نو.
- کوهن، آلوین استانفورد (۱۳۶۹). **تئوری‌های انقلاب**. ترجمه علیرضا طیب. تهران: قومس.
- گارتنر، ر. واین (۱۳۷۲). **تبیین تاریخی**. مندرج در کتاب علم‌شناسی فلسفی. ترجمه عبدالکریم سروش. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لوید، کریستوفر (پاییز ۱۳۷۶). «تبیین تاریخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی (۱)». ترجمه حسینعلی نوذری. **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، ش ۳.
- _____ (زمستان ۱۳۷۶). «تبیین تاریخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی (۲)». ترجمه حسینعلی نوذری. **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، ش ۴.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳). **تبیین در علوم اجتماعی**. ترجمه عبدالکریم سروش. صراط.

- مشیری، فرخ (۱۳۸۴). **دولت و انقلاب اجتماعی در ایران**. ترجمه علی مرشدی‌زاد. نشر قصیده‌سرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). **شرح منظومه**. ج ۱۰. صدرا.
- مولائی، علیرضا (۱۳۸۶). **درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ**. نشر نی.
- مور، بارینگتون (۱۳۶۹). **ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی**. ترجمه حسین بشیریه. مرکز نشر دانشگاهی.
- نودری، حسینعلی (۱۳۷۹). **فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری**. تهران: طرح نو.
- Abbott, Andrew (1992). "From Causes to Events", *Sociological methods and Research*, 20, (4): 425- 455
- Abbott, Andrew (1992). "From Causes to Events", *Sociological methods and Research*, 20 (4): 425- 455
- Boudon, Raymond (1998). "Social Mechanisms without Black Boxes" in Hedström, Peter and Richard Swedberg (eds.) *Social Mechanisms. An Analytical Approach to Social Theory* (pp.172-203) Cambridge: Cambridge University Press.
- Child, William (1994). *Causality, Interpretation and the Mind*, Oxford university press.
- Davidson, Donald (1963) "Actions, Reasons, and Causes", *The Journal of Philosophy*, 60 (23) 685- 700.
- Elster, John (2007). "Explaining Social Behavior", Cambridge University Press.
- English, R. (2007). "Perestroika without Politics" in Gary Goertz and Jack Levy (eds.) *Explaining War and Peace* (pp.237-260) New York: Routledge.
- Fearon, James (1991). *Counterfactuals and Hypothesis Testing in Political Science*, *World Politics*, 43: 169-95.
- Fearon, James (1996). "Causes and Counterfactuals in social science", In Philip Tetlock & Aaron Belkin (eds.) *Counterfactual Thought Experiments in World Politics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Ferguson, Niall (1999). *The Pity of War*, New York: Basic Books.
- Freese, Jeremy & Alex Kevern (2013) "Types of Causes", in Stephen Morgan (Eds.), *Handbook of Causal Analysis for Social Research*, pp: 27-41, Springer, Inc.
- Goertz, Gary (2003). "Cause, Correlation, and Necessary Conditions" In Gary Goertz & Harvey Starr (Eds.), *Necessary conditions: Theory, methodology, and applications* (pp.47-64) Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- Goertz, Gary & Levy, Jack (Eds.) (2007). "Explaining war and peace: Case studies and necessary condition counterfactuals", London: Routledge
- Goldhagen, D.J. (1996). *Hitler's Willing Executioners: Ordinary Germans and the Holocaust*, New York: Knopf.
- Goldstone, Jack (1997). "Methodological issues in comparative macrosociology", *Comparative social research*, 16:107-120.
- Griffin, Larry J. (1992). "Temporality, Events, and Explanation in Historical Sociology", *Sociological Methods and Research*, 20: 403–27.
- Griffin, Larry J. (1993). "Narrative, Event-Structure, and Causal interpretation in Historical Sociology", *American Journal of Sociology*, 98:1094-1133.
- Griffin, Larry and Robert Korstad (1998). "Historical Inference and Event-Structure Analysis", *International Review of Social History*, 43:145-65.
- Hedstrom, Peter (2005). *Dissecting the Social: on the Principles of Analytical Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Holland, Paul (2001). *Causal Counterfactuals in Social Science Research*, in Neil Smelser & Paul Baltes (eds.) *International Encyclopedia of the Social and Behavioral Sciences*, Vol. 3, pp: 1550-1554, Elsevier Science Ltd.
- Kiser, Edgar and Margaret Levi (1996). "Using Counterfactuals in Historical Analysis: Theories of Revolution." In Philip Tetlock & Aaron Belkin (eds.) *Counterfactual Thought Experiments in World Politics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Lebow, Richard (2007). Contingency, Catalysts, and Nonlinear Change, Case Studies, in Gary Goertz and Jack Levy (eds.) Explaining War and Peace (pp.85-111) New York: Routledge.
- Levy, Jack (2008). Counterfactuals and Case Studies, In J. M. Box-Steffensmeier, H. Brady, & D. Collier (Eds.), Oxford handbook of political methodology (pp. 627-644), Oxford, UK: Oxford University Press.
- Mackie, John Leslie (1980). "The Cement of the Universe: A Study of Causation", Oxford: Oxford University Press.
- Mahoney, James (1999). Nominal, ordinal, and narrative appraisal in Macrocausal analysis, American Journal of Sociology, 104 (4)1154-1196.
- Mahoney, James (2004). "Comparative-Historical Methodology", Annual Review of Sociology, 30: 81-101.
- Mahoney, James & Goertz, Gary (2006). "Contrasting Quantitative and Qualitative research", Political Analysis, 14 (3) 227-249.
- Mahoney, James, Erin Kimball, & Kendra L. Koivu (2009). The Logic of Historical Explanation in the Social Sciences, Comparative Political Studies, 42 (1) 114-146.
- Mahoney, James & Goertz, Gary (2012). A Tale of Two Cultures: Quantitative and Qualitative Research in The Social Sciences, Princeton University Press.
- Mahoney, James & Gary Goertz, and Charles Ragin, (2013) "Causal Models and Counterfactuals", in Stephen L. Morgan, (ed.), Handbook of Causal Analysis for Social Research, pp: 75-90, New York: Springer.
- Mueller, John (1991). Changing Attitudes Towards War, Journal of Political Science, 21: 1-28.
- Skocpol, Theda (1979). "States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China", Cambridge University Press.



دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

تحول «من فردی» و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری نوین ایران (با تکیه بر خاطره‌نگاری عصر قاجار)

سیمین فصیحی^۱
سمیه عباسی^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

چکیده

فاصله گرفتن از تاریخ و پرسش از آن یا به عبارتی دیگر معرفت سوژه به سوژه را می‌توان ویژگی برجسته مورخان عصر جدید دانست و سرچشمه این تحول را آگاهی از فردیت و توجه به شأن تاریخت انسان قلمداد کرد. انتقال خلاصه‌ای از این تحول فکری به ایران، برای نخستین بار در دوره ناصری ذیل نهضت ترجمه صورت گرفت و سبب آشنایی با آثار فلسفی و علمی دانشمندان و فیلسوفان اروپایی شد. تحول تفکر و اندیشه، دگرگونی ذهنی و عقلی در میان نخبگان ایرانی، و آگاهی از فردیت باعث شد تا زمینه جریانی انتقادی نسبت به باورها و اعتقادات

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء؛ s.fasihi@alzahra.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تربیت مدرس؛ somayeh_1285@yahoo.com

سستی کهن، از جمله انتقاد در حوزه انسان‌گرایی و تاریخ و تاریخ‌نگاری به وجود آید. در این نوشتار، تحول و جایگاه «من فردی» در تاریخ‌نگاری نوین ایران با شیوه تحلیل متن و با تکیه بر خاطرات عصر قاجار بررسی شده است. پژوهش درباره این مسئله با ارجاع به ۴۲ اثر خاطره‌نگاری در دوره قبل و بعد از مشروطه، نشان از تأثیر مستقیم «من فردی» در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری نوین ایران در پوشش خاطره‌نگاری دارد؛ همچنین می‌توان تحول فردیت را با تبلور آن در خودآگاهی جمعی و التفات به شأن تاریخت انسان با وقوع انقلاب مشروطه و نیاز به ثبت آن در این آثار ردیابی کرد.

واژگان کلیدی: من فردی، سوژه، خاطره‌نگاری، تاریخ‌نگاری نوین، عصر قاجار.

مقدمه

فردیت شکل گرفته در جهان انسان ایرانی، تحت‌تأثیر افکار و مظاهر نوین اروپایی بوده است و از عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری خاطره‌نگاری نوین در تاریخ ایران محسوب‌شمار می‌آید. فردیت در لغت‌نامه‌های مختلف فارسی به معنی یکتایی و یگانگی و گاه مترادف با واژه وحدانیت معرفی شده است؛ اما باید در نظر داشت که فردانیت فرد، ناشی از خودآگاهی او به متناهی بودن و زمانمندی خویش است (میرعمادی، ۱۳۸۱: ۱۸).

فردیت یا هویت فردی، مفهومی جدید است که در سپهر اجتماعی مدرن شکل می‌گیرد و در سه ساحت فیزیولوژیکی، اجتماعی و روان‌شناختی طرح‌شدنی است. در حیطه نخست، تمایز یک تن از بقیه تن‌ها به لحاظ فیزیکی مورد نظر است. در حیطه اجتماعی، سپهر اجتماعی مدرن، دامنه عملکرد خودآیین «فرد» را امکان‌پذیر می‌کند و به او فرصت می‌دهد تا نقش‌هایی را در جامعه برعهده گیرد. او در جمع مستحیل نمی‌شود و امکان تحقق فردیت خویش را در حین حضور در اجتماع می‌یابد. از نظر روان‌شناختی،



فردیت برآمده از جهان مدرن، مستقل، تصمیم‌گیرنده، مختار، مسئولیت‌پذیر و کنشگر است (ترابی فارسانی، ۱۳۸۸: ۲).

رسیدن به پدیده من فردی در نوع مدرن آن، نتیجه طی شدن فرآیندی طولانی و پرتنش و به گمان بسیاری از افراد، فرآیندی کاملاً استثنایی در جهان غرب است؛ فرآیندی که از پشتوانه‌های مفهومی یهودی و مسیحی، شناخت درست از فرهنگ فلسفی یونانی و همچنین آگاهی از جنبه‌های متفاوت تاریخ غرب برخاسته است. در همین راستا، اولین تعریف دردسترس از فردانیت، تعریفی از بوثوس است که براساس آن فرد، ماهیتی انفرادی با فطرت عقلانی است (میرعمادی، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰)؛ هرچند در دوره باستان، تعریف فرد، به جز عقل با تعریف حوزه شخصی، عمومی و سیاست نیز پیوند داشته است.

در دوران قرون وسطی و حاکمیت مذهب بر فلسفه، کشف مفهوم فرد در پی پرسش‌هایی بود که باورهای مذهبی مسیحی در ذهن‌ها پرورانده بود. در این دیدگاه، ایمان و اعتقاد به عیسی مسیح و فردانیت او، یک باور و امر قلبی است و با استدلال عقلانی توجیه‌پذیر نیست و نخواهد بود؛ اما رابطه بین فرد و عقل با بازگشت به فلسفه یونانی و تبیین فردانیت از این طریق در دوره رنسانس جوامع غربی به اوج خود رسید و حوزه فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی به عرصه تبیین فردانیت فرد تبدیل شد. در این دوره، خط‌فاصلی میان حوزه فردی و عمومی کشیده و رابطه عقل با فرد با فراز دکارتی «من می‌اندیشم، پس هستم» دوباره برقرار شد و این دگرگونی، همزمان با تحولات مربوط به عصر مدرنیته در ساحت اندیشه فیلسوفانی دیگر چون کانت و نیچه پربارتر و سرچشمه تحول در معرفت‌های مختلف، از جمله معرفت تاریخی شد (همان، ۲۵-۳۰) و انسان غربی با تأثیرپذیری از اندیشه‌های فلسفی دانشمندان و فیلسوفان از فردیت و تاریخیت، در جایگاه یک سوژه نشست و همه چیز جز خود را تبدیل به ابژه معرفت‌شناختی کرد و با التفات به شأن تاریخیت انسان و استقلال قائل شدن برای این شأن، خود را به مثابه یک ابژه دید؛ بر همین اساس به تاریخ نه همچون یک معرفت درجه یک (معرفت سوژه به یک ابژه بیرون از خود)، بلکه معرفت سوژه به خود سوژه، نگاه کرد (حضرتی، ۱۳۸۰: ۱۱۲-۱۱۳).



انتقال این معرفت از جهان اندیشه اروپایی به دیگر کشورها و از جمله ایران عصر قاجار، به تدریج و به‌ویژه در اواخر قرن نوزدهم میلادی رخ داد. جنگ‌های ایران و روس که چشم و گوش برخی ایرانیان ترقی‌خواه را به دنیای جدید گشود، نخستین زمینه‌های دریافت دستاوردهای فکری و مادی تمدن جدید اروپایی در ایران را موجب شد. آشنایی با تاریخ‌نگاری نوین و انواع آن، از دستاوردهای جدید فکری غرب بود که از اواسط عصر ناصری به آن توجه شد. این آشنایی با شیوه‌های نوین و انتقاد بر سنت تاریخ‌نویسی کهن ایرانی، محصول تحول ذهنی و تحول در جهان‌بینی فکر ایرانی در برابر باورها و عقاید سنتی و ریشه‌دار حاکم بر نظام فکری ایرانیان بود (قدیمی قیداری، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۶).

شکل‌گیری خاطره‌نویسی با آگاهی و تکیه بر من فردی و جمعی (آگاهی ملی)، گونه‌ای جدید در تاریخ‌نگاری، به صورت مخفی و غیررسمی است که باید آن را روشی برای انتقاد به شیوه مرسوم تاریخ‌نویسی آشکار و فرمایشی در ثبت وقایع دانست. در این پژوهش با اشاره به نحوه ورود این آگاهی از فردیت و تاریخت انسان، به منظومه فکر انسان ایرانی اشاره می‌شود که با تکیه بر خاطره‌نگاری عصر قاجار و با ملاک قرار دادن متن این گونه‌های تاریخ‌نگاری، بدون ساحت فیزیولوژیکی، تحول فردیت را از نظر روان‌شناختی و اجتماعی - با توجه به شاخص‌های ذکرشده - بررسی و جایگاه من فردی را در تاریخ‌نگاری نوین ایران مشخص خواهد کرد.

خاطره‌نویسی تابع هیچ‌گونه تعریف مشخصی نیست و همچنین نمی‌توان مرزبندی دقیقی برای مشخص کردن انواع خاطرات و جدایی آن‌ها از دیگر گونه‌های مشابه، مانند سفرنامه‌ها و وقایع‌نگاری‌های متداول، قائل شد. اما براساس انواع خاطرات و زندگی‌نامه‌ها که تقسیم‌بندی‌های گوناگونی را شامل می‌شوند، می‌توان به صورت کلی آن‌ها را در سه دسته جای داد و سه تعریف کلی از آن‌ها پیشنهاد داد؛ در صورتی که محتوای اصلی متن به شرح احوال و اعمال صاحب خاطره مربوط باشد و شرح احوال و رویدادهای بیرونی نسبت به موضوع، جنبه فرعی و مکمل پیدا کند، چنین خاطره‌هایی «زندگی‌نامه خودنگاشت»، «اتوبیوگرافی»، «سوانح عمر»، «حسب‌حال» و «ترجمه حال» خوانده می‌شوند (کمری،

۱۳۸۱: ۱۶)؛ برای نمونه خاطرات احتشام السلطنه را می‌توان در این دسته جای داد. در گونه دوم، آنچه موضوع اصلی خاطره را به خود اختصاص می‌دهد، شرح مشاهدات نویسنده از وقایع بیرونی و احوال دیگران است؛ بنابراین خاطره‌نویسی، نگارش حوادث، حالات و ماجراهایی است که خاطره‌نویس دیده یا شنیده و کم‌وبیش در جریان وقوع آن شاهد و ناظر بوده و در ضمن آن به نقش خود نیز به صورت ضمنی و فرعی پرداخته است. این نوع خاطره‌نویسی، بیشتر مشاهده‌نویسی و واقعه‌نگاری خوانده می‌شود؛ البته با در نظر گرفتن این نکته که نویسنده در این نوع، در حالی به ثبت وقایع اقدام می‌کند که به من فردی خود، آگاه و به نقش خود در امور، باور دارد (همان). تاریخ‌بیداری ایرانیان اثر ناظم‌الاسلام کرمانی را از این دست می‌توان برشمرد. با تلفیق دو گونه یادشده، نوع سوم خاطره به وجود می‌آید و خاطره‌نویسی در این نوع، شرح حال، کردار و مواضع نویسنده به انضمام شرح حوادث رخ داده و ماجراهای به وقوع پیوسته و یادکرد چند و چون احوال و اعمال دیگران است (همان، ۱۶-۱۷)؛ برای نمونه خاطرات عزیزالسلطان ملیجک را می‌توان در این دسته قرار داد.

با توجه به اینکه هدف و کار اساسی بر روی متن کتاب‌های خاطرات دوره قاجار، تبلور تاریخ‌نگاری نوین در پوشش آن‌ها بوده است، در گردآوری اطلاعات و تحلیل داده‌های کاربردی، از روش تحلیل متن استفاده شده است؛ از این رو بعد از شناسایی خاطرات مربوط به دوره مذکور، که شامل ۴۲ اثر می‌شود، در یک تقسیم‌بندی تاریخی، آن‌ها را در دو دوره قبل و بعد از مشروطه قرار داده و با بررسی مشخصات و ویژگی‌های کلی این آثار و ترسیم آن‌ها به صورت نموداری و کمی، جایگاه و سیر تحول و تطور «من فردی» برای نخستین بار به این شیوه بررسی شده است. با توجه به روش‌ها و اطلاعات ذکر شده، می‌توان بیان کرد که چهارچوب و روح کلی کار، به دنبال پاسخ به این پرسش است که من فردی چه جایگاهی در تاریخ‌نگاری نوین ایران داشته است.

بررسی جریان ظهور و تکوین خاطره‌نویسی در دوره قاجار

خاطره‌نویسی و خاطره‌گویی به معنای امروزی آن، زمانی در یک جامعه یا یک دوره رواج و قبول می‌یابد که من فردی و جمعی در آن جامعه هویت یافته و به‌وجود آمده باشد و انسان‌ها به استقلال شخصیتی و نقش فردی خود وقوف یافته باشند (کمری، ۱۳۸۳: ۷۶). شکل‌گیری این گونه با ویژگی ذکرشده، به اواسط عصر ناصری بازمی‌گردد که برای واکاوی علل به‌وجود آمدن آن، لازم است نحوه ورود مدرنیته و مظاهر آن به جامعه ایرانی بررسی شود.

مدرنیته با آسیب‌زننده‌ترین و در نتیجه بیدارکننده‌ترین شکل خود، یعنی امپریالیسم نظامی گرانه، وارد ایران و بسیاری از کشورهای دیگر شد. دودمان قاجار در آغاز قرن نوزدهم، خود را در برابر حمله بی‌امان مدرنیته که به‌شکل فشار و تجاوز نظامی روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از جنوب وارد شد، ناتوان یافتند. نخستین اقدام چشمگیری که حکومت ایران برای مقابله با سلطه اروپای مدرن انجام داد، اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا و استخدام کارشناسان اروپایی، به‌ویژه مشاوران نظامی بود. با آنکه در رویارویی اولیه ایران با مدرنیته، بیشترین توجه به عرصه‌های نظامی و فناوری معطوف بود، در حوزه اجتماعی - سیاسی نیز توجه و کنجکاوی وجود داشت (وحدت، ۱۳۸۲: ۵۷-۵۸).

در زمینه فرهنگی نیز این تأثیر به‌گونه‌ای مستقیم جلوه‌گر شد که از مظاهر آن می‌توان به تأسیس دارالفنون، رواج صنعت چاپ، متداول شدن روزنامه‌نگاری در ایران، ترجمه تواریخ، رمان‌ها، داستان‌ها و نمایشنامه‌های اروپایی با عنوان نهضت ترجمه اشاره کرد. در دوره ناصری، ایرانیان برای نخستین‌بار از طریق ترجمه، با آثار فلسفی، عقلی و علمی دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آشنا شدند و اندیشه‌های جدید فلسفی و عقلی به ذهن و فکر ایرانی راه یافت. در ۱۲۸۷ق کتاب معروف «گفتار در روش به‌کار بردن عقل» اثر دکارت با عنوان «حکمت ناصریه» یا «کتاب دیاکرت» به فارسی ترجمه شد. مشوق و بانی ترجمه این کتاب کنت دو گوینو، کاردار سفارت فرانسه در ایران، بود. یک سال قبل از ترجمه این کتاب، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، وزیر علوم، کتاب «فلک السعاده» را برپایه تحقیقات نیوتن و آرای ابوریحان بیرونی و ابونصر فارابی نوشت. در این سال‌ها میرزاتقی

انصاری کاشانی، کتاب «اصل انواع بنا بر انتخاب طبیعی» داروین را با عنوان «جانورنامه» به فارسی ترجمه کرد (آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۸-۲۶).

حکمت ناصریه یا کتاب دیاکرت، تردید در افکار پیشینیان و آشنایی ذهن انسان ایرانی با تعقل و تفکر علمی را بنیان نهاد و «من می‌اندیشم، پس هستم» را وارد منظومه فکر اندیشه گران ایرانی کرد و «فلک السعاده» اعتضادالسلطنه نیز در نفی خرافه‌پرستی و باورهای بی اساس و پوسیده به احکام نجومی، در زندگی و حیات فردی و جمعی ایرانی و القای آزادی و اختیار و اراده انسانی نقش مهمی ایفا کرد. این کتاب‌ها خوانندگان فراوانی یافتند و به‌طور کلی در تحول ذهنی و عقلانی ایرانیان موثر افتادند. آشنایی با آرا و نظریه‌های متفکران اروپایی چون آگوست کنت، دیوید هیوم، جان لاک، جان استوارت میل و ژان ژاک روسو نیز اندیشه انتقادی در نزد اندیشه گران ایرانی را به تدریج پیش برد (قدیمی قیداری، ۱۳۸۸: ۱۷۷-۱۷۸). بدین ترتیب تحول تفکر و اندیشه و نیز دگرگونی ذهنی و عقلی در میان نخبگان ایرانی، زمینه جریان انتقادی نسبت به باورها و اعتقادات سنتی کهن را به وجود آورد که از جمله انتقاد در حوزه انسان‌گرایی و تاریخ و تاریخ‌نگاری را می‌توان نام برد.

ملکم خان، ناظم الدوله، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فضل‌الله خان خاوری، میرزا فتحعلی آخوندزاده، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا محمدجعفر خورموجی و اعتمادالسلطنه را از مورخین و اندیشه‌گرانی باید دانست که در آثار خود با نقد شیوه‌های سنتی تفکر و تعقل و پیروی از اندیشه‌های غربی، مسیر تحول در اندیشه و تاریخ‌نگاری ایرانی را ایجاد کردند و به شکل‌گیری شیوه‌های نوین تاریخ‌نگاری که خاطره نویسی نیز بخشی از آن بود، کمک شایانی کردند.

به‌طور کلی باید اذعان داشت، جریان تاریخ‌نگاری ایرانی که ریشه‌ای محکم و دیرپا داشت، نتوانست خود را از تحولات و تغییرات تدریجی جدیدی که در جنبه‌های مختلف فکری و مادی زندگی انسان ایرانی از دوره ناصری به بعد شکل گرفت، برکنار نگه دارد و همچون پدیده‌ای فرهنگی و اجتماعی، خواسته یا ناخواسته با این تحولات همراه شد و در سبک نثر، زبان گزارش رویدادها و موضوع و فن تاریخ و تاریخ‌نویسی دچار تحول شد

(همان، ۲۰۳). از مظاهر این تحول می‌توان به شکل‌گیری خاطره‌نگاری نوین به‌عنوان روشی غیررسمی و مخفی در ثبت وقایع جاری اشاره کرد که با دیدی انتقادی و با صراحت بیانی شجاعت‌آمیز اطلاعات بکر تاریخی را ارائه می‌داد. تحولی که به‌دنبال نقد بر شیوه سنتی تاریخ‌نگاری، تحت تأثیر افکار اروپایی به‌وجود آمده بود، خود همچون روشی در تکمیل این روند مبارزه و انتقاد به‌کار گرفته شد و اغلب مؤلفان این آثار با آگاهی از من فردی و هویت جمعی، آن را ابزاری برای ارائه اطلاعاتی فراتر از زندگی خصوصی خویش قرار دادند و آثاری را به‌وجود آوردند که با وجود تأثیرپذیری از اندیشه‌های غربی در شکل‌گیری آن، روندی جدا از جریان خاطره‌نویسی غرب را پیمود و بیشتر از آثار ادبی‌ای که نوع غالب زندگی‌نامه‌های غربی بود، در حوزه منابع تاریخی قرار گرفت (عباسی، ۱۳۸۸: ۷۶).

خاطره‌نویسی در غرب، با اهمیت دادن به اصالت وجودی انسان، بیشتر در خدمت شرح حال درونی و حالات نویسنده‌گان آن‌ها در مقوله ادبیات می‌گنجیدند (کمری، ۴۷: ۱۳۸۱)؛ درحالی‌که خاطره‌نگاران ایرانی با آگاهی از این «من» و «تبلور دادن» آن در «مای اجتماعی»، آن را نه در خدمت بیان احوالات خویش و بیان اصالت وجودی خود، بلکه در شرح وقایع سیاسی و اجتماعی پیرامون خود قرار دادند. بنابر فضای انتقادی‌ای که در آن زمان بر بسیاری از حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بود، این خاطره‌نگاران نیز خاطره‌نویسی خویش را به حیطه‌ای برای بیان این انتقادات تبدیل کردند. این حوزه خصوصی که در حریم خلوت شخصی این حدیث‌نویسان به‌وجود آمد، با آگاهی آنان از نابسامانی وضعیت جامعه‌شان، به وسیله‌ای برای انتقاد از جوانب گوناگون، با دیدی تاریخی و انتقادی تبدیل شد و آثار آنان به‌دلیل مخفی بودن و غیررسمی بودن و ارائه بکر اطلاعات از وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، به تاریخ‌نگاری مخفی و آثاری با اعتبار بالا در تاریخ‌نگاری این دوره تبدیل شد.

باید اذعان داشت این آثار نقادانه را می‌توان تبلوری از من فردی دانست که با وجود تحلیل‌های علمی مطرح‌شده در آن‌ها، آفت‌ها و جنبه‌های منفی نیز دارند. مهم‌ترین این آفت‌ها خودسانسوری و تبرئه خویشتن از اکثر جریانات و اشتباهات آن زمان از منظر

سیاسی و اجتماعی است که از سوی اغلب این خاطره‌نگاران دیده می‌شود و شاید بتوان آن را به گونه‌ای تبلور منفی من فردی در شکل ناصحیح آن قلمداد کرد. انقلاب مشروطه نیز در تداوم و تحول این جریان خاطره‌نویسی، نقش بسزایی ایفا کرد. عظمت وقوع این انقلاب و ضرورت ثبت وقایع مربوط به آن، گروه‌های خاصی را وارد این مقوله تاریخ‌نویسی کرد و باعث تغییراتی در مناظر کمی و کیفی آن شد؛ از جمله آن تغییرات، می‌توان به افزایش کمی این جریان و تحول من فردی به مای اجتماعی اشاره کرد (عباسی، ۱۳۸۸: ۲۸۰-۲۸۱).

خاطرات مربوط به دوره قاجار در حدود ۴۲ اثر است که می‌توان از نظر تاریخی به دو دوره قبل و بعد از مشروطه تقسیم‌بندی کرد. در این میان باید به چهارده خاطره‌نگار با پانزده اثر در سال‌های قبل از مشروطه و تعداد ۲۷ اثر از ۲۷ خاطره‌نگار در سال‌های مشروطه تا سقوط، اشاره کرد. شاید بتوان دوره اول (محدوده زمانی سلطنت ناصرالدین شاه تا مرگ مظفرالدین شاه (۱۳۲۴-۱۲۶۴ق)) را از مهم‌ترین و پرحادثه‌ترین سال‌های حکومت قاجارها به‌شمار آورد. آغاز تغییر و تحولات مهم و آشنایی با اغلب پدیده‌های نوین، در این دوران شکل گرفته است.

خاطره‌نویسی نوین نیز از گونه‌های جدیدی است که از اواسط عصر ناصری در ایران پدید آمد و به‌سرعت گسترش یافت. در دوره اول، حدود پانزده خاطره‌نگار شکل گرفت و به تثبیت نهایی رسید؛ خاطراتی که اغلب نگارندگان آن‌ها از طبقات بالای جامعه و اشراف بودند و بر همین اساس نیز خاطراتشان بیش از هر چیز گویای امور سیاسی و دغدغه‌های فرادستان بود. هفت خاطره از پانزده کتاب یادشده، خاطراتی هستند که به‌صورت روزانه ثبت شده‌اند و باید نام روزنامه خاطرات را بر آن‌ها نهاد. دو خاطره به‌صورت تک‌موضوعی نوشته شده‌اند و شش مورد دیگر نیز خاطرات کلی است. موضوع اغلب این خاطرات، سیاسی و اجتماعی است. تمام خاطره‌نویسان را مردان تشکیل می‌دهند و همه به نوعی از طبقات بالای اجتماع هستند (نمودار شماره ۱).

سرهنگ اسماعیل میرپنجه، میرزا محمود تقی آشتیانی ملقب به عمادالدفتر، فرزند میرزا علی آشتیانی، ناصرالدین شاه، میرزا ظاهر بصیرالملک شیبانی، میرزا قهرمان امین لشکر،

محمدعلی غفاری، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، عباس میرزا ملک‌آرا، دوستعلی معیرالممالک، حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی، میرزا علی‌خان امین‌الدوله، میرزا حسین دیوان‌بیگی، مسعود میرزا ظل‌السلطان، میرزا محمدعلی خان ملقب به فریدالملک، چهارده خاطره‌نگار دوره اول هستند که ویژگی‌های کلی آثارشان ذکر شد.^۱

یکی از تحولات سیاسی ایران انقلاب مشروطه است که بسیاری از تاریخ‌نگاران، وقوع آن را ناشی از وجود بحران در ساختارهای سیاسی و اجتماعی آن دوره می‌دانند. انقلاب مشروطه با تمام ضعف‌های خود، یک سلسله جنبش‌ها و قیام‌هایی را به دنبال داشت که مردم را به صحنه سیاسی وارد و به مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی ترغیب کرد و مقولاتی نظیر آزادی، قانون و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش را در اذهان افراد جامعه به وجود آورد. تأثیر این خیزش و تحول عظیم در تحولات تاریخ ایران به گونه

۱. مشخصات کتاب‌شناسی خاطرات پیش از مشروطه به شرح ذیل است: اسماعیل میرپنجه (۱۳۷۰). *خاطرات اسارات* (روزنامه سفر خوارزم و خیوه). به کوشش صفاءالدین تبرائیان. تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی؛ میرزا محمود تقی آشتیانی (۱۳۸۲). *عبرت‌نامه* (خاطراتی از دوران پس از جنگ‌های هرات و مرو). مقدمه حسن عمادی آشتیانی. تهران: مرکز ناصرالدین شاه (۱۳۷۸). *یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه (۱۳۰۰-۱۳۰۳ ق)*. به کوشش پرویز بدیعی. تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران؛ ناصرالدین شاه (۱۳۸۴). *روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه (از محرم تا شعبان ۱۳۰۶ ق)*. به تصحیح عبدالحسین نوایی و الهام ملک‌زاده. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی؛ بصیرالملک شیبانی (۱۳۷۴). *روزنامه خاطرات بصیرالملک شیبانی (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه ۱۳۰۱-۱۳۰۶ ق)*. به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت. تهران: دنیای کتاب؛ میرزا قهرمان امین‌لشکر (۱۳۷۸). *روزنامه خاطرات امین‌لشکر* (وقایع سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق). به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت. تهران: اساطیر؛ محمدعلی غفاری (۱۳۶۱). *خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری (نایب اول پیشخدمت باشی)*. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران؛ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳۸۵). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*. تهران: امیرکبیر؛ عباس میرزا ملک‌آرا (۱۳۵۵). شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک؛ دوستعلی معیرالممالک (۱۳۶۱). *یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*. تهران: نشر تاریخ ایران؛ حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی (۱۳۶۲). *خاطرات و اسناد حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی*. به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان و حمید رام‌پیشه، تهران: نشر تاریخ ایران؛ میرزا علی‌خان امین‌الدوله (۱۳۷۰). *خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله*. تهران: امیرکبیر؛ میرزا حسین خان دیوان‌بیگی (۱۳۸۲). *خاطرات دیوان‌بیگی*. به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت. تهران: اساطیر؛ مسعود میرزا ظل‌السلطان (۱۳۶۸). *خاطرات ظل‌السلطان* (سرگذشت مسعودی). تهران: اساطیر؛ میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی (۱۳۵۴). *خاطرات فرید*. (از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ ق). گردآورنده: مسعود فرید قراگزلو. تهران: زوار.

ای برجسته و مهم است که می‌توان آن را دلیلی برای آغاز یا تکمیل افکار و مظاهر نوین در عرصه‌های گوناگون دانست. می‌توان گفت جریان خاطره‌نویسی نوین که در اواسط عصر ناصری با تأثیرپذیری از افکار نوین اروپایی در ایران به وجود آمد، مانند بسیاری از پدیده‌های نوین دیگر بر اثر انقلاب مشروطه وارد مرحله‌ای جدید و روندی خاص شد. عظمت این انقلاب، در زمان وقوع آن به‌خوبی احساس می‌شد و افراد بسیاری را ترغیب کرد تا این واقعه بزرگ را ثبت کنند.

در دوره دوم که محدوده زمانی مشروطه تا پایان دوره قاجار را دربر می‌گیرد، شاهد تحول کمی و کیفی در خاطرات هستیم؛ خاطراتی که هدف غایی بیشتر آن‌ها، ثبت حوادث مشروطه است. در این دوره، حدود ۲۷ خاطره به ثبت رسید که بیش از دوسوم آن‌ها از مهم‌ترین خاطرات دوره قاجار است و یازده مورد از آن‌ها، خاطراتی است که به صورت روزانه ثبت شده است. حوادث چهار خاطره، به صورت سالیانه ثبت شده و بر حدود ده عنوان از این خاطرات روح تک‌موضوعی، حاکم است که محور اصلی بحثشان مشروطه است؛ البته سخن گفتن درباره مشروطه و وقایع مربوط به آن را باید از مهم‌ترین بخش‌های این خاطرات قلمداد کرد که همین مورد نیز به‌خوبی تأثیر انقلاب بر موضوعات ثبت شده در خاطرات را نشان می‌دهد. مطالب دو خاطره نیز به صورت کلی بیان شده است که مربوط به سال‌های اواخر قاجار است (نمودار شماره ۴). سیزده نفر از این خاطره‌نگاران، خاطرات خود را در دوره میانسالی ثبت کرده‌اند؛ نه نفر دیگر در دوران جوانی و پنج نفر نیز در کهن‌سالی خاطرات خود را نگاشته‌اند.

از دیدگاه تقسیم‌بندی پایگاه طبقاتی، مانند دوره قبل، اغلب خاطره‌نگاران از طبقات بالای جامعه نیستند و افرادی از طبقات دیگر نیز وارد این عرصه شده‌اند. یازده نفر از طبقه مسلط، ده نفر از طبقه متوسط قدیم و پنج نفر از طبقه متوسط جدید جامعه هستند. در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان پانزده نفر از این خاطره‌نگاران را در طبقه متوسط و یازده نفر را در طبقات بالای جامعه جای داد. به وضوح و براساس داده‌های مذکور باید گفت که انقلاب مشروطه و عظمت وقوع آن، افزون بر اینکه گروه‌هایی از طبقات متوسط جامعه را وارد فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی کرد، در حیطه خاطره‌نگاری نیز باعث به‌وجود آمدن

یک تحول شد؛ دربارهٔ این تحول می‌توان گفت که انقلاب مشروطه و ضرورت ثبت حوادث آن، باعث چرخش پایگاه طبقاتی خاطره‌نگاران از طبقات بالای جامعه به لایه‌های میانی و طبقات متوسط جامعه شد (نمودار شماره ۲ و ۳).

حضور روحانیان، تجار و افرادی از طبقات متوسط جامعه در میان خاطره‌نگاران این عصر و نبودن یا کم بودن آن‌ها در دورهٔ قبل، تحولی است که به‌خوبی مشاهده می‌شود؛ به‌بیانی دیگر انقلاب مشروطه، باعث ظهور فردیت در افشار مختلف جامعه و اشتیاق به ثبت حوادث عظیم عصر خویش، با آگاهی از مای اجتماعی و شأن تاریخت انسان ایرانی شد. از لحاظ جنسیتی می‌توان به وجود دو خاطره‌نگار زن در این دوره اشاره کرد. اولین خاطره‌نویس زن، سردار مریم بختیاری، زنی از طبقهٔ اعیان بختیاری بود که در این زمان به نوشتن روی آورد. خاطرات سردار مریم، با تمام ویژگی‌های یک دل‌نوشتهٔ زنانه، پدیده‌ای نوین در خاطره‌نگاری عصر مشروطه است و به‌روشنی نشان‌دهندهٔ آگاهی از فردیت و تداعی آن در ثبت خاطرات، حتی در میان جنسیتی است که تا این زمان اُبژهٔ وابسته به مرد بوده است و در آثار ایشان یا دیده نشده و یا به‌صورت وابسته‌ای ضعیف با واژگانی چون اندرونی، ضعیفه و غیره خطاب شده است (خاطرات اعتمادالسلطنه، خاطرات عین‌السلطنه، خاطرات ملیجک و...).

صراحت بیان، تحلیل‌های عمیق از اوضاع زنان و جامعه، و لطافت و سادگی خاص زبان او از نکاتی است که به‌آسانی نمی‌توان از کنار آن گذشت؛ براساس این توصیفات می‌توان به‌خوبی سوژه شدن زن و یافتن هویتی مستقل را اثبات کرد؛ البته خاطرات سردار مریم و برادرزاده‌اش سردار اسعد سوم را می‌توان در تقسیم‌بندی خاطره‌نگاران از لحاظ زبانی و قومیتی نیز جای داد. دو خاطره‌نویس گُرزبان از ایل بختیاری و سه خاطره‌نگار ترک‌زبان آذربایجان (شرف‌الدوله، حاج محمدتقی جورابچی و ویجویه) در این تقسیم‌بندی قرار می‌گیرند. شاهزاده‌خانم تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین‌شاه نیز از زنان خاطره‌نگار این عصر است که خاطرات وی ارزش بالایی در شناخت روحیات و تفکرات زنان بالای جامعه دارد و از درون آن می‌توان به عمق بسیاری از مسائل پنهان مربوط به زنان پی برد (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱).

تنوع خاطرهنگاران این عصر از منظر طبقات و اندیشه، تقسیم‌بندی‌های متفاوتی را ایجاد می‌کند؛ برای مثال بیشتر خاطرهنگاران طبقه متوسط و حتی چند تن از اشراف از روشنفکران، تحصیل کردگان و مبارزان راه مشروطه‌اند. مبارزانی که افزون‌بر اقدامات عملی، ضرورت ثبت حوادث را نیز احساس کرده‌اند. در همین رابطه شاهدیم که حیدرخان عمو اوغلی، از فعالان عصر مشروطه، در زمان مبارزات، خاطرات کوتاهی نیز از خود به یادگار گذاشته است. غلامعلی عزیزالسلطان ملیجک، علی‌خان قاجار، ظهیرالدوله قاجار، میرزاابراهیم‌خان کلانتری باغمیشه‌ای (شرف‌الدوله تبریزی)، تفرشی حسینی، حاج محمدتقی جورابچی، محمدعلی بن آقامحمدرضا محلاتی معروف به حاج‌سیاح، ناظم الاسلام کرمانی، علی‌محمد دولت‌آبادی، حاج‌شیخ‌محمد مهدی شریف کاشانی، قهرمان میرزا عین‌السلطنه، دوستعلی معیرالممالک، میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله، سیدمحمد کمره‌ای، بی‌بی مریم بختیاری، عبدالحسین شیبانی و حیدالملک، محمدولی‌خان خلعتبری تنکابنی (سپهسالار اعظم)، محمودخان علامیر احتشام‌السلطنه، یحیی دولت‌آبادی، میرزا عبدالجواد اخوت، محمدحسین‌خان قزوینی ملقب به عمادالکتاب، میرزاسیدمحمد رضوی معروف به نواب وکیل، جعفرقلی‌خان سردار بهادر، حاجی‌محمدباقر ویجویه، حیدرخان عمو اوغلی، تاج‌السلطنه، علی‌دشتی و محمدولی‌میرزا فرمانفرمایان ۲۷ خاطرهنگار دوره دوم قاجارند^۱ که آثار خویش را با تأثیرپذیری از جریان‌های گفته‌شده، تدوین کرده‌اند.

۱. مشخصات کتاب‌شناسی خاطرات عصر مشروطه تا پایان قاجار: غلامعلی ملیجک (۱۳۷۶). *روزنامه خاطرات عزیزالسلطان ملیجک ثانی*. به کوشش محسن میرزائی. تهران: زریاب؛ علی‌خان قاجار (۱۳۶۷). *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*. به کوشش ایرج افشار. تهران: زرین؛ میرزاابراهیم‌خان کلانتری باغمیشه‌ای (۱۳۷۷). *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله*. به کوشش یحیی ذکاء. تهران: فکر روز؛ میرزاسیداحمد تمجیدالسلطان تفرشی حسینی (۱۳۶۸). *روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران*. ایرج افشار. تهران: امیرکبیر؛ حاج محمدتقی جورابچی (۱۳۸۶). *حرفی از هزاران که اندر حکایت آمد (وقایع تبریز و رشت ۱۳۲۴-۱۳۳۰ ق)*. به کوشش علی قیصری. تهران: نشر تاریخ ایران؛ محمدعلی محلاتی (۲۵۳۶ شاهنشاهی) *خاطرات حاج‌سیاح یا دوره خوف و وحشت*. به کوشش حمید سیاح. به تصحیح سیف‌الله گاکار. زیر نظر ایرج افشار. تهران: امیرکبیر؛ ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۶۲) *تاریخ بیداری ایرانیان*. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه - نونین؛ سیدعلی‌محمد دولت‌آبادی (۱۳۶۲). *خاطرات سیدعلی‌محمد دولت‌آبادی*. تهران: فردوسی، انتشارات ایران و اسلام؛ محمد مهدی شریف کاشانی (۱۳۶۲) *واقعات اتفاقیه در روزگار*. به کوشش منصوره اتحادیه. سیروس سعدوندیان. تهران: تاریخ ایران؛ قهرمان میرزا سالور عین‌السلطنه (۱۳۷۶). *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*. به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار. تهران: اساطیر؛ دوستعلی معیرالممالک (۱۳۶۱). *وقایع الزمان*

تحول و جایگاه «من فردی» در خاطرات عصر قاجار

در عصر قاجار اذعان به شناخت فردیت، باعث شکل‌گیری دیدی انتقادی به تاریخ‌نگاری رسمی و ایجاد تاریخ‌نگاری نوین در پوشش خاطره‌نگاری شد؛ هرچند که این آگاهی از فردیت، مسیری متفاوت از نمونه‌های غربی را در حدیث نفس‌نویسی ایرانیان پیمود و به جای انعکاس قوی در ذکر احوال من، به انتقاد از غیر منجر شد و منیت با انتقاد از دیگری، حضور پررنگ خویش را اثبات کرد.

خاطره‌نویسان دوره قاجار با تمام آگاهی از من فردی و جلوه دادن آن در شرح حالشان، این شناخت از من فردی و هویت جمعی را نه در بارز کردن من خویشتن و ثبت اصالت وجودی خویش، بلکه در منافع فردی (مهم جلوه دادن خود یا تبرئه از اشتباهات در جریانات) و جمعی (بیان وقایع مهم سیاسی و اجتماعی یا (تاریخ‌نگاری مخفی)) نشان دادند

(خاطرات شکاریه). به کوشش خدیجه نظام مافی. تهران: تاریخ ایران؛ میرزاهدیخان ممتحن‌الدوله (۱۳۶۲) *خاطرات ممتحن‌الدوله*. به کوشش حسینی‌خان شقاقی. تهران: فردوسی؛ سیدمحمد کمره‌ای (۱۳۸۲). *روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای*. به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا. تهران: پژوهش شیرازه؛ سردار مریم بختیاری (۱۳۸۲). *خاطرات سردار مریم بختیاری*. ویراسته غلام‌عباس نوروزی بختیاری. تهران: آزان؛ عبدالحسین وحیدالملک شیبانی (۱۳۷۸). *خاطرات مهاجرت (از دولت موقت کرمانشاه تا کمیته ملیون برلن)*. به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات. تهران: شیرازه؛ محمودولی‌خان تنکابنی (سپهسالار اعظم) (۱۳۷۸). *یادداشت‌های محمودولی‌خان تنکابنی (سپهسالار اعظم)*. به تصحیح الهیار خلعتبری و فضل‌الله ایرجی کجوری. تهران: دانشگاه بهشتی؛ محمودخان علامیراحشام‌السلطنه (۱۳۶۶). *خاطرات احتشام‌السلطنه*. به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی. تهران: زوار؛ یحیی دولت‌آبادی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. تهران: عطار - فردوسی؛ حاج میرزا عبدالجواد اخوت (۱۳۸۶) *از طبابت تا تجارت (خاطرات یک تاجر اصفهانی حاج میرزا عبدالجواد اخوت)*. به کوشش مهدی نفیسی. تهران: تاریخ ایران؛ عمادالکتاب (۱۳۸۴). *کمیته مجازات و خاطرات عمادالکتاب*. به اهتمام محمدجواد مرادی‌نیا. تهران: اساطیر.

ادامه زیرنویس صفحه قبل: سیدمحمد رضوی (نواب وکیل) (۱۳۷۸). *خاطرات نواب وکیل نماینده سومین دوره مجلس شورای ملی*. به کوشش اکبر قلم‌سیاه. تهران: موسسه انتشارات گیتا؛ جعفرقلی‌خان سردار بهادر (۱۳۷۸). *خاطرات سرداراسعد بختیاری*. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر؛ حاجی محمدباقر ویجویه (۱۳۴۸). *تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز*. به کوشش علی کاتبی. تبریز: ابن‌سینا؛ اسماعیل راثین (۱۳۵۸). *خاطرات و اسناد حیدرخان عمواوغلی*. تهران: انتشارات موسسه تحقیق راثین؛ تاج‌السلطنه (۱۳۶۱). *خاطرات تاج‌السلطنه*. به کوشش منصوره اتحادیه و سروش سعدوندیان. تهران: تاریخ ایران؛ علی دشتی (۱۳۸۰) *ایام محبس*. به کوشش مهدی ماحوزی. تهران: اساطیر؛ محمودولی‌میرزا فرمانفرمایان (۱۳۸۲) *از روزگار رفته حکایت*. به کوشش منصوره اتحادیه و بهمن فرمان. تهران: تاریخ ایران، کتاب سیامک.

(عباسی، ۱۳۸۸: ۱۰۴). در ادامه، توجه به دلایل خاطره‌نویسی که با اهداف فردی و خودآگاهی جمعی و همچنین جست‌وجوی فردیت در متن این خودنوشته‌هاست، به روشنی ادعاهای فوق را اثبات می‌کند.

سرهنگ اسماعیل میرپنجه، اولین خاطره‌نگار به شیوه نوین در عصر ناصری، با آنکه خاطراتش بیشتر شرح احوال فردی او در جریان اسارت است؛ اما دلیل اصلی ثبت خاطرات خود را تقاضای شاه و دستور او در این باره می‌داند و به نوعی همان تفکر سفارشی بودن و درباری بودن کتاب‌های تاریخی را به ذهن القا می‌کند (میرپنجه، ۱۳۷۰: ۳۲). خاطرات اسارت او تنها خاطراتی است که به سفارش شخص حکمرانی نوشته شد و نمونه مشابه دیگری در این دوره وجود ندارد. دلایل خاطره‌نویسی مسعود میرزا ظل‌السلطان نیز به روشنی بیانگر حضور فردیت و آگاهی از آن در اندیشه‌های اوست. وی هدف از خاطره‌نگاری خویش را - که با نقد صراحت‌آمیز دیگران همراه است - «به رسم یادگار در صفحه روزگار گذاشتن» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۱/ ۱۷) «مقصود کلی، روزنامه رسمی شخص خود من است و بعد (برای آنکه) بچه‌هایم بخوانند [تا] مختصر چشم و گوش باز کنند» می‌داند (همان، ۲/ ۵۵۳). با اینکه هدف اغلب نویسندگان خاطرات دوره اول (پیش از مشروطه) ذکر احوال خویشان بود؛ اما از مسیر ذکر احوال خویش فاصله گرفتند و به نوعی تاریخ‌نگاری و ذکر احوال سیاسی و اجتماعی جامعه عصر خویش روی آوردند.

اگر بخواهیم مسیری خاص در پانزده‌خاطره دوره اول از این باب، یعنی ارزش‌گذاری براساس من فردی و همچنین بررسی سیر تحول فردیت و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری نوین را نشان دهیم، باید بیان کنیم که در خاطرات اولیه مربوط به دوره اول، بیش از خاطرات پایانی این دوره، من فردی نویسنده تبلور دارد؛ برای نمونه ناصرالدین شاه خاطره‌نویس، خود در مرکز خاطراتش جای دارد و دیگران در حواشی آن هستند و شاخص‌هایی چون کنشگری، اختیار و استقلال در متن اثر وی هویدا است.

اما به‌طور کلی در این دوره نمی‌توان نمونه برجسته‌ای را معرفی کرد که خاطره‌نگار فقط به خود و احوالات خود توجه داشته باشد. اغلب این مؤلفان به نوعی، من شخصی‌شان در ابهام و خفا قرار دارد و با آنکه به وضوح بیان می‌کنند «... به من چه شرح دربار را

بنویسم. شرح احوال خود منظور است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۵/۵)، ولی در عمل راهی دیگر پیموده‌اند و توجه به امورات و احوالات دیگران را بر ذکر حال و سرگذشت خود برتری داده‌اند. برای نمونه توجه نویسنده‌ای چون اعتمادالسلطنه به امور دربار و ذکر جزئی‌ترین مسائل مربوط به آن باعث شده است که خویشان او در متن خاطرات، جایگاه کم‌رنگ‌تری نسبت به دیگر موارد داشته باشد و خاطرات او در تقسیم‌بندی خاطره‌نویسی از نوعی است که خاطره‌نگار و مسائل مربوط به او، همگام با بیان وقایع دیگر است و حتی ذکر اتفاقات خارج از حوزه او بر بیان احوالات خویشان برتری دارد. با وجود این، اعتمادالسلطنه فردی است که در موارد مقتضی برتری خود و بالا بودن خود از دیگران را به‌نمایش می‌گذارد و با آگاهی از هویت خویش، سعی در خوب جلوه دادن آن مانند اغلب خاطره‌نگاران دیگر دارد و این آگاهی از من فردی را در راستای منافع خویش به کار می‌بندد؛ برای مثال، او در یادداشت‌های هفتم جمادی‌الثانی ۱۲۹۲ دربارهٔ خویش و دیگران این گونه قضاوت می‌کند:

... در خانه رفتم. قرق شکسته بود. آبدارخانه منزل امین‌السلطان رفتم. هزاروپانصد تومان از بابت پول بنایی باید بدهد. اول برات تجارتي داد؛ بعد به ناظم خلوت داد. خدا عالم است که از دست ناظم خلوت برات گرفتن باید چه تعارف به او داد. من بیچاره ده شاهی مداخل را با هزار احتیاط می‌کنم، این‌ها صد هزار تومان را می‌خورند و باک ندارند و همیشه به ما حسد دارند. خودشان سفره‌پدرنندیده به مکتب رسیدند. ما که پدرمان سالی صد هزار تومان خرج داشت، باید به این روز باشیم. شکر خدا را که اگر مکتب زیاد ندارم اقلان علم دارم و مرحمت پادشاه را دارم که بهتر از جمیع خزاین است (همان، مجلد قدیم، ۶).

آگاهی صنیع‌الدوله از علم‌دانی خود و مباهات به آن، نمونه‌ای از تبلور من فردی است که در جای‌جای خاطرات وی ذکر شده است و در مناسبت‌های مختلف این گونه از خود تعریف می‌کند:

... به فضل خدا اگر هیچ ندارم، علم دارم و چون آفتاب، روشن است. هروقت نور از آفتاب گرفته شد، علم من هم نهان خواهد شد. بر فرض سلطنت ایران حالا



دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (ع) / ۱۰۳

ملیچک‌پسند است، باشد «بر دامن کبریا نشیند گرد» نان خامی داشته باشم. خدا چیزی به من داده است که در ایران به احدی نداده. شکر می‌کنم خدا را (همان، ۳/ ۲۳۳).

در مطالعه خاطرات اعتمادالسلطنه هرچه پیش‌تر می‌رویم، متوجه پختگی و جذابیت خاص آن نیز می‌شویم و به همان میزان که انتقاد از جریان‌ها و افراد در آن شدیدتر می‌شود، دامن خود او را نیز می‌گیرد و شاخص مسئولیت‌پذیر بودن، جلوه‌ای از فردیت را هویدا می‌سازد. این نقدها که گویی بیشتر از سر ناامیدی در بی‌سروسامانی کار ایران است، به خویشتن صنیع‌الدوله نیز سرایت می‌کند و او نه تنها دیگر خود و علمش را آفتاب روشن قلمداد نمی‌کند، بلکه به این نوع علم بی‌ثمر داشتن نیز افسوس می‌خورد و می‌نویسد: «... در اردوی همایونی، من به پیری و علم معروف هستم. بدبخت ایران که من پیرو عالم ایران باشم» (همان، ۹/ ۶۳۴).

به‌طور کلی می‌توان گفت که افرادی چون بصیرالملک شیبانی، اعتمادالسلطنه، محمدعلی غفاری و معیرالممالک از نمونه خاطره‌نگاران برجسته این دوره هستند که بیش از احوالات خود و دقت در ثبت آن، به نوشتن امور و شرح زندگی دیگران روی آورده‌اند؛ برای مثال، بصیرالملک در خاطرات روزانه خود ابتدا از شاه یاد می‌کند و بعد از ثبت امور ناصرالدین‌شاه، چند خطی کوتاه در باب خود می‌نگارد (شیبانی، ۱۳۷۴: ۲۰، ۲۲، ۲۸ و...).

کم‌رنگ بودن من فردی در خاطرات امین‌الدوله از همان آغاز با کاربرد ضمیر سوم شخص مفرد به جای اول شخص مفرد ردیابی می‌شود (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۵-۶). با توجه به اینکه فضای انتقاد و روح نقد بر اغلب این خاطرات حکم فرماست، شاید بتوان یکی از دلایل کم‌رنگ بودن خویشتن نویسنده‌گان در این آثار را ترس آنان از فضای موجود و تفکر حاکم برشمرد. اغلب این خاطره‌نگاران از نوشتن، هراسی خاص داشته‌اند و حتی برخی به صراحت از این ناامنی و احساس ترس سخن گفته‌اند. ترسی که از نداشتن استقلال فردی نشأت می‌گیرد و در زمانه پیش از مشروطه، در این آثار بارها بدان اشاره شده است.



ظل السلطان از شاهزادگان قدرتمند این دوره، در این باره این گونه قلم‌فرسایی کرده است:

آنچه باید بنویسم، نمی‌توانم و قادر نیستم؛ زیرا که من دشمن خیلی دارم... اگر قلمم آزاد بود و اگر اطمینان داشتم ثمر دارد حرفم و به گوش سی‌کرور مخلوق نفهم فرو می‌رود، خدا می‌داند از عهده همه‌قسم تحریرات و تقدیرات و دستورالعمل دادن و قانون نوشتن، برای دین و دولتم و خانواده سلطنتم [برمی‌آمدم...]. اگر [اندکی غیر از آنچه] نوشتم [یا] ذره‌ای زیاد [تر از آن] بنویسم، در خط پلتیک می‌افتم... (ظل السلطان، ۱۳۶۸: ۳ / ۱۰۶).

ترس از نوشتن و پی‌بردن نامحرمان بر این آثار، فضای مخفی‌نگاری را بر این خاطرات حکمفرما کرده است. اعتماد السلطنه از کسانی است که به تواتر در روزنامه خود این مورد را که احدی از خاطرات وی خبر ندارد، گوشزد کرده است و حتی زمانی که احساس می‌کند شاه بر نوشتن وی آگاه است با دلی پریم در این باره می‌نویسد: «به من فرمودند در تاریخ خودت ثبت کن. به این پادشاه مگر الهام شده است که من تاریخ می‌نویسم والا از کجا خبر دارد؟...» (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۰۹).

می‌توان گفت ارزش‌گذاری بر اساس من فردی، به پایگاه طبقاتی خاطره‌نگاران و همچنین تفکر و بینش آنان و میزان تأثیرپذیری‌شان از غرب بستگی دارد؛ برای مثال ناصرالدین شاه خاطره‌نگار هم که جایگاه شاهی و اقتداری دارد از «من» صحبت می‌کند و به دلیل آشنایی با فرنگ و سفرهای متعدد به آنجا تأثیرپذیری‌اش از فرنگ بیشتر و بارزتر است؛ البته به جز دلیل اصلی کم‌رنگ شدن «من» در خاطرات دوره اول که در بالا بیان شد، عوامل دیگری مانند وجود فضای استبدادی نیز در کم‌رنگ و پررنگ شدن این شاخص تأثیرگذار بوده است.

در دوره مشروطه و پس از آن نیز این «خویشتن خاطره‌نگار» با آنکه عامل روانی و اصلی خاطره‌نویسی بود، ولی به صورت بروز احساسات، هیجان‌ات، نگرش‌ها و همچنین تأثیر فرد در رویدادهای مشروطه تبلور می‌یابد و به ثبت می‌رسد. وقوع انقلاب مشروطه و حوادث مربوط به آن، عظمت و اهمیت این واقعه و سرعت تحولات پیش‌بینی‌نشده در

بستر جامعه، اغلب عاملان، شاهدان و بانیان این خیزش اجتماعی را به‌سوی ثبت وقایع سوق داد. هدف غایی اکثر آنان ثبت این تغییر عظیم بود و خود را به‌عنوان فردی از این جریان بی‌نظیر - نه جدای از آن - قلمداد می‌کردند. خاطره‌نگارانی که وظیفه اجتماعی و ملی خود می‌دانستند تا این حوادث را برای آیندگان به یادگار بگذارند. تبلور «مای اجتماعی» و کم‌رنگ شدن «من فردی»، شاهبیت متن خاطرات دوره مشروطه تا پایان حکومت قاجارهاست. دو دلیل ویژه این تحول را می‌توان افزایش آگاهی فردی و جمعی و همچنین اهمیت واقعه و تلاش برای روشن کردن زوایای مختلف آن ذکر کرد. این تلاش جمعی در آگاهی‌بخشی که از فضای زمانه تاثیر گرفته بود، باعث ایجاد حس استقلال و مختار بودن افراد گشته و ایشان با حضور در عرصه اجتماع و ثبت تحولات بزرگ زمانه خویش، به کنشگران فعالی تبدیل شدند که با ثبت وقایع، سعی در اثبات این موارد برای آیندگان داشتند.

همان گونه که ذکر شد، در دوره مشروطه، بیشتر خاطره‌نویسان از یک آگاهی جمعی و وظیفه اجتماعی بالایی نسبت به خاطره‌نگاران دوره قبل برخوردارند که آن‌ها را به سوی نوشتن سوق می‌دهد و این تحول با شناخت از فردیت خویش در «مای جمعی» تبلور یافته است؛ مثلاً ظهیرالدوله «درویش دموکرات» که اولین تجربه حکومت با مشورت مردم را قبل از مشروطه در همدان به اجرا گذاشت، با داشتن این آگاهی، بر این باور است که: «... خیال کردم که فقط مطالب قابل‌تحریر که به خواندن ارزش داشته باشد را در این کتاب بنویسم که پر مزخرف نباشد و هم شاید یک وقتی دارای مطالب تاریخی بتواند بوده باشد» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۸۹).

تفرشی حسینی، نوکر دربار محمدعلی‌شاه و مردی از طبقه متوسط جامعه، دیدی سطحی داشت، ولی چون اهمیت واقعه را درک کرده و خود شاهد حوادث مربوط به مشروطه بود، می‌گوید که مقصودش از نوشتن، «خبرنگاری است» (تفرشی حسینی، ۱۳۶۸: ۱۴۳) و «چیزی که نوشته می‌شود باید صحیح باشد». تأکید بر صداقت و صحت خبر از سوی فردی چون تفرشی در زمانی بیان می‌شود که به‌قول او «چه چیزها شنیدیم و گفتند!» (همان).

دوران پرتلاطم و پرحادثه مشروطه و بلوایی که از این انقلاب رخ داد، تاجر تبریزی را نیز واداشت که به نوشتن تاریخ مشغول شود و سبب تألیف این تاریخ را این‌گونه بیان می‌دارد: «... که اسم اجداد و آباء و امهات اولاد، احفاد جد امجد حاجی ابوالقاسم تاجر تبریزی مرحوم ذکر نموده و طلب رحمت نمایم و بعضی وقایع حالات اقل الناس راقم معروف محمدتقی ولد اشرف‌الحاج حاجی حسن آقاسلمه‌الله تعالی درج نمایم» (جواریچی، ۱۳۸۶: ۴۲).

ناظم‌الاسلام کرمانی نیز مقصود خود از نوشتن را ثبت «تاریخ خود و حال مردم» می‌داند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۵، ۳۸۳) و بر درهم‌تنیدگی فردیت خویش در مای اجتماعی به گونه‌ای اذعان می‌کند و می‌نویسد:

... پیوسته در اندیشه بودم که بر سبک مورخین اروپا، کتابی در تاریخ ایران بنگارم و نکات تاریخی را در آن مندرج دارم ... دست روی هم نگذارده و آنچه خود از عجایب و غرائب روزگار دیده و از اخبار صحیح، آنچه شنیده و حوادث بزرگ این دوره تمدن و بیداری ایرانیان که خود مشاهده کرده و خدمات بزرگ مردمان سترگ که کوشش در بیداری خفتگان ایران کرده‌اند و زحماتی که رجال با عزم در اصلاح مفساد این خاک پاک نموده و جان‌ها که در سر آزادی هم‌وطنان خود داده‌اند، جمع و تدوین نموده به طریق روزانه برخلاف سیاق و شیوه غیره. مرضیه متملقان چاپلوس بدون ملاحظه به عبارت ساده مصطلح خالی از اغراقات شاعرانه و اغلامات منشیانه در این صحایف درج و برخی از عمرگرامی‌ها در آن خرج کردم (همان، ۱/ ۸-۷).

در حالی که خاطره‌نگار دیگر این عصر، طراح و معمار مسجد سپهسالار، هدف خود را «شرحی از زندگانی خود برای تذکار حضار که از اوضاع زمانه دلتنگی می‌فرمودند» بیان می‌کند (ممتحن الدوله، ۱۳۶۲: ۵۵). عین‌السلطنه در جلد دوم خاطرات، به خلاصه‌ای از اهداف خود درباره ثبت خاطرات خود اشاره دارد. او از اینکه تاریخ‌نگاران در ایران همواره سعی در تحریف حقایق در راستای بزرگ‌نمایی اعمال پادشاهان داشته‌اند، گلایه دارد و تلاش‌های آن‌ها را زحمت بی‌فایده می‌داند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۰۱۵/۲). از

دیدگاه او با شیوه مرسوم تاریخ‌نگاری در ایران، بسیاری از حقایق امور برای آیندگان مکتوم می‌ماند و مطالب بسیاری برای آن‌ها روشن نمی‌شود (همان، ۱۰۱۶) و شاید به خاطر جبران این کاستی‌هاست که خود، قلم به دست گرفته و سعی کرده تا حد امکان از ایراداتی که بر سایرین وارد آمده است، مصون بماند و کنشگری خویش و مسئولیت‌پذیری‌اش را به این شیوه اثبات کند.

اولین خاطره‌نگار زن دوره قاجار نیز هنگامی که در شعبان ۱۳۳۶ شروع به نوشتن خاطرات می‌کند، از همان آغاز، هدف خویش را این گونه بیان می‌دارد: «چون مقصود بنده نوشتن سرگذشت زندگانی خودم می‌باشد، میل ندارم سرگذشت خودم را مبدل به تاریخ‌نویسی بکنم» (بختیاری، ۱۳۸۲: ۲۳)؛ هرچند در ادامه، خاطراتش به گونه‌ای تداعی‌گر هم‌زمان من فردی و تبلور آن در مای اجتماعی با توجه ویژه به نقد مسائل جاری مملکت است.

همان گونه که ذکر شد، دلایل عمومی و اختصاصی خاص در ثبت خاطرات عصر مشروطه مؤثر بوده است و گاه یک خاطره‌نگار، برای توجیه نوشتار خود چند دلیل را بیان می‌کند:

چون مقصود من از نوشتن این یادداشت‌ها این نیست که بعد از مرگ در نظر عامه، شخص بزرگ و صاحب مقامات و صفات عالیه جلوه کنم، حتی المقدور سعی دارم از جاده صداقت و راست‌گویی منحرف نشده و تا جایی که ممکن است و شخصاً آگاهی و اطلاع دارم، حقیقت هر مطلبی را ثبت نمایم؛ به علاوه این یادداشت‌ها را برای آنکه روزی منتشر شود و عامه مردم آن را مطالعه نمایند، نمی‌نویسم؛ بلکه صرفاً آن را برای بازماندگان و اولاد خود و آن‌هایی که مایل باشند اطلاعاتی از احوال پدرشان داشته باشند و اشخاصی که در طول زندگی با من به جهتی دوستی یا دشمنی داشته‌اند و من طرف مراجعه آن‌ها واقع شده و یا در سر راه ایشان قرار گرفته‌ام و به‌طور خلاصه به جهت و مناسبتی نام آنان ذکر شده را بشناسند و برای آنکه به‌اختصار گوشه‌هائی از تاریخ کشورمان ایران را که خود به‌صورتی در آن وارد و داخل بوده‌ام، شرح دهم این یادداشت را می‌نویسم (احتشام السلطنه، ۱۳۶۶: ۵).

یحیی دولت‌آبادی، روحانی مبارز و روشنفکر عصر قاجار با این اعتقاد که «نگارش شرح زندگانی، حیات جاودانی می‌دهد، نام و نشان انسان را باقی می‌گذارد و آیندگان را چراغ هدایت می‌شود» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۰) امیدوار است که «آیندگان نزدیک را خواندن کتاب او موجب مزید عبرت و بصیرت گشته» و نگارنده را به «دعای خیر یاد» کنند (همان).

به جز خاطراتی که با هدف ثبت وقایع مربوط به مشروطه به وجود آمده‌اند، روزنامه‌های خاطراتی نیز وجود دارند؛ که قدم‌به‌قدم همراه شدن با این روزنامه‌ها، این مدعا را ثابت می‌کند که وقوع انقلاب مشروطه، «من فردی» آنان و توجه به احوالات خویشان را (که قبل از انقلاب از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود) در متن خاطرات کم‌رنگ کرده و توجه به وقایع اجتماعی و سیاسی و پررنگ شدن «هویت جمعی» را بیشتر جلوه داده است. خاطرات عزیزالسلطان ملجیک ثانی و عین‌السلطنه قهرمان میرزا نمونه مورد توجه برای اثبات این ادعاست. ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که نظریه مطرح شده، مربوط به خاطرات مهم و نوشته‌هایی است که در کوران حوادث مشروطه به ثبت رسیده‌اند؛ زیرا در چند مورد از خاطرات این دوره که ارزش اطلاعاتی کم‌تری داشته‌اند، «من فردی» نسبتاً پررنگ‌تری را شاهدیم؛ خاطرات شکاریه معیرالممالک و نواب و کیل را می‌توان از این دست به‌شمار آورد.

خاطرات سردارمریم بختیاری، اولین زن خاطره‌نگار به شیوه نوین، بخشی جداگانه را می‌طلبد؛ زیرا من فردی قوی در متن اثر، ارائه اطلاعات ارزشمند از ایل بختیاری و وضعیت زنان و تحلیل امور جاری مملکت با دیدی ژرف‌نگرانه، اثر وی را به نمونه‌ای بی‌بدیل در دوره مورد نظر تبدیل کرده است. سردارمریم بختیاری سرگذشت زندگانی خود و توصیف حوادث روی داده بر خویشان را با قلمی ساده، چنان به حوادث جاری پیرامون خود پیوند می‌زند که برای خواننده خاطراتش، این فکر متبادر می‌شود که مشکلات سردارمریم بخشی از مشکلات ایران عصر قاجاری است و جدای از آن نیست. نقد دقیق دختر حسین قلی‌خان ایلخانی بر امور و مسائل سیاسی و اجتماعی دوران‌ش، نقدی از سر روشنفکری غیرمتعهدانه نیست، بلکه نقدی از سر درد و درگیری با آن در زندگی شخصی و ناتوانی از

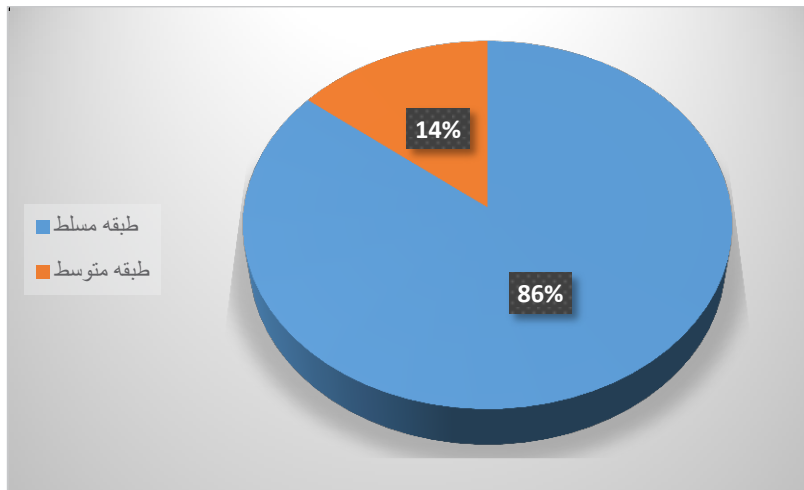
ارائه درمان برای آن است (عباسی، ۱۳۸۸: ۱۹۹). اثر تاج‌السلطنه و دل‌نوشته‌های علی دشتی نیز به دلیل تبلور قوی من فردی در آن از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است که باید به آن‌ها نیز توجه شود. برای مثال تاج‌السلطنه - که اثر وی سرشار از تبلور این فردیت است - با شناخت از نقش فرد در مسئولیت‌های فردی و اجتماعی، زنان مانند خود را دچار انواع محنت و سختی‌های روزگار می‌داند؛ زیرا به دلیل محدودیت‌های ساختار اجتماعی تحمیل شده اختیار و کنشگری ندارند (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۹۸).

در بحث پایانی مربوط به این بخش می‌توان گفت که جریان تاریخ‌نگاری نوین در ایران که در پوشش خاطره‌نگاری ظاهر شد، با تأثیرپذیری مستقیم از افکار نوین اروپایی و در انتقاد به جریان سنتی تاریخ‌نگاری در ایران، به وجود آمد و آگاهی از فردیت و شأن تاریخت انسان نقشی ویژه در این امر ایفا کرد؛ به گونه‌ای که این آگاهی از من فردی علت ثبت هر خودسرگذشت‌نامه‌ای شد. آگاهی از این فردیت، در مسیر تحول و تطور آن به هنگام انقلاب مشروطه، به دلیل عظمت این حادثه و احساس نیاز به ثبت آن و با شناخت از شأن تاریخت انسان، به عنوان موجودی مستقل و کنشگر، به عرصه‌ای جهت اظهار «مای اجتماعی» و ثبت حوادث تاریخی، تبدیل شد و آثار خاطره‌نگاری این عصر را به منابعی مؤثق برای شناخت این دوره مبدل کرد.

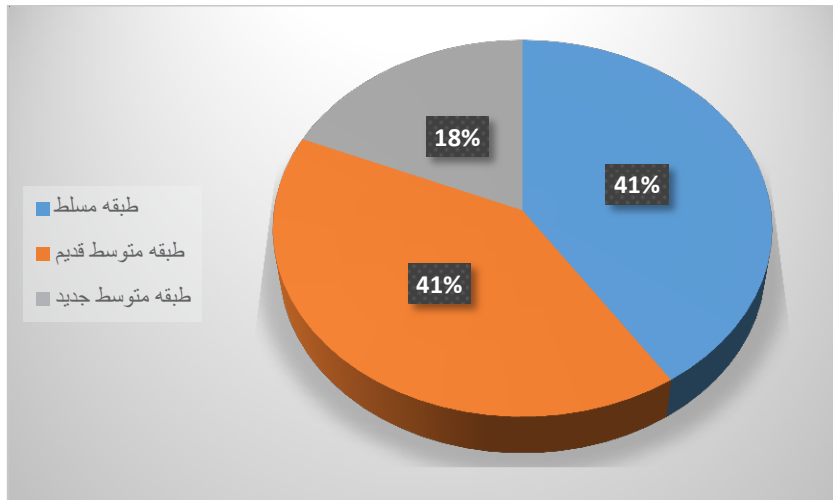
نتیجه

پرسش درباره تاریخ از سوی انسان زیسته در جهان مدرن یا معرفت سوژه به سوژه و همچنین آگاهی از فردیت و التفات به شأن تاریخت انسان را باید از مظاهر تحول معرفت تاریخی در نظام فکری انسان غربی قلمداد کرد که با نهضت ترجمه، وارد ایران عصر قاجاری شد و به تحول اندیشه و دگرگونی ذهنی و عقلی در میان نخبگان ایرانی منجر شد. آگاهی از فردیت، زمینه جریان انتقادی نسبت به باورها و اعتقادات سنتی کهن را به وجود آورد که از جمله آن‌ها می‌توان به انتقاد در حوزه انسان‌گرایی و تاریخ و تاریخ‌نگاری اشاره کرد. در این نوشتار تحول و جایگاه «من فردی» در تاریخ‌نگاری نوین ایران به شیوه تحلیلی و با تکیه بر متن خاطرات عصر قاجار بررسی شد. در همین زمینه با یک تقسیم‌بندی تاریخی،

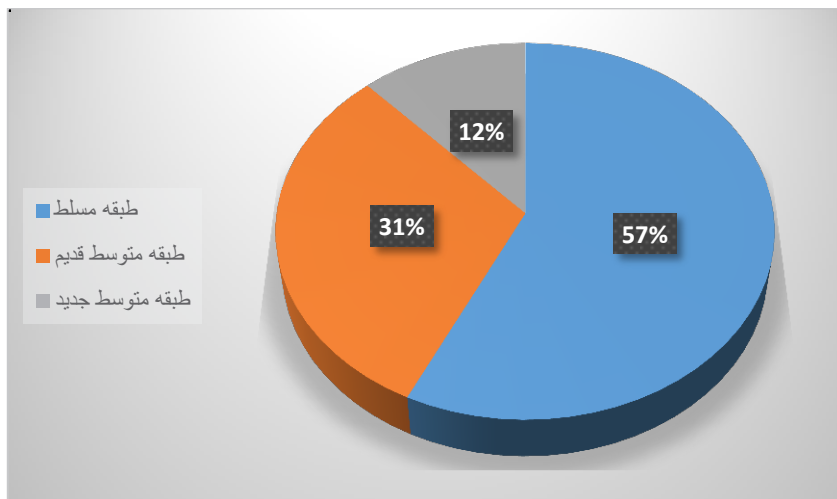
آثار مربوط به دوره مذکور در دوره قبل و بعد از مشروطه، شناسایی و ویژگی‌های آن را معرفی و با ترسیم آن به صورت نمودارهای کمی، این مشخصات به‌طور دقیق بازنمایی شد. بررسی جایگاه و تحول این فردیت با تکیه بر متن خاطرات، با توجه به شاخصه‌هایی چون استقلال فردی، مختار و تصمیم‌گیرنده بودن و همچنین مسئولیت‌پذیر بودن و کنشگر پنداشتن انسان، از بخش‌های اصلی پژوهش حاضر است که تحقیق درباره این مسئله با ارجاع به ۴۲ اثر خاطره‌نگاری در دوره قبل و بعد از مشروطه، نشان از تأثیر مستقیم من فردی در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری نوین ایران در پوشش خاطره‌نگاری دارد؛ همچنین توسعه کمی و کیفی این نوع تاریخ‌نگاری را می‌توان با تبلور فردیت در خودآگاهی جمعی و التفات به شأن تاریخت انسان با وقوع انقلاب مشروطه و نیاز به ثبت آن، ردیابی کرد. ورود زنان به این عرصه با شناخت از فردیت و نقش تاریخی خویش و همچنین حضور قشرهای مختلف با پایگاه‌های طبقاتی متفاوت در این جریان، از داده‌هایی است که به روشنی بازگوکننده تأثیر آگاهی از «من فردی» در شکل‌گیری این سبک نوشتاری و همچنین تبدیل آن به آثاری انتقادی در شناخت مسائل تاریخی زمانه مذکور با تبلور آن در «مای اجتماعی» و شأن تاریخت انسان است.



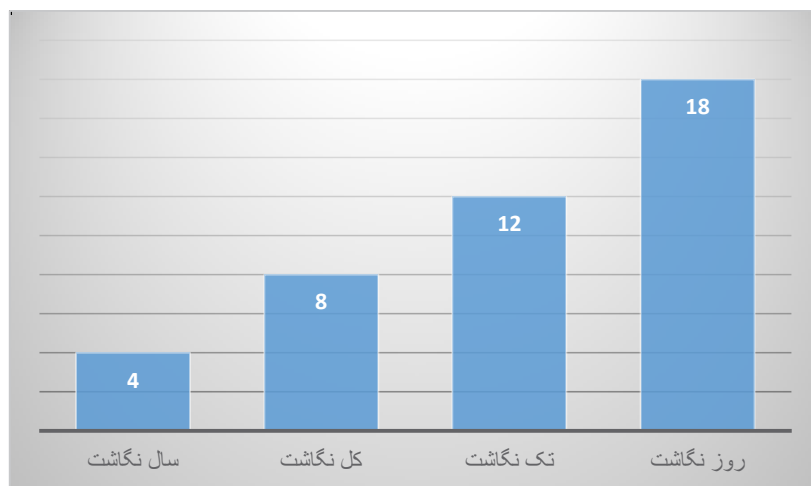
نمودار ۱: پایگاه طبقاتی خاطره‌نگاران قبل از مشروطه



نمودار ۲: پایگاه طبقاتی خاطره‌نگاران دوره مشروطه



نمودار ۳: پایگاه طبقاتی خاطره‌نگاران عصر قاجار



نمودار ۴: انواع نگارش خاطرات عصر قاجار

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱). *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*. تهران: خوارزمی.
- احتشام‌السلطنه، محمودخان علامیر (۱۳۶۶). *خاطرات احتشام‌السلطنه*. به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی. تهران: زوار.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۸۵). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*. تهران: امیرکبیر.
- امین‌الدوله، میرزاعلی خان (۱۳۷۰). *خاطرات سیاسی میرزاعلی خان امین‌الدوله*. تهران: امیرکبیر.
- بختیاری، سردارمریم (۱۳۸۲). *خاطرات سردار مریم بختیاری*. ویراسته غلام‌عباس نوروزی بختیاری. تهران: آتزان.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۸). «تکاپوی زنان عصر قاجار: فردیت، جهان سنت و گذر از آن». *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران*. س ۱۹. دوره جدید. ش ۲. پیاپی ۷۷.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء / ۱۱۳

- تفرشی حسینی، میرزاسیداحمد تمجیدالسلطان (۱۳۶۸). **روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران**. ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰). **تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی**. تهران: نقش جهان.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). **حیات یحیی**. تهران: عطار فردوسی.
- شیبانی، بصیرالملک (۱۳۷۴). **روزنامه خاطرات بصیرالملک شیبانی (۱۳۰۱-۱۳۰۶ ق: روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه)**. به کوشش ایرج افشار. محمدرسول دریاگشت. تهران: دنیای کتاب.
- ظل‌السلطان، مسعودمیرزا (۱۳۶۸). **خاطرات ظل‌السلطان (سرگذشت مسعودی)**. تهران: اساطیر.
- ظهیرالدوله، علی‌خان قاجار (۱۳۶۷). **خاطرات و اسناد ظهیرالدوله**. به کوشش ایرج افشار. تهران: زرین.
- عباسی، سمیه (۱۳۸۸). «تحول خاطره‌نویسی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری دوره قاجار». استاد راهنما سیمین فصیحی. تهران: دانشگاه الزهراء.
- عین‌السلطنه، قهرمان‌میرزا سالور (۱۳۷۶). **روزنامه خاطرات عین‌السلطنه**. به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- قدیمی قیداری، عباس (زمستان ۱۳۸۸). «تکوین جریان انتقاد بر تاریخ‌نویسی سنتی در ایران عصر قاجار». **فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی**. س ۱. ش ۲.
- کمری، علی‌رضا (۱۳۸۳). **با یاد خاطره: درآمدی بر خاطره‌نویسی و خاطره نگاشته‌های پارسی در تاریخ ایران**. تهران: سوره مهر.
- _____ (۱۳۸۱). **یادمانا (پنج مقاله درباره خاطره‌نویسی و خاطره‌نگاشته‌های جنگ و جبهه، دفاع مقدس)**. تهران: سوره مهر.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۲). **تاریخ بیداری ایرانیان**. به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه نوین.

- ممتحن‌الدوله، میرزامهدی خان (۱۳۶۲). **خاطرات ممتحن‌الدوله**. به کوشش حسینقلی خان شقاقی. تهران: فردوسی.
- میرپنجه، اسماعیل (۱۳۷۰). **خاطرات اسارت (روزنامه سفر خوارزم و خیوه)**. به کوشش صفاءالدین تبرائیان. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- میرعمادی، طاهره (۱۳۸۱). **پدیدارشناسی خود و دیگری (از طریق تاویل‌شناسی متن مجراهای حاجی‌بابای اصفهانی)**. استاد راهنما: دکتر عباس منوچهری. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۲). **رویارویی فکری ایران با مدرنیت**. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

تحلیلی از جایگاه مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری در دایره‌المعارف‌ها و عجایب‌نامه‌ها

محمد رضا قلیزاده^۱
علی شهوند^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

چکیده

با طبقه‌بندی علوم بر اثر وسعت اندیشه و دامنه دانش مسلمانان در سده‌های اولیه هجری، پایه شکل‌گیری دانشی به نام دایره‌المعارف‌نویسی فراهم شد. دایره‌المعارف‌ها با اهداف و انگیزه‌های مختلف و گاه مشابه، متضمن تعریف و شرح خلاصه‌ای از علوم شناخته‌شده در هر دوره‌ای هستند. محتوای علم یا علوم مندرج در دایره‌المعارف‌ها می‌تواند مبنایی برای تقسیم‌بندی این‌گونه از آثار در دو دسته «عمومی» یا چندعلمی و «تخصصی» یا تک‌علمی باشد؛ در این میان ساختار و محتوای عجایب‌نامه‌ها سبب شده است که آن‌ها را به عنوان نوع سوم از دایره‌المعارف‌ها مطرح کند؛ زیرا وجه غالب عجایب علوم، ویژگی بارز دانش‌های مطروحه در

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس بوشهر؛ rezatarikh@pgu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خلیج فارس بوشهر؛ alishahvand@chmail.ir

آن‌هاست؛ اگرچه تاثیر نگرش یونانی در نخستین طبقه‌بندی‌های علوم و دایره‌المعارف‌ها، موجب نادیده انگاشته شدن تاریخ در زمره علوم شد، اما علم تاریخ همچون یکی از نخستین علوم مورد توجه مسلمانان از همان آغاز جای خود را در میان دیگر علوم یافت؛ بنابراین بدیهی بود که به موازات ارجح و اهمیت یافتن هرچه بیشتر تاریخ، این علم، جایگاه و موقعیت مهم‌تری در طبقه‌بندی عرضه‌شده از جانب دایره‌المعارف‌نویسان را به دست آورد. در این مقاله با طرح سؤال جایگاه مطالعات تاریخی در این گونه آثار و توجه به مسئله تاریخ‌نگاری، فرضیات ذیل پیگیری می‌شود: به دنبال رشد و توجه به تاریخ در میان مسلمانان، عالمان و اندیشمندان اسلامی، جایگاه ویژه‌ای در طبقه‌بندی علوم برای این مهم تعبیه کردند و همچنین با شکل‌گیری و گسترش نگارش گونه جدیدی از دایره‌المعارف‌ها در قالب عجایب‌نامه‌نویسی، عرضه تاریخ و روایات تاریخی در این گونه آثار جایگاه مهمی می‌یابد.

واژگان کلیدی: تقسیم‌بندی علوم، دایره‌المعارف‌ها، عجایب‌نامه‌ها، علم تاریخ، تاریخ‌نگاری

مقدمه

فتوحات مسلمانان و توسعه قلمرو آنان با هدف نشر دین، گذشته‌ازاینکه فرهنگ‌ها و تمدن‌های درخشان کهن را ضمیمه سرزمین‌های اسلامی کرد، دنیای تازه‌ای را فراروی مسلمانان گشود و ترکیب و بافت قومی و فرهنگی متمدنی را در گستره قلمرو نوپای اسلامی تشکیل داد. گستردگی سرزمینی، قومی و فرهنگی، شرایط و مقتضیات تازه‌ای را در برابر مسلمانان و جامعه اسلامی سده‌های نخستین هجری قرار داد. اسلام‌پذیری مردمان ممالک فتح‌شده، آنان را به فراگیری دانش و آموزه‌های قرآنی و معارف دینی ترغیب کرد و از سوی دیگر مسلمانان را همچون میراث‌داران تمدن‌های درخشان مغلوب فراز آورد و زمینه شکل‌گیری نهضت علمی را در تمدن اسلامی ایجاد کرد.

ایرانیان نیز ضمن پذیرفتن آیین جدید با اسلامی کردن حوزه دانش و معرفت خود در این میان نقش سترگی را ایفا کردند؛ همچنین آن‌ها به‌ویژه در برگرداندن آثار علمی پهلوی به عربی (زبان علمی، رسمی و نوشتاری مسلمین در سده‌های نخستین هجری) و ترجمه منابع علمی گذشته خود که تا حد بسیاری به یمن مراکز علمی ایران باستان، مانند گندی‌شاپور از آشفته‌گی‌های حمله اعراب مصون مانده بود؛ به شتاب این روند افزودند. این دانش‌اندوزی در سرزمین‌های اسلامی، در پی آرامش نسبی و رفاه اقتصادی پس از فتوحات آغاز شد و با نهضت ترجمه که به همت اندیشمندان مسلمان شروع شد، در سیر تکاملی خود از نقش نظارتی و تکمیلی خلفای عباسی با تأسیس مراکز علمی، مانند دارالحکمه در بغداد بهره برد؛ بدین ترتیب زمینه ورود بن‌مایه‌های دانش تمدن‌های همجوار، که اکنون در قالب میراث فکری برخی مراکز علمی آنان مانند گندی‌شاپور، اسکندریه، حران و انطاکیه به تملک درآمده بود به عرصه علمی دنیای اسلام فراهم شد؛ از این رو توسعه دانش مسلمانان که خلاصه فراگیری مایه‌های اولیه از ترجمه علوم غربی و شرقی و تقابل و تعامل آن با آموزه‌های مذهبی اسلام بود، به تدریج ضمن ترویج نگارش و تدوین آثار علمی، بر وسعت تألیفات اندیشمندان مسلمان افزود.

به دنبال افزایش حوزه علمی و معرفتی و همچنین اشراف دانشمندان مسلمان بر علوم عصر، امکان رشد شتابان علوم و تعدد آثار فراوان ترجمه‌ای و تألیفی فراهم شد و در پی آن تلاش برای سهولت فراگیری علم، دانشمندان مسلمان را - که ضمن آشنایی با علوم یونانی به اصل طبقه‌بندی علوم واقف شده بودند - متوجه این امر مهم کرد. مسئله‌ای که البته از تجربیات و پیشینه علمی ایرانیان در دسته‌بندی و گرد آمدن علوم در آثاری چند نظیر بندهشن، دینکرد و گزیده‌های زادسپرم نیز تاثیر می‌پذیرفت (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۲۹)؛ در واقع روحانیان و مغان زردشتی به تدریج به سوی دایره‌المعارف‌نویسی حرکت کردند؛ از آنجا که آتشگاه، خود را عهده‌دار گردآوری تمام دانش‌های موجود می‌دید، در دوران پایانی حاکمیت هژمونی دین زردشت، فرهنگ مکتوب دین زردشتی در قالب این گونه رسائل گردآوری شد.

طبقه‌بندی علوم همچون نیازی اساسی در توسعه و تولید علم به محوریت تمدن اسلامی به‌ویژه از قرن دوم هجری مورد توجه اندیشمندان مسلمان واقع شد و از این زمان نخستین تلاش‌ها به‌دست افرادی چون ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (متوفی ۲۵۸ ه.ق) به‌منصه‌ظهور رسید. اوج توجه به طبقه‌بندی علوم را در قرن چهارم و در «احصاء‌العلوم» از ابونصر محمد بن محمد فارابی (متوفی ۳۳۹ ه.ق) باید جستجو کرد؛ از این‌رو تقسیم‌بندی فارابی در احصاء‌العلوم متأثر از فلاسفه یونان و به‌ویژه ارسطو (متوفی ۳۲۲ ق.م) بود؛ اما فارابی این تقسیم‌بندی را متأثر از شرایط و اقتضائات اسلام و تمدن اسلامی بومی‌سازی کرد، تاجایی که چهارچوب پیشنهادشده از سوی او الگویی برای تقسیم‌بندی‌هایی شد که بعدها به‌دست سایرین در دانش مسلمین شکل گرفت و دنبال گردید؛ بنابراین فارابی با تقسیم‌بندی دانش و نگارش احصاء‌العلوم، شالوده و سنگ بنای نگارش آثار دایره‌المعارف‌گونه را در تمدن اسلامی بنا نهاد؛ به‌گونه‌ای که اثر او راهنمایی برای بسیاری از آثار چنددانشی شد که پس از آن دانشمندان مسلمان و ایرانی با اهداف گوناگون نوشتند.

از آنجا که در ادوار اولیه شکل‌گیری تمدن اسلامی و با توجه به وسعت و محدودیت دامنه و عمق دانش‌ها، فیلسوف به کسی گفته می‌شد که تمام علوم زمان خود را می‌دانست، بنابراین بیشتر دایره‌المعارف‌های نخستین را کسانی نوشتند که عنوان فیلسوف را نیز با خود داشته‌اند. فارابی، ابن سینا (متوفی ۴۲۸ ه.ق)، بهمنیار (متوفی ۴۵۰ ه.ق) و ابو عبدالله محمد بن موسی خوارزمی (متوفی ۲۳۲ ه.ق)، از دایره‌المعارف‌نویسان فیلسوف هستند؛ افزون‌بر این آنچه در آثار مذکور می‌آمد، گذشته از دیدگاه نگارندگان علوم موجود در این آثار، حکایت‌گر توجه اندیشمندان و جامعه علمی هر عصر به علوم مندرج در این دسته از آثار است؛ به‌ویژه با رونق و اهمیت یافتن فلسفه و حکمت اسلامی در سده‌های نخستین هجری که به‌شدت از منابع ترجمه‌ای و علوم وارداتی (اوایل) تأثیر می‌گرفت، دایره‌المعارف‌ها نیز به‌تدریج در همین زمینه، رنگ فلسفی غالبی گرفتند.

در این میان در سده‌های نخستین اسلامی، شکل‌گیری تاریخ‌نگاری اسلامی در قالب سیره و مغازی متأثر از قرآن، زندگی پیامبر (ص)، اقوال و افعال او در برابر صحابه و

نیروهای مشرک و دشمنان اسلام بود که همچون نیاز مذهبی و روزمره مسلمانان، ضمن تغییر نگرش به تاریخ‌نگاری‌های گذشته، زمینه‌های پیدایش و رشد تاریخ‌نگاری حدیث‌محور را فراهم کرده بود (قلیزاده، ۱۳۸۸: ۹۷)؛ در واقع سیره و مغازی پیامبر درباره نیازهای دینی تابعان، نخستین و مهم‌ترین موضوعات تاریخ‌نگاری را شکل می‌داد و سبب تدوین و نگارش کتبی با عنوان «السير» شد که به دنبال تبیین کامل‌ترین الگوی دینی در رفتار فردی و اجتماعی و زمینه‌های فقهی و اخلاقی زندگی مسلمانان بود؛ بدین ترتیب تاریخ‌نگاری اسلامی را با توجه به نیاز مذهبی مستتر در آن می‌توان در زمره «علوم اواخر» (علوم بعد از نزول وحی) دانست؛ در حالی که تا پیش از این گونه‌ای تاریخ‌نگاری در میان اعراب جاهلی نیز در قالب «ایام العرب» و «علم الانساب» رواج داشت و گذشته‌زاین در ایران باستان نیز تاریخ‌نگاری در لابلای متون مذهبی و خدای‌نامک‌ها و گاهنامک‌ها وجود داشته است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۲۶۰).

بر اساس آنچه گفته شد و با توجه به شکل‌گیری تاریخ‌نگاری حدیث‌محور، از همان سده‌های نخستین در قالب کتب سیره، مغازی، طبقات، ملل و نحل در جامعه اسلامی و از سوی دیگر نیاز جامعه اسلامی به علم تاریخ، و نیز از آنجا که دایره‌المعارف‌ها حاوی عصاره علوم هر عصر هستند، پرسش اصلی مورد بحث این نوشتار، چگونگی توجه به تاریخ و تاریخ‌نگاری و جایگاه مطالعات تاریخی در این گونه آثار و علوم مرتبط است؛ همچنین با طرح سؤال دیگری درباره چگونگی نسبت عجایب‌نامه‌ها با دایره‌المعارف‌ها و تاریخ و تاریخ‌نگاری، بحث خواهد شد. در پاسخ به پرسش‌های فوق دو فرضیه ذیل ارزیابی و پیگیری می‌شود. به دنبال رشد و توسعه دانش، مسلمانان برخلاف طبقه‌بندی مرسوم در علوم اوایل، به تدریج برای تاریخ جایگاهی ویژه در میان دیگر علوم قرار دادند. بر اساس فرضیه دوم، عجایب‌نامه‌ها نوع دیگری از دایره‌المعارف‌ها هستند که مباحث و روایات تاریخی، همانند دیگر علوم مطروحه در آن‌ها به شکل اعجاب‌انگیزی عرضه شده است.

پیشینه پژوهش

هرچند در مقالات و گزارش‌های منفرد به دایره‌المعارف‌نویسی یا عجایب‌نامه‌ها از جنبه‌های علمی و یا ادبی توجه شده و آثاری در قالب کتاب (ر.ک: براتی، ۱۳۸۷) یا مقاله (ر.ک: سلطانی، ۱۳۸۵) انتشار یافته است؛ اما متأسفانه در مطالعات موجود، درباره چگونگی جایگاه دانش تاریخ، تاریخ‌نگاری و عرضه مباحث تاریخی در دایره‌المعارف‌ها و عجایب‌نامه‌ها، به جز اشاراتی کوتاه در مقدمه پاره‌ای از این گونه آثار، توجه شایسته دیگری صورت نگرفته است.

دسته‌بندی و سنخ‌شناسی دایره‌المعارف‌ها و عجایب‌نامه‌ها

الف) دایره‌المعارف‌ها: سده‌های چهارم و پنجم هجری از سده‌های سرنوشت‌ساز و تاثیرگذار برای علوم در جهان شمرده می‌شود (صفا، ۱۳۶۹: ۲۷۹)؛ به گونه‌ای که وجود امرا و وزرای علم‌دوست در تمدن اسلامی و به‌ویژه سلسله‌های ایرانی بعد از اسلام، مانند آل‌بویه و سامانیان؛ تعدد کتب ترجمه و تألیف در بازار وراقان (که محلی برای اجتماع عالمان و حکیمان و بحث آنان نیز بود)؛ وجود کتابخانه‌های متعدد؛ وجود حلقه‌های تعلیمی در مساجد، جهت تعلیم و املاء احادیث علوم دینی و شکل‌گیری مدارس علوم دینی و ادبی مانند: مدرسه حسن‌بن قاسم (داعی صغیر) در آمل، مدارس متعدد نیشابور چون مدرسه ابن‌فورک اصفهانی، مدرسه بیهقیه و مدرسه صاعدیه، زمینه‌های رشد و ترقی علوم را فراهم کردند (همان، ۲۵۹-۲۶۸).

مجاهدت عالمان سده‌های نخستین اسلامی کوششی مداوم و پرحاصل و مقدمه‌ای برای ظهور دانشمندان بنام بود که در قرن چهارم به عرصه علمی تمدن اسلامی پا نهادند؛ همان‌گونه که اشاره شد، نگارش آثار دایره‌المعارف‌گونه با گسترش دامنه دانش در تمدن اسلامی متأثر از طبقه‌بندی، از قرن چهارم، توسعه و تحکیم یافت و از آنجا که دایره‌المعارف‌ها متضمن شرح و خلاصه دانش‌های متداول هر عصر هستند، این‌گونه آثار را می‌توان به عبارت بهتر نوعی تاریخ‌نگاری سیر تطور علوم نیز دانست.

جهت مطالعه و بررسی دایره‌المعارف‌ها و توجه به روند رشد و تحول علوم در این آثار و یا مطالعه علمی خاص، دسته‌بندی این آثار به لحاظ موضوعی و تعدد علوم موجود در هریک از آن‌ها امری ضروری است؛ بدین منظور مهم‌ترین تعریف موجود در دایره‌المعارف‌ها این است: «عنوان عمومی هریک از کتاب‌هایی که دربرگیرنده مختصری از علوم انسانی یا رشته‌ای خاص از علوم بوده باشد.» (خوارزمی، ۱۳۸۹: ۱۸)؛ از آنجا که در دایره‌المعارف‌ها گذشته از علوم انسانی، خلاصه‌ای از معارف مکشوفه علوم طبیعی و ریاضیات هم وجود دارد، این تعریف را به صورت کامل‌تر می‌توان چنین بیان کرد: «دایره‌المعارف عنوان عمومی کتاب‌هایی است که دربرگیرنده مختصر یا شرحی از علوم متداول هر عصر یا تمامی شاخه‌های رشته‌ای خاص از علوم هستند.»؛ بنابراین دایره‌المعارف‌های سده میانه در ایران را می‌توان به دو دسته عمومی یا چنددانشی و تخصصی یا تک‌علمی تقسیم‌بندی و چنین تعریف کرد: دایره‌المعارف‌های عمومی، آن دسته از دایره‌المعارف‌هایی هستند که خلاصه و شرح مختصر و قابل‌اعتمادی از دانش‌های متداول هر زمان را در خود جای داده‌اند و دایره‌المعارف‌های تخصصی آن دسته از دایره‌المعارف‌هایی هستند که تمامی معارف موجود یک رشته خاص از علوم را دربر دارند. براساس این تقسیم‌بندی، «احصاء العلوم» فارابی، «رسایل» اخوان‌الصفاء، «مفاتیح العلوم» خوارزمی، «دانش‌نامه علایی» ابن‌سینا، «جامع‌العلوم» فخرالدین رازی (متوفی ۶۰۶ ه.ق) و «دره‌التاج قطب‌الدین شیرازی» (متوفی ۷۱۰ ه.ق) را می‌توان از جمله دایره‌المعارف‌های عمومی به‌شمار آورد.

اما دایره‌المعارف‌های تخصصی را با توجه به محتوا و زمینه‌های علمی مطالب موجود در دایره‌المعارف‌های سده‌های میانه ایران می‌توان به شاخه‌های زیر تقسیم کرد:

۱. دایره‌المعارف‌های علوم دیوانی مانند جوامع‌العلوم ابن‌فریغون (متوفی میان

۳۲۷-۳۴۴ ه.ق)؛

۲. دایره‌المعارف‌های علوم فلسفی، مانند شفای ابن‌سینا؛

۳. دایره‌المعارف‌های علم طب، مانند قانون ابن‌سینا؛

۴. دایره‌المعارف علوم تاریخی، مانند آثار الباقیه عن قرون الخالیة ابوریحان

بیرونی (متوفی ۴۴۰ ه.ق)؛

۵. دایره‌المعارف‌های علم جغرافی، مانند نزهه القلوب حمدالله مستوفی (متوفی

۷۵۰ ه.ق).

ب) عجایب‌نامه‌ها: براساس آنچه گفته شد، عجایب‌نامه‌ها نیز نوع سومی از دایره‌المعارف‌ها هستند؛ هرچند وجه غالب محتوای آن‌ها علوم طبیعی است؛ اما نمی‌توان این‌گونه آثار را از علوم انسانی نیز خالی دید. با توجه به اینکه در دایره پژوهش‌های موجود راجع به دایره‌المعارف‌های علوم تاریخی، از این دسته از دایره‌المعارف‌ها غفلت شده است، در اینجا لازم است به ویژگی‌های کلی آن‌ها و دلایل و عوامل طبقه‌بندی این دسته از متون در بطن جریان دایره‌المعارف‌نویسی نیز توجه شود. «عجایب‌نامه‌نویسی تلاشی است برای تبیین جهان. نویسنده از شنیده‌ها و خوانده‌ها و دیده‌های خودش مدد می‌گیرد و هر جا که در می‌ماند با خیال‌پردازی، داستان‌های نیمه‌کاره‌اش را تمام می‌کند» (محمدبن محمود همدانی، ۱۳۷۵: ۱۵).

براساس برخی دیدگاه‌ها ک عجایب‌نامه‌ها را ژانری ادبی می‌دانند، پیدایش این آثار را متأثر از برهم خوردن موازنه میان دانش و خلاقیت زیبایی‌شناختی با توجه به تغییر زبان علمی در ایران‌زمین از عربی به فارسی نوین می‌دانند (براتی، ۱۳۸۷: ۱۸)؛ هرچند از نظر زمانی پیدایش عجایب‌نامه‌ها در قرن پنجم و روند تغییر زبان رسمی و نوشتاری ایران در فاصله قرن سوم تا پنجم هجری (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۷۹: ۵۲۰) که می‌تواند مؤید دیدگاه فوق باشد، تقریباً در یک راستا قرار می‌گیرند؛ اما شواهد موجود، حکایت از غلبه ویژگی‌های دایره‌المعارفی این دسته از آثار دارد. لازم است ذکر شود که نخستین عجایب‌نامه و الگوی عجایب‌نامه‌نویسان عالم، که به قلم «بلیناس حکیم»^۱ نوشته شده، در واقع همان دایره‌المعارف هفت‌جلدی «پلینی»^۲ است که در عجایب‌نامه‌های فارسی از او

1. Apollonius Tyanaeus
2. Pliny the Elder

با نام بلیناس حکیم یاد شده است (براتی، ۱۳۸۷: ۴۴-۴۵)؛ بدین ترتیب مسئله فوق به خوبی سرچشمه دایره‌المعارفی بودن عجایب‌نامه‌ها را اثبات می‌کند؛ همچنین تأثیرپذیری عجایب‌نامه‌های فارسی از طبیعیات ارسطو و منابع علمی استفاده‌شده در این آثار، نظیر مایه‌های علمی دانشمندانی چون ابوعلی سینا، خوارزمی، بیرونی و مأخذ قرار گرفتن عجایب‌نامه‌ها در آثار علمی بعدی مانند استفاده قزوینی در نگارش «آثارالبلاد و اخبارالعباد» و یا حمدالله مستوفی در «نزهةالقلوب» و نیز خواندمیر در «حبيب‌السير» از «تحفه‌الغرائب» (محمدبن ایوب‌الحاسب^۱، ۱۳۷۱: ۱۷) علاوه بر اینکه ماهیت علمی بخشی از عجایب‌نامه‌ها را نشان می‌دهد، در جهت تحلیل فوق تبیین و ارزیابی می‌شود.

اعتبار و ارزش علمی عجایب‌نامه‌ها، به‌عنوان گونه‌ای از دایره‌المعارف‌ها، به تحلیل بیان‌شده در اینجا محدود نیست؛ بلکه نگاهی به سیر شکل‌گیری و نگارش عجایب‌نامه‌ها، آن را سنتی برون‌آمده از دل جغرافیا و دلیلی بر گسترش و دگرزایی این دانش نشان می‌دهد؛ همان‌گونه که اشاره شد، در این گونه از متون، نمونه‌های ابتدایی و مطالب گزیده‌ای از کتاب‌ها و دانش جغرافیا می‌توان سراغ گرفت. از نظر موضوعی و علمی، عجایب‌نامه‌ها و دایره‌المعارف‌ها شباهت بسیاری با هم دارند؛ برای مثال کثرت عقاید عجیب و غریب و خرافه‌نما در دایره‌المعارف‌ها (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۱۳) و سبک عجایب‌نامه‌ای برخی دایره‌المعارف‌ها مانند «یواقیت‌العلوم و دراری‌النجوم» دلیلی بر این مدعاست.

بنابراین علاوه بر اهمیت ادبی عجایب‌نامه‌ها، ویژگی علمی آن‌ها نیز مانند دایره‌المعارف‌ها، برخلاف دیدگاه‌های غالب که محتوای علمی عجایب‌نامه‌ها را نادیده می‌انگارند و از ناتوانی تکیه بر وجه علمی این دست از آثار سخن می‌رانند، می‌تواند برخاسته از علوم شناخته‌شده و سطح دانش دوران نگارش هر اثر تلقی شود؛ بنابراین می‌توان گفت که «هرچه بر دانش انسان افزوده می‌شود، دامنه عجایب محدودتر خواهد شد» (سلطانی، ۱۳۸۵: ۱۳۲)؛ اما دستیابی به جنبه‌های علمی عجایب‌نامه‌ها با اندکی تفاوت

۱. این کتاب را از مؤلفی گمنام دانسته‌اند و انتساب آن به محمدبن ایوب‌الحاسب طبری احتمالی است (ر.ک: محمدبن ایوب‌الحاسب، ۱۳۷۱: ۲).

نسبت به سایر آثار دایره‌المعارفی به تحلیل محتوا و دقت نظر بیشتری نیازمند است؛ در نتیجه در یک جمع‌بندی کلی با توجه به محتوای علمی عجایب‌نامه‌ها از یک سو و نگارش ادبی و وجهه هنری این آثار از سوی دیگر، براساس تقسیم‌بندی یادشده برای دایره‌المعارف‌ها، می‌توان از عجایب‌نامه‌ها به‌عنوان نوع سومی از دایره‌المعارف‌ها در کنار دایره‌المعارف‌های عمومی و تخصصی نام برد.

براساس آنچه گفته شد و با توجه به تقسیم‌بندی فوق، بدیهی است که در بخش بعدی بحث، نباید فقط دایره‌المعارف‌های عمومی و تاریخی ارزیابی شوند؛ بلکه دایره علوم تاریخی و توجه به دانش تاریخ، محدود به دو طیف فوق نیست و متون عجایب‌نامه‌ای که خود نیز نوع دیگری از دایره‌المعارف‌ها تلقی می‌شوند، واجد جنبه‌های مورد بحث در این نوشتار هستند.

روند تکامل مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری در دایره‌المعارف‌ها و عجایب‌نامه‌ها

چنان‌که اشاره شد تحول در نگرش و شعور تاریخی مسلمانان به تأسی از بن‌مایه‌های تاریخی قرآن و احادیث به وجود آمد. این امر گذشته‌ازاینکه نگاه به روش‌های تاریخ‌نویسی پیشین در قلمرو سرزمین‌های اسلامی نظیر اعراب و ایرانیان را دگرگون ساخت، تاریخ‌نگاری را نیز همچون نیازی دینی وارد زندگی مسلمانان کرد و اهداف تاریخ‌نویسان بعدی را نیز شکل داد؛ در نتیجه زمینه توسعه حوزه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی را فراهم آورد؛ بنابراین پس از آن به تدریج دامنه تاریخ‌نگاری اسلامی از سیره و مغازی به طبقات، ملل و نحل و تاریخ سیاسی وسعت یافت. تکامل و توسعه تاریخ‌نگاری اسلامی در قرن دوم هجری، تاریخ را به‌عنوان زمینه‌ای تخصصی وارد حوزه دانش مسلمین کرد و از آن زمان استفاده از تاریخ به معنای مصطلح آن برای آثار مشتمل بر ثبت وقایع و حوادث، رایج شد؛ در حالی که به جز آثار سیره، مغازی و طبقات که متضمن تاریخ‌نگاری بودند، واژه «خبر» و جمع آن «اخبار» را پیش از اواخر قرن دوم هجری تعبیری از اندیشه و مفهومی که بعدها تاریخ نامیده شد، دانسته‌اند (سجادی، ۱۳۷۵: ۸)؛ هرچند این واژه و منشأ آن را با تعیین مبدأ

تاریخ اسلام مرتبط می‌دانند (سجادی، ۱۳۷۵: ۵)؛ البته این اصطلاح چنان‌که اشاره خواهد شد، بعدها نیز کم‌وبیش بدیلی برای «تاریخ» باقی ماند.

بنابراین تا قبل از شکل‌گیری نخستین طبقه‌بندی‌ها در حوزه دانش مسلمین، تاریخ، همچون یک نیاز و نیز یک علم در عرصه دانش مسلمانان مطرح شد و به جهت اهمیتش جایگاه یافت و روند رشد و تکامل خود را حتی قبل از ورود دست‌مایه‌های شرقی و غربی علوم به قلمرو علمی مسلمانان آغاز کرد؛ پس طبیعی بود که پس از آن در طبقه‌بندی علوم، از تاریخ نیز به‌عنوان یک علم سخن به میان آید.

همان‌گونه که اشاره شد مبنای نگارش نخستین دایره‌المعارف‌ها که متضمن شرح خلاصه‌ای از علوم عصر بودند، تقسیم‌بندی علوم بود؛ زیرا اندیشمندانی نظیر فارابی را - که به این مهم روی آوردند - در زمره نخستین دایره‌المعارف‌نویسان نیز به‌شمار آورده‌اند؛ در واقع تقسیم‌بندی علوم گذشته که گسترش و آموختن دانش را آسان کرد، زمینه شکل‌گیری دایره‌المعارف‌نویسی را نیز فراهم نمود؛ از این رو وجود مباحث تاریخی در دایره‌المعارف‌ها، آن‌ها را از جمله منابعی قرار داده که در کنار آثار و منابع تاریخی می‌توان اطلاعات و داده‌های تاریخی را نیز از آن‌ها به‌دست آورد؛ بنابراین افزون‌بر اینکه دایره‌المعارف‌ها به‌طور کلی سیر رشد و تطور علوم را نشان می‌دهند و حاوی تاریخ‌نگاری علم و متضمن روند توسعه علوم در ادوار مختلف هستند، نگاه این دست از آثار به تاریخ به‌مثابه یک علم، ارزش توجه به دایره‌المعارف‌ها را افزون می‌کند.

پیش‌از این به‌طور خلاصه به چگونگی نگاه دایره‌المعارف‌ها به علوم و معارف، اشاره شد؛ اما نکته‌ای که در اینجا باید به آن تاکید شود، شیوه پرداختن این‌گونه آثار به تاریخ است. در متون و آثار دایره‌المعارفی، مؤلف بیشتر به‌صورت کلی و فشرده، علاوه‌بر تعریف و تبیین مسئله و حدود و ثغور تواریخ، به معرفی و ارائه بخش‌های موردعلاقه خود درباره تاریخ می‌پردازد که در این میان گاه معرفی کلی سلسله‌ها، القاب و واژگان، ذکر نام بزرگان و حاکمان در تواریخ و یا مناصب و عناوین دیوانی و حکومتی، با توجه به رویکردهای مؤلف، موضوعیت و محوریت می‌یابند. تاریخ در این‌گونه متون از چنان جایگاهی برخوردار است که دایره‌المعارف‌نویسان، اغلب در ضمن معرفی و ارزیابی دیگر علوم به

وقایع و روایات تاریخی نیز استناد و دلالت می‌دهند. این ویژگی به‌ویژه در دایره‌المعارف‌هایی که مبتنی بر شرح عجایب و غرایب جهان هستند، بیشتر به چشم می‌خورد.

کندی از نخستین اندیشمندانی است که به تقسیم‌بندی علوم پرداخت؛ به گونه‌ای که طبقه‌بندی علوم را از کارهای وی دانسته‌اند (نصر، بی‌تا: ۱۵)؛ هرچند از نگاه او به علم تاریخ آگاهی‌ای در دست نیست؛ اما برخی محققین معتقدند که او در دو کتاب از میان‌رفته‌اش «اقسام العلم الانسی» و «ماهیت العلم و اوصافه» نامی از تاریخ نبرده است (آیین‌وند، ۱۳۷۷: ۸۱)؛ بدین ترتیب نسل اول دایره‌المعارف‌نویسان، نظیر دو رکن بزرگ تفکر اسلامی، فارابی و ابن سینا که در علم‌آموزی و طبقه‌بندی علوم به‌شدت تحت‌تاثیر دانشمندان یونانی بودند (نصر، بی‌تا: ۲۰) از وارد کردن تاریخ و علوم تاریخی چون علم انساب، سیره و مغازی به‌عنوان یک سرفصل در مباحث خود غفلت ورزیده‌اند؛ اما به‌زودی نسل بعدی دایره‌المعارف‌نویسان به اهمیت و لزوم وارد ساختن تاریخ به‌عنوان سرفصلی مهم در طبقه‌بندی علوم توجه نشان دادند.

به‌رغم غفلت این دانشمندان شیعی یا شیعی‌مشرّب از تاریخ، آنان علوم انسانی و علم مدنیت، اخلاق، سیاست و اقتصاد را به دایره‌ طبقه‌بندی علوم وارد کردند که البته این موضوع خود گامی به جلو بود. در امتداد روند روبه‌توسعه‌فوق، سرانجام نخستین دایره‌المعارفی که نگاه علمی به تاریخ را به دایره‌ دانش مسلمانان وارد و اضافه می‌کند، از سوی انجمن اخوان‌الصفا و خالان‌الوفا تدوین و تألیف شد. اعضای گروه سرّی اخوان‌الصفا که با اهداف متفاوت و گاه مجهول، به نگارش دایره‌المعارف چنددانشی خود روی آورده‌اند؛ بارزترین نمود عینی و هدف‌رسانشان، آشتی میان شریعت اسلام و فلسفه یونانی بوده است؛ علاوه‌براین اهمیت رسائل اخوان‌الصفا به‌خاطر مطالعه و بررسی تاریخ فلسفه اسلامی است؛ زیرا در باشکوه‌ترین دوران فلسفی اسلام نوشته شده‌اند (قمیر، ۱۳۶۳: ۱۸)؛ «این رسائل برای کسانی که تاریخ سیاسی مسلمانان را بررسی می‌کنند، مفید است؛ زیرا مطالبی را برای آنان روشن می‌سازد که در کتب تاریخ سیاسی آن را نمی‌یابند» (همان).

رسائل اخوان نخستین دایره‌المعارف عمومی است که در آن موضوع علم تاریخ مطرح شده است؛ هرچند کاربرد لفظ تاریخ در زمان تألیف رسائل معمول بوده، ولی علم تاریخ با واژه مصطلح قرن دوم هجری، یعنی اخبار در دو بخش متفاوت در این رسائل مطرح شده است که نخست با نام «دانش سیرت‌ها و انساب و اخبار» (من رسائل اخوان الصفا ...، ۱۹۶۴: ۴۰-۴۱) به‌عنوان نوع نهم از دانش ریاضیات، و سپس در بخش علوم شرعی، با عنوان «علم روایات و اخبار» آمده است (رزنتال، ۱۳۸۵: ۸۳).

اگرچه مباحث مطرح شده در بخش علوم شریعت، درباره دانشمندان تنزیل، تأویل و دانشمندان روایات نیز دارای ارزش تاریخی است (به‌رغم اینکه اخوان‌الصفا با گرایش‌های شیعی به تألیف رسائل خود دست زده بودند)؛ اما با نفی تعصب در مورد مذهب، سعی در حفظ بی‌طرفی در نگارش مباحث مذهبی داشته‌اند (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۴۰)؛ بنابراین می‌توان رسائل دینی و مذهبی آنان را نمونه کاملی از یک تاریخ‌نگاری مذهبی-اسلامی دانست که با رعایت بی‌طرفی و بی‌تعصبی نوشته شده است؛ زیرا این بی‌طرفی موجب شد تا میان محققین درباره مذهب آنان اختلاف ایجاد شود؛ به‌رحال مهم این است که پیشنهاد کردن تاریخ به‌عنوان علم، برای نخستین بار در این رسائل مطرح می‌شود.

پس از رسائل اخوان‌الصفا یکی از شناخته‌شده‌ترین دایره‌المعارف‌هایی که تاریخ به‌مثابه یک علم در آن جایگاهی ویژه یافته، *مفاتیح‌العلوم* است. این دایره‌المعارف اثر ابو‌عبدالله محمدبن احمدبن یوسف خوارزمی است که مؤلف درباره نام‌گذاری کتابش می‌نویسد:

این کتاب را *مفاتیح‌العلوم* نام نهادم، برای آنکه مدخل دانش است و برای بیشتر دانش‌ها در حکم کلید است؛ پس هرکس آن را بخواند و مطالبش را به‌خاطر بسپارد و سپس در کتاب‌های علمی به‌دقت بنگرد، با آن علوم آشنا می‌شود و به راز آن‌ها پی می‌برد؛ اگر با آن علوم بیگانه باشد و با اهل آن دانش‌ها مصاحبت و هم‌نشینی نکرده باشد (خوارزمی، ۱۳۸۳: ۵-۶).

خوارزمی *مفاتیح‌العلوم* را در دو مقاله تألیف کرده است. مقاله نخست شامل علوم شریعت و بخشی از علوم عربی است که به این مبحث مربوط می‌شود و مقاله دوم در علوم غیرعرب، یعنی علوم یونانی‌ها و دیگر ملت‌هاست (خوارزمی، ۱۳۸۳: ۶). او باب آخر

مقاله اول را به تاریخ اختصاص داده و از آن با عنوان «علم اخبار» یاد می‌کند. او در نگارش این بخش از دایره‌المعارف خود در ابتدا معرفی اجمالی و بسیار کوتاه پادشاهان ایران باستان، خلفا و سلاطین اسلامی، سلاطین یمن، و پادشاهان روم را با ذکر القابشان، اساس کار خود قرار داده و سپس مصطلحات و تعییرات فنی رایج علم تاریخ در کتاب‌های فتوح و مغازی، طبقات مردم هند و اصطلاحات به کاررفته در تاریخ عرب و تاریخ روم را بیان می‌کند.

به‌رغم آنکه خوارزمی، باب مربوط به «علم تاریخ» را با نام علم اخبار می‌آورد؛ اما در عناوین فصول، مانند «فصل هفتم: اصطلاحاتی که در کتاب‌های فتوح و مغازی و تاریخ عرب بعد از اسلام زیاد به کار می‌رود» و «فصل هشتم: کلمات و مصطلحات که در تاریخ عرب و روزگار جاهلیت بسیار به کار می‌رفته» لفظ تاریخ را به معنای مصطلح آن برای علم تاریخ به کار می‌برد. جالب آنکه در این قسمت خوارزمی اقسام خط فارسی ایران باستان را نیز معرفی می‌کند.

مقارن با دورانی که خوارزمی *مفاتیح‌العلوم* خود را با توجه به تاریخ، در مرزهای شرقی اسلامی می‌نگاشت؛ ابن‌ندیم (متوفی ۳۸۵ ه.ق) در بغداد اثر خود *الفهرست* را - که دایره‌المعارف گونه‌ای تخصصی در کتاب‌شناسی است - نوشت. او در این تألیف علوم و منابع آن را در ده مقاله و فنون مختلف معرفی می‌کند. او مقاله سوم کتاب خود را با عنوان «در اخبار اخباریان و نسابان و صاحبان احداث و آداب» به علم تاریخ اختصاص داده است. او در این بخش از کتاب، علم تاریخ را در سه فن به شرح «در اخبار مستوفیان و راویان و کسانی که صاحب سیره خاص و تازه بودند و نام کتاب‌های آن‌ها»، «در اخبار نویسندگان و مترسلان و کارکنان خراج و صاحبان دیوان و نام کتاب‌های آن‌ها»، «در اخبار ندیمان و جلیسان و ادیبان و صفاعنه و صفادنه^۱ و کسانی که مردم را به‌خنده درآوردند و نام کتاب‌های آن‌ها» مطرح و تشریح می‌کند؛ از این رو ابن‌ندیم در واقع گذشته‌زاینکه منابع علم تاریخ را بررسی می‌کند، همه آنچه را که بعدها با گسترش دامنه تاریخ، برای این علم

۱. صفاعنه به معنی زنجیریان و صفادنه به معنی سیلی‌خوردگان است که شاید بتوان این دو واژه را با یکدیگر «فرومایگان» معنا و تعبیر کرد.

حائز اهمیت تحلیلی و موضوع تاریخ اجتماعی است، بیان می‌کند. و جالب آنکه وقتی اغلب عالمان و دانشمندان؛ تاریخ را ذیل علوم شریعت و یا دیگر علوم آورده‌اند، ابن‌ندیم مقاله مستقلی را به تاریخ اختصاص داده و در واقع هویت مستقلی را برای این علم در نظر گرفته است. شاید بتوان تحلیل کرد که از دیدگاه وراقی تیزبین در بازار کتابفروشان بغداد (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۲۱) کتاب‌های تاریخی در این هنگام چنان جایگاهی در میان دیگر آثار و کتب یافته بودند که بخش‌های مهمی از دایره‌المعارف او به گزارش‌های مختلفی درباره تاریخ و تاریخ‌نگاران و منابع گوناگون آن اختصاص می‌یابد.

اما با تألیف آثار الباقیه، تاریخ محور نگارش یک دایره‌المعارف قرار می‌گیرد و علم تاریخ چنان رشد می‌کند که تبعات و مباحث آن در قالب دایره‌المعارفی ارزشمند و مهم تدوین می‌شود. آثار الباقیه عن القرون الخالیه (تألیف ۳۹۱هـ.ق) در واقع دایره‌المعارفی است که ابوریحان بیرونی در آن تاریخ و شاخه‌های مرتبط را محور و اساس نگارش و تألیف خود قرار داده است؛ تا آنجا که می‌توان ادعا کرد در واقع این اثر یک دایره‌المعارف تخصصی تاریخ است که بیرونی در جوانی برای شمس‌المعالی ابوالحسن قابوس زیاری نوشت. نگارش این دایره‌المعارف تاریخی از جنبه دیگری نیز قابل توجه و بررسی است و آن هم عصری مؤلف با دانشمند بنام مسلمان ابوعلی سینا است؛ زیرا در زمانی که بوعلی در نگارش آثار خود و در طبقه‌بندی علوم، متأثر از واضعان علوم اوایل، جایی برای علم تاریخ در نظر نمی‌گیرد، بیرونی دایره‌المعارفی با محوریت تاریخ می‌نگارد؛ در واقع بیرونی به‌عنوان اندیشمندی انسان‌شناس، مشاهده‌گر گسترش مرزهای حوزه تمدن اسلامی و آشنایی مسلمانان با فرهنگ‌ها و آموزه‌های جدید دیگر ملل بود و از سوی دیگر از دست رفتن فرهنگ و آداب و رسوم ایران پیش از اسلام و مردم مشرق زمین و سرزمین‌هایی نظیر خوارزم و پیرامون آن را نمی‌توانست از نظر دور دارد.

پیوند ناگسستنی علم تاریخ با زمان، اهمیت و جایگاه زمان را در این علم تا آنجا رسانیده که زمان را مرز میان افسانه و تاریخ دانسته‌اند. بیرونی در دوران کودکی علم تاریخ، به این مهم توجه کرده و در این اثر گاه‌شماری‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون را از کتب تواریخ، دفاتر نجومی و نوشته‌های مذهبی ملل مختلف جمع‌آوری و

بیان کرده است (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۱). وجه مشترک کار بیرونی با رسائل اخوان‌الصفا آن است که در واقع بیرونی نیز تاریخ را با مغز ریاضی تحلیل کرده و از این رهگذر تاریخ را به خانواده علوم دقیقه نزدیک نموده است؛ «و روی همین سنجیه ریاضی‌دانی اوست که تمام سنوات و وقایع را که در کتب پیش از اوست، جدول ساخته و در برخی از موارد اعداد را به حروف ابجد نیز تحویل کرده تا از اشتباه مصون بماند» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۹). ابوریحان ضمن مطالعه و مقایسه تطبیقی گاه‌شماری‌ها به تصحیح آن‌ها اقدام کرده است؛ گذشته‌ازاین آثارالباقیه، شامل مطالب و مباحث ارزشمند تاریخی‌ای از فرهنگ‌ها و تمدن‌های همه اقوام اعم از تاریخ سیاسی، اعیاد، جشن‌ها و مباحث مذهبی را است که حفظ و انتقال بسیاری از این داده‌های تاریخی به مدد این اثر ارزشمند صورت گرفته است؛ در واقع بیرونی در این کتاب مانع زدودن معلومات ارزنده‌ای دربارهٔ اعیاد و ایام و تواریخ ایران باستان از خاطره‌ها شد (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۶). ابوریحان در نگارش آثارالباقیه از منابع، کتب و روایاتی سود جست که ارزش و اعتبار علمی این دایره‌المعارف را افزایش داده است. بیرونی این کتاب را در بیست‌ویک فصل تدوین و با اساس و منشأ گاه‌شماری یعنی شب و روز آغاز می‌کند و سپس در فصول بعدی مطالب و اطلاعات ارزندهٔ تاریخی را ارائه می‌دهد.

در روند روبه‌رشد فرهنگ ایرانی درون مرزهای حوزهٔ تمدن اسلامی در سال‌های پایانی قرن ششم، جامع‌العلوم یا حدایق‌الانوار فی حقایق‌الاسرار یا ستینی، به‌عنوان نخستین دایره‌المعارف نگاشته‌شده به زبان فارسی به قلم امام‌المشککین امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶ ه.ق) و به نام علاء‌الدین تکش خوارزمشاه نوشته شده است. فخرالدین رازی ژرف‌اندیشانه در اثر دایره‌المعارفی خود کثرت علوم را به شصت علم افزایش می‌دهد؛ از این رو اثر او به ستینی معروف شده است. در تعدد علوم مندرج در این کتاب چهل یا شصت علم و یا بیشتر آمده که «ممکن است در تحریرهای گوناگون یا نشانهٔ تجدیدنظر مؤلف در ادوار زندگی باشد.» (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۳۵). رازی علوم زمان خود را به دو دستهٔ علوم عقلی و نقلی طبقه‌بندی می‌کند؛ اما مرز میان زیرشاخه‌های هر یک از این علوم را در کتابش مشخص

نمی‌کند؛ یعنی معلوم نمی‌دارد که کدام باب در علوم عقلی و کدام باب در علوم نقلی است. او خود دربارهٔ روش تدوین اثرش می‌آورد:

خواست تا کتابی سازد که معتکفان حضرت جلال و ملازمان کعبه اقبال خدایگان جهان را به مطالعه آن استیناسی^۱ بود و به واسطه آن به انواع علوم اقتباسی باشد و چون معلوم بنده نبود که از فنون علوم کدام علم است که لایق‌تر و به این مقصود موافق‌تر است، بیشتر علوم عقلی، نقلی، اصولی و فرعی را جمع کرد و از هر یک علم، نه مسئله در قلم آورد. سه از ظاهرات و جلیات و سه دیگر از غوامض و مشکلات و سه دیگر از امتحانیات. چنان‌که تصور اندک آن علم در آن روشن شود، و نقصان ایشان ظاهر گردد (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۷۰).

امام فخر رازی باب سیزدهم کتابش را «علم التواریخ» نام‌گذاری کرده است؛ بنابراین از نظر کاربرد لفظ تاریخ برای این علم در دایره‌المعارف‌ها می‌توان جامع‌العلوم را نخستین دایره‌المعارف فارسی دانست که به تاریخ ذیل عنوان «علم التواریخ» توجه کرده است. رازی در آغاز این باب در وصف «علم تاریخ» و نحوه نگارش خود از این علم می‌نویسد: «بدان که علم تاریخ را تفاوتی نباشد در ظهور و صعوبت، چنان‌که بعضی از آن مشکل باشد و بعضی ظاهر؛ پس در این کتاب ترتیب نگاه داشتن متعذر بود. لاجرم تاریخ بر نه باب اختصار کردیم» (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۱۶۳). او چنان‌که خود می‌گوید، همانند دیگر علوم، علم تاریخ را در نه اصل از تاریخ ایران باستان و تاریخ اسلام از پیامبر و خلفا و غزنویان و سلجوقیان می‌نگارد و اصل نهم را به دوران سلطان مخدومش تکش خوارزمشاه اختصاص می‌دهد.

نزدیک به زمان فخرالدین رازی، دایره‌المعارف «یواقیت‌العلوم و دراری‌النجوم» به قلم مؤلفی ناشناس در قرن ششم هجری برای مظفرالدوله والدین ملک‌الامرا طغرل تگین غازی بیگ، حاکم قزوین، نگاشته شده است. این اثر به صورت پرسش و پاسخ در سی فن تدوین شده و مؤلف به زعم خود «از هر علمی از فنون علوم که مردود شرع نیست» (یواقیت‌العلوم،

۱. استیناس به معنی انس و خو گرفتن است.

۱۳۴۵: ۵) یک مقدمه خاص در فضیلت آن علم و دوازده مسئله را بیان کرده است. این مؤلف فن بیست و دوم کتابش را «علم نوادر انساب و تواریخ» نامگذاری نموده است. مؤلف در مقدمه این مبحث با بیان فواید معرفت تواریخ همان‌طور که در عنوان نیز می‌آورد، به جنبه نوادر و عجایب این علم توجه کرده و می‌نویسد: «پوشیده نیست منافع دنیاوی در انساب و تاریخ گذشتگان بسیار است. ما مسئله‌ای چند از عجایب تواریخ یاد کنیم بر منہاج دیگر علم‌ها» (یواقیت‌العلوم، ۱۳۴۵: ۱۸۶). در دوازده مسئله‌ای که از این علم در یواقیت‌العلوم آمده و همگی از تاریخ اسلام انتخاب شده است، مسائل مطروحه با نظر به وجه عجایب آن‌ها بیان شده است؛ بنابراین در واقع می‌توان گفت که در یواقیت‌العلوم نزدیکی هرچه بیشتر دایره‌المعارف‌های علمی با دایره‌المعارف‌های عجایب‌نامه‌ای را می‌توان به وضوح مشاهده کرد؛ جالب آنکه سابقه رویکرد فوق را در پاره‌ای از آثار دایره‌المعارفی ایران عصر باستان می‌توان سراغ گرفت (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۴۲).

پس از این شمس‌الدین محمدبن محمود آملی (متوفی میان ۷۵۰-۷۵۶ ه.ق) در اثر دایره‌المعارفی خود «نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون» (تالیف ۷۳۵-۷۴۲) علوم را براساس حکمی و غیرحکمی به علوم اوایل (علوم قبل از اسلام) و علوم اواخر (علوم بعد از اسلام) تقسیم می‌کند. او این کتاب را که مدت‌ها جزو کتب درسی حوزه‌های علمیه بود، برای شاه شیخ ابواسحاق اینجو نگاشت. در این کتاب، علوم اوایل مشتمل بر پنج مقاله، هفتادوپنج علم و سی‌وسه فن است و علوم اواخر را آن‌گونه که خود به دلیل انتساب به اسلام در ابتدای کتاب بیان می‌کند، مشتمل بر چهار مقاله، هشتادوپنج علم و سی‌وشش فن آورده است. آملی در بخش علوم اواخر، فن دوم و سوم از علوم محاوره را به «علم تواریخ و سیر» اختصاص داده و در ابتدای این فن می‌نویسد:

... و هرچند این دو علمند، یکی مخصوص بکمیت اعمار و مدد دولت انبیاء و ملوک و ارباب ملک و ملت، و دویم مخصوص بکیفیت أحوال و طریقت هر یک؛ اما بنا بر آنکه به حسب شهرت، مجموع را تواریخ خوانند و همه را در یک سلک کشند، ما نیز بر قاعده مستمره هردو را با هم ایراد کردیم (شمس‌الدین آملی، ۱۳۸۰: ۱۷۰).

او سپس هدف از این دو علم را پند و اعتبار می‌داند و در پنج باب تاریخ را از آغاز آفرینش جهان و حضرت آدم آغاز می‌کند و پس از شرح حال پیامبران، ذکر شاهان ایران باستان را از کیومرث شروع کرده و با پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان به پایان می‌برد. آملی پس از ذکر ملوک ختای و افرنج، تاریخ خلفای بنی امیه و بنی عباس را بیان می‌دارد و در باب پنجم شاهان پس از اسلام، ایران را تا زمان اولجایتو، ایلخان مغولی هم عصرش، آورده است. او در ادامه، ذیل بخش مقالات اهل عالم، ادیان یهود و مسیحیت را نیز معرفی می‌کند و در آخر فرق مختلف اسلامی از جمله معتزله، جبریه، صفاتیه، خوارج، مرجعه، عهدیه و شیعه را بررسی می‌کند.

در اینجا باید گفت که به‌واقع گستره و روش طبقه‌بندی فهرست‌واره‌ای موضوعی که آملی از تاریخ ارائه می‌دهد، نشان از گسترش هرچه بیشتر دید دایره‌المعارف‌نویسان از معنا و مفهوم و جایگاه علم تاریخ دارد؛ به‌ویژه که از این دیدگاه هنگامی که آملی به طبقه‌بندی علم تاریخ در ذیل علوم اواخر و نه علوم یونانی‌مآب یا همان اوایل اشاره داشته، نشانگر این است که درواقع علما و دانشمندان مسلمان هرچند به اخذ و اقتباس دانش از یونانیان روی آوردند، اما نیازها و یافته‌ها و ساخته‌های خود را نیز در نظام طبقه‌بندی از علوم وارد کرده و شناخت و مطالعه تاریخ را در این زمان ضرورت اجتناب‌ناپذیر عصر خود دانسته‌اند (نیازی «دنیای» که صاحب دایره‌المعارف یواقیت‌العلوم به فراست آن را دریافته بود).

بنابراین عجیب نیست در هنگامه‌ای که می‌توان آن را عصر تکامل تمدن اسلامی یا دوره جمع‌بندی نهایی آن نامید، یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان مسلمان در حوزه علوم انسانی، اثر تاریخی خود را در قالب یک دایره‌المعارف تاریخی عرضه داشت؛ به‌رغم اینکه پاره‌ای از محققانی که به احتمال متأثر از طه‌حسین بوده‌اند (عبدالرحمن بن خلدون، ۱۳۶۲: ۳۸) معتقد به این هستند که ابن خلدون (متوفی ۸۰۸ ه.ق) تاریخ را در زمره علوم محسوب نداشته (آیینه‌وند، ۱۳۷۷: ۸۲)، اما با دقت در اثر ابن خلدون می‌توان به جایگاه والایی که او به علم تاریخ می‌دهد، پی برد و از اینکه ابن خلدون تاریخ خود را «العبر» نام می‌نهد، پیداست که تا چه میزان به تجربه تاریخ اهمیت می‌دهد (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۷). او در تلاش برای قانونمندسازی تاریخ، در اثر معروفش «مقدمه» تلاش کرده تا روش کار و

اطلاعات علمی، ادبی و فرهنگی موردنیاز مورخان را تدوین کند. این اثر که مقدمه‌ای بر فن تاریخ‌نویسی است (خوارزمی، ۱۳۸۳: ۲۱)، در واقع دایره‌المعارفی تاریخی است که مؤلف سعی کرده تا اصول علمی و رویکرد روابط علی و معلولی را بر تاریخ حاکم کند و از این‌رو موجد تحولی عظیم در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری شود؛ به عبارت دیگر ابن‌خلدون در قرن نهم برای رهنمایدن تاریخ از حکایت‌پردازی و حاکم کردن منطق بر آن گام تلاش کرد (بارتولد، بی تا: ۷۶).

در دورانی که ابن‌خلدون اثر خود را تألیف می‌کرد، تاریخ چنان جایگاهی یافته بود که دیگر نیازی به تبیین و طرح این علم در طبقه‌بندی دانش‌ها احساس نمی‌شد؛ به عبارت دیگر در طبقه‌بندی علوم و دانش‌ها تاریخ جایگاه و مقام خود را کاملاً اثبات کرده بود؛ بنابراین بدون مطرح کردن تاریخ به عنوان یک علم در طبقه‌بندی دانش‌ها او به‌طور مستقیم به مسائل پیرامون تاریخ و تاریخ‌نگاری می‌پردازد. به نظر می‌رسد که ابن‌خلدون نسبت به دیگر دایره‌المعارف‌نویسان و تاریخ‌نگاران گام را بسی فراتر می‌نهد. گویا او در «مقدمه» برای ارائه راهکاری برای شکل‌دهی به روش تاریخ‌نگاری و به عبارتی انداختن طرحی نو در نگارش و عرضه‌داشت تواریخ تلاش می‌کند. او افزون بر اینکه تاریخ را محور بحث خود قرار داده، روش، سبک و رویکرد تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری را نیز دست‌مایه پژوهش خود قرار می‌دهد و به همین دلیل است که بسیار زود هنگام‌تر از عالمان و اندیشمندان عصر روشنگری و بعد از آن در اروپا؛ دانش تاریخی را وارد حوزه‌های «نقد تاریخی» و «فلسفه تاریخ» می‌سازد (عبدالرحمن بن خلدون، ۱۳۶۲: ۳۴). ابن‌خلدون «به وجود علل و موجباتی که به حدوث وقایع تاریخ منجر می‌شود، اعتقاد دارد؛ چنان‌که هم معتقد به قوانین کلی‌ای است که بر همه ملت‌های مختلف در سراسر کشورها و در همه زمان‌ها منطبق می‌شود و هم می‌بینیم که او می‌کوشد در فصول مختلف مقدمه، این قوانین کلی را بیان کند و موجبات علل وقایع را آشکار سازد و جای شک نیست که همه اینها از صفات اساسی و مسلمی است که «تحقیقات علمی» را از «معلومات عادی» متمایز می‌کند.» (عبدالرحمن بن خلدون، ۱۳۶۲: ۳۹-۳۸).

در این دایره‌المعارف ابن خلدون با ابداع بسیاری از مفاهیم به کار رفته در فلسفه تاریخ، افزون بر اینکه تاریخ را به‌عنوان یک علم معرفی کرد، خود پایه‌گذار فلسفه تاریخ شد و تاریخ را از صرف نقل حوادث به تاریخ عقلی ارتقا داد و به روند تکاملی این علم با تدوین اصول علمی سرعت بخشید.

پیش‌تر اشاره شد که از عجایب‌نامه‌ها باید به‌عنوان نوع سومی از دایره‌المعارف‌ها یاد کرد و چنان‌که گفته شد، صاحب دایره‌المعارف یواقیت‌العلوم نیز در طبقه‌بندی خود «علم تواریخ» را دقیقاً با محوریت بیان عجایب تواریخ نوشته است؛ همچنین باید تأکید کرد که این‌گونه متون و آثار نشان‌گر بخشی از دانش و بینش جهان‌شناسی مردم حوزه تمدن ایرانی-اسلامی هستند؛ چنان‌که دایره‌المعارف یواقیت‌العلوم به‌خوبی تجسم‌بخش درآمیختن «علم تاریخ» با این دسته از متون متشابه است؛ در واقع بررسی «عجایب تواریخ» بخش مهم و تفکیک‌ناپذیر از دایره‌المعارف‌های عمومی یا چنددانشی و حتی گاه تخصصی با دایره‌المعارف‌های عجایب‌نگارانه باید تلقی شود؛ به‌عبارت‌دیگر بینش و دانش گسترده نویسندگان دایره‌المعارف‌ها امکان برآوردن این‌گونه مفاهیم تاریخی از خلال متون، علوم و دانش‌های مختلف و قرار دادن آن‌ها کنار یکدیگر را امکان‌پذیر می‌کرد. برای تبیین بهتر این مبحث، بیان نحوه مسمومیت و شهادت امام‌رضا (ع) از سوی امام‌المشککین، فخر رازی که در جامع‌العلوم خود با بیان رویداد فوق، دانش و بضاعت علمی‌اش پیرامون علم «فلاحت» و «دانش سموم» را به‌منصه ظهور رسانده است بسیار تأمل‌برانگیز است. او می‌آورد:

گفته‌اند که هر کس که خواهد که انگور درختی را بر طبع دارویی از داروها کند، آن دارو را در آب آغشته می‌باید کرد، چندان‌که قوت آن دارو بگیرد؛ آنگاه آن آب را در بن درخت انگور می‌باید کردن و جز بدان آب آن را نباید آب دادن، تا انگوری که برآید بر طبع آن دارو باشد و هم روافض گویند، مأمون خلیفه، علی بن موسی‌الرضا را -رضی‌الله‌عنه- هم بدین طریق زهر داد و بکشت (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۳۳۶).

از این رو برخلاف دیدگاه عمومی و حاکمه که تاکنون این دسته از متون را فقط در قلمرو ادبی و متون وهمناک ارزیابی و نقد کرده‌اند، در اینجا با تأکید بر وجه علمی عجایب‌نامه‌ها، جنبه‌های تاریخی و تاریخ‌نگاری این گونه از آثار و متون را باید در تحقیقات تاریخی وارد کرد. آثار فوق افزون‌براینکه واجد جنبه‌های برجسته‌ای از تاریخ‌نگاری و توجه به جهان پیرامون قلمرو اسلامی و یا بیرون مرزها و ثغور مسلمین است، تلاش مردمان حوزه تمدن ایرانی-اسلامی برای تبیین و شناخت جهان پیرامونی را نشان می‌دهد؛ همچنین می‌تواند در نوع خود منبعی تأمل برانگیز از داده‌های خام تاریخی و اطلاعات گوناگون از حوزه علم و معرفت تا جغرافیای تاریخی سرزمین‌های اسلامی و جهان پیرامون را شامل شوند.

در عجایب‌نامه‌ها درج مطالب با وجه غالب تبیین عجایب علوم، قرین می‌شود؛ بنابراین موضوع علم و طبقه‌بندی علوم چنان که از دایره‌المعارف‌های علمی انتظار می‌رود، مطرح نیست و جنبه‌های اعجابی علوم و دانش‌های مختلف مدنظر و مهم است. مسئله‌ای که به جلب نظر مخاطبان خاص و عام کمک شایانی می‌کند و برگستره مخاطبان آن‌ها می‌افزود؛ بنابراین در این گونه از آثار، مباحث و مطالبی را می‌توان جست که حاوی تاریخ‌نگاری با غلبه جنبه اعجابی وقایع است؛ چنان که ملاقات مغیره بن شعبه با رستم فرخزاد در عجایب نامه محمد بن محمود همدانی آمده است:

پس مغیره بن شعبه درآمد به رسولی از پیش سعد بن ابی وقاص. رستم گفت: ای مغیره! فردا مصاف کنیم و یک چشم تو کور شود. مغیره گفت: من جنگ کنم و اگر نه آن است که بخوام با امثال تو جنگ کنم؟ نترسم که هر دو چشم در بازم در راه خدای؛ چون مصاف دادند، یک چشم مغیره کور شد. مقصود آن است که اگر چه به این حد زیرک بودند، چون نه بر راه دین بودند، عاقبتی نبود ایشان را (محمد بن محمود همدانی، ۱۳۷۵: ۱۲۰).

همچنین بیان وقایعی چون در آتش انداختن ابراهیم (همان، ۲۴۰) و از آن تأمل برانگیزتر ماجرای دو اشعری، فقیه، دوست و همراه جوینی و قشیری (همان، ۸۶)، داستان پیامبر، عمر و ابوموسی اشعری (همان، ۱۲۳) که همدانی آورده و وقایع مسلمان شدن

مهر و ک، پادشاه کشور هند، به وسیله شاعر عراقی (ناخدا شهریار رامهرمزی، ۱۳۴۸: ۲) رسم سوزاندن پیرمردان و پیرزنان در هند بالا (همان، ۱۲۳) و داستان فرستادن رسولی از طرف اهالی سرن‌دیب نزد پیغمبر و عمر خلیفه که در عجایب هند آمده است؛ بدین قرار که «زمانی که خبر ظهور پیامبر (ص) به اهالی سرن‌دیب و بلاد مجاور آن رسید، مرد دانایی را از میان خود برگزیدند و به او سفارش کردند که نزد پیغمبر (ص) برود و ببیند که او کیست و چه دعوی‌ای دارد ... الخ» (همان، ۱۲۵)؛ اما لزوم مذاقه و ژرف‌اندیشی در داده‌های خام تاریخی عجایب‌نامه‌ها، نگاه هرمنوتیکی و نیاز به تأویل در اشارات تاریخی این دسته از متون و آثار ازسوی محققان و پژوهشگران را برمی‌انگیزد؛ امری که همچون صافی، از ورود روایات توأم با بی‌دقتی تاریخی به مطالعات و پژوهش‌های جدید جلوگیری خواهد بود.

نتیجه

هر چند نخستین گروه از دایره‌المعارف‌نویسان حوزه تمدن اسلامی متأثر از طبقه‌بندی ارائه شده از علوم به دست دانشمندان یونانی، توجهی به تاریخ نداشتند؛ اما با توجه به سنت‌های عربی و برآمده از حیات پیامبر، اهمیت تاریخ و علوم تاریخی چنان گسترش یافت که به زودی مسئله تاریخ و تاریخ‌نگاری توجه عالمان و اندیشمندان بزرگ اسلامی را به خود مشغول کرد و آنان را به سوی وارد کردن تاریخ در طبقه‌بندی علوم سوق داد و این تحول چنان بود که وجهه علمی دانشمندان دایره‌المعارف‌نویس گاه آنان را به سمت نزدیک سازی تاریخ با علوم دقیقه و ریاضی پیش برد و به سرعت در دایره‌المعارف‌های عمومی، تخصصی و عجایب‌نامه‌ای به فراخور تاریخ، طبقه‌بندی و عرضه شد؛ تا جایی که می‌توان ادعا نمود این رویکرد در روند تکاملی خود به تدریج چنان عمق و گستره‌ای یافت که ازسوی عالمانی چون ابوریحان بیرونی، علم تاریخ محور نگارش دایره‌المعارفی قرار گرفت که به طور تخصصی بدین موضوع می‌پرداخت. در این میان دایره‌المعارف‌های عمومی و دایره‌المعارف‌های عجایب‌نامه‌ای نیز تشابهات موضوعی فراوانی دارند و عجایب‌نامه‌ها به عنوان نوع سومی از دایره‌المعارف‌ها نشانگر توسعه دانش علمی و ادغام آن با علوم و

داده‌های تاریخی بود. نویسندگان این آثار با تأثیرپذیری از سنت‌های باستانی موجود تلاش دارند تا از طریق طرح عجایب علوم مختلف، به جذب مخاطب بیشتر برای این گونه آثار نخبه‌گرایانه پردازند؛ هرچند برای مسلمانان دایره‌المعارف‌نویسی و چگونگی طبقه‌بندی علوم از فرآورده‌های علوم اوایل تلقی شده است؛ اما آنان به دنبال توسعه دانش و بینش علمی‌شان ضمن گسترش دامنه و عمق علوم به ارائه طرح‌های بدیعی در طبقه‌بندی علوم دست یافتند که بخشی از آن را در حوزه تاریخ‌نویسی و تاریخ‌پژوهی آنان که در دایره‌المعارف‌های عمومی، تخصصی و تاریخی تجسم یافته است، باید سراغ گرفت. در این زمینه هرچند ابن‌خلدون را بیشتر بنیان‌گذار علم عمران و جامعه‌شناسی می‌دانند؛ اما او در واقع با عرضه‌داشت دانش و بینش میراث تاریخی مسلمانان در اثر گرانسنگ خود «مقدمه» در قالب یک دایره‌المعارف تاریخی بود که چشم‌اندازهای جدید دیگری در دانش بشری را از دیدگاه پژوهش در تاریخ، فراروی محققان و اندیشمندان نسل‌های بعدی قرار داد.

منابع

- ابن‌ندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۸۱). *الفهرست*. ترجمه محمد رضا تجدد. تهران: اساطیر.
- ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد (۱۳۸۹). *آثارالباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- آیین‌وند، صادق (۱۳۷۷). *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بارتولد، و. و. (بی‌تا). *بررسی مختصر فرهنگ و تمدن اسلامی*. ترجمه علی‌اکبر دیانت. تبریز: احیاء.
- براتی، پرویز (۱۳۸۷). *روایت شکل و ساختار فانتزی عجایب‌نامه‌ها*. تهران: افکار.
- نلسون فرای، ریچارد (گردآورنده) (۱۳۷۹). *تاریخ ایران کمبریج*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.



دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (ع) / ۱۳۹

- تفضلی، احمد (۱۳۷۸). **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- جمالی یزدی، مطهرین محمد (۱۳۸۶). **فرخ‌نامه**. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- خوارزمی، محمدبن احمد (۱۳۸۳). **مفاتیح‌العلوم**. ترجمه سیدحسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.
- رزنتال، فرانتس (۱۳۸۵). **میراث کلاسیک اسلام**. ترجمه علیرضا پلاسید. تهران: طهوری.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). **تاریخ در توازو**. تهران: امیرکبیر.
- سجادی، سیدصادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۷۵). **تاریخ‌نگاری در اسلام**. تهران: سمت.
- سلطانی، اکرم (۱۳۸۵). «بحثی پیرامون عجایب‌نامه‌ها و نظایر آن (معرفی غرایب‌الدنیا و عجایب‌الاعلیٰ شیخ آذری طوسی)». **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**، دوره ۵۷، ش ۲، صص ۱۴۹-۱۳۱.
- شمس‌الدین عاملی، محمدبن محمود (۱۳۸۰). **نقایس‌الفنون فی عرایس‌العیون**. به تصحیح و پاورقی حاج‌میرزا ابوالحسن شعرانی. تهران: اسلامیة.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). **تاریخ ادبیات در ایران**. ج ۱. تهران: فردوس.
- عبدالرحمن، بن خلدون (۱۳۶۲). **مقدمه ابن‌خلدون**. ترجمه محمدپروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- فخررازی، محمدبن عمر (۱۳۸۲). **جامع‌العلوم**. به تصحیح سیدعلی آل‌داوود. تهران: بنیاد موقوفات دکترافشار.
- قلیزاده، محمدرضا (۱۳۸۸). **منازعات فرقه‌ای و تحول مذهبی در ایران**. قم: حیب.
- قمیر، یوحنا (۱۳۶۳). **اخوان‌الصفا یا روشنفکران شیعی‌مذهب**. ترجمه محمدصادق سجادی. تهران: فلسفه.



- محمدبن محمود همدانی (۱۳۷۵). **عجایب‌نامه**. ویراستار: جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.
- محمدبن ایوب، الحاسب (۱۳۷۱). **تحفه‌الغرائب**. به تصحیح جلال متینی. تهران: معین.
- جمعها و رتباها و قدم لها البیر نصری نادر (۱۹۶۴). **من رسائل اخوان الصفا و خالان الوفا**. بیروت: مطبعة الكائولیکیه.
- رامهرمزی، ناخداشهریار (۱۳۴۸). **عجایب هند**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نصر، سیدحسین (بی‌تا). **سه حکیم مسلمان**. ترجمه احمد آرام. تبریز: کتاب‌فروشی سروش.
- یواقیت‌العلوم و دراری‌النجوم (۱۳۴۵). نویسنده: ناشناس. به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

تحلیل گفتمانی متن مذاکرات مجلس درباره ترور شاه در سال ۱۳۴۴

علی‌رضا ملائی توانی^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۲۱

چکیده

در ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۴ از سوی یکی از سربازان گارد سلطنتی به شاه سوء قصد شد. این حادثه در محافل خبری داخلی و رسانه‌های خارجی به صورت‌های گوناگون، تفسیر و ارزیابی شد. مسئله این است که مجلس شورای ملی به این حادثه چه واکنشی نشان داد. با توجه به اهمیت و حساسیت این حادثه، مجلس در چند نوبت این موضوع را بررسی کرد و نمایندگان مجلس واکنش‌های مهمی به این رخداد نشان دادند که در نوع خود منحصر به فرد بود. متن مذاکرات نمایندگان مجلس از دیدگاه تحلیل گفتمانی به‌ویژه از لحاظ نوع تعبیرهای ایدئولوژیک به کاررفته در آن دارای اهمیت بسیار است. این مقاله قصد دارد با روش تحلیل گفتمانی، مواضع نمایندگان مجلس را ارزیابی کند و پیش فرض‌ها، ایدئولوژی پنهان

۱. دانشیار تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ a.molaei@ihc.ac.ir

و کارکرد اجتماعی آن را آشکار سازد و پیوند آن را با نهاد قدرت، بررسی کند. مقاله، سرانجام به این نتیجه می‌رسد که در متن این مذاکرات، نظام سلطنت و شخص شاه، راز اصلی سربلندی ایران و علت ثبات و پایداری کشور شمرده شدند و این سخنان، در واقع چکیده گفتمان رسمی حکومت پهلوی در عرصه سیاسی بود که اکنون بر زبان نمایندگان مجلس جاری می‌شد.

واژگان کلیدی: ترور شاه، مجلس، گفتمان تقدس شاه، بقای ایران.

مقدمه

پس از قتل حسنعلی منصور، با همه کوشش‌هایی که برای حفظ شاه و مقامات ارشد کشور صورت گرفت، شاه روز شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ به دست سرباز وظیفه، رضا شمس‌آبادی - هنگامی که قصد داشت وارد سرسرای کاخ مرمر شود - به رگبار بسته شد. در این حادثه به دو تن از نگهبانان شاه به نام‌های آیت‌الله لشکری و محمدعلی بابائیان گلوله اصابت شد و در دم کشته شدند. ضارب نیز با شلیک نگهبانان شاه به قتل رسید و شاه سریع خود را به داخل کاخ رساند (نجاتی، ۱۳۷۳: ۱/۳۱۲-۳۱۵). عصر همان روز روزنامه اطلاعات در صفحه شانزدهم خود و به صورت کوتاه نوشت: «صبح بر اثر مشاجره بین سرباز وظیفه و سرباز گارد و تیراندازی ناشی از آن، یکی کشته و دیگری زخمی شد و درضمن چند باغبان و پیشخدمت که در نزدیکی بودند مجروح شدند».

صبح روز بعد، یعنی ۲۲ فروردین نخستین جلسه مجلس، پس از تعطیلات نوروزی سال ۱۳۴۴ تشکیل شد. در این جلسه نه هویدا نخست‌وزیر وقت - که برای تبریک سال جدید در مجلس حضور یافته بود - و نه نمایندگان مجلس، هیچ اشاره‌ای به موضوع ترور شاه نکردند؛ زیرا شاه و دولت قصد نداشتند مسئله ترور، رسانه‌های شود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۱، جلسه ۱۶۸). سخنان کریم اهری نماینده آذربایجان که چند روز بعد در صحن علنی مجلس ایراد شد، گویای همین سکوت عمدی است (همان، جلسه

۱۷۲)؛ اما عصر همان روز یعنی یک‌شنبه ۲۲ فروردین، روزنامه اطلاعات، در صفحه نخست، اخبار بیشتری در این باره انتشار داد و نوشت:

به دنبال خبری که دیروز انتشار یافت و طبق تحقیقات بعدی معلوم شد، هنگامی که شاه در حال ورود به دفتر کار خود بوده‌اند، یک سرباز وظیفه با تیراندازی به سوی ایشان وارد سرسرای کاخ مرمر و به دست دو مأمور کشته می‌شود و ضارب نیز دو نفر را مقتول و یک باغبان و خدمه را مجروح می‌کند.

روز ۲۳ فروردین روزنامه اطلاعات با اشاره به افکار عمومی نوشت:

حادثه کاخ مرمر موجب تشویش و نگرانی اذهان عمومی ایرانیان شده است و مردم از خود می‌پرسند که اگر نیت خائنانه ضارب تحقق می‌یافت و بار دیگر این تفضل و معجزه خداوندی - که همواره نگهبان شاه است - تحقق نمی‌یافت چه می‌شد و چه مصیبتی به بار می‌آمد؟ و این فاجعه می‌توانست چه نتایج وحشت‌انگیزی داشته باشد؟ باید دید که در این خیانت آیا دست تجاوزکار دشمن وطن در کار است یا دست خارجی‌ها؟ (همان، ۱۳۴۴: ۱-۲).

چهار روز بعد یعنی ۲۷ فروردین، روزنامه اطلاعات با عنوان «سلامت وجود شاهنشاه» به بررسی حالت‌های شاه و آرامش و شجاعت او و ادامه فعالیت عادی و روزانه‌اش مشغول شد تا از او چهره‌ای متفاوت از انسان‌های عادی ترسیم کند (همان)؛ همچنین روزنامه اطلاعات با عنوان «شاه چه کرده؟» اقدامات و خدمات شاه در راه پیشرفت ایران و توسعه کشور را بررسی و این پرسش را مطرح کرد که شاه چه گناهی داشته که مستوجب چنین عقوبتی باشد، آیا غیر از این است که او خود را وقف کشورش کرده است؟ (همان).

روزنامه اطلاعات در همین روز سخنان شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، را انعکاس داد که وجود شاهنشاه را یک موهبت الهی برای ملت ایران دانست و بر هر فرد ایرانی واجب شمرد که در برابر عظمت و رحمت بی‌منت‌های خداوند در این حادثه تصورناپذیر، سر تسلیم فرود آورند؛ زیرا او با اراده توانا و معجزه خود نخواست کاخ سعادت و استقلال و امنیت و آسایش ملتی که ۲۵۰۰ سال با سربلندی زیسته، درهم بشکند. دعای مردم ایران حافظ جان

شاهی شد که جایگاه ایران را اعتلا بخشیده و موجب اعتبار بین‌المللی برای کشور شده است (همان، ۱ و ۱۳).

روز ۲۴ فروردین مقامات مهم کشوری و لشکری به مناسبت عید قربان و به شکرانه سلامتی شاه با او دیدار کردند که اخبار آن روز چهارشنبه ۲۵ فروردین در روزنامه اطلاعات انتشار یافت (همان، ۱۳).

روز پنج‌شنبه ۲۶ فروردین، عبدالله ریاضی، رئیس مجلس، ضمن ابراز تأسف از این واقعه، مراتب خرسندی خود و نمایندگان مجلس را از سلامتی «ذات مقدس شاهانه» ابراز داشت. او در سخنانش مطالب مهمی درباره جایگاه سلطنت و مقام شاه ایراد کرد که روح گفتمان مجلس را شکل می‌داد.

مجلس پنج روز بعد در ۳۱ فروردین، دو فوریت طرحی را تصویب کرد که هدف آن تقدیر از مقام شامخ فدائیان شاه در این واقعه بود. هنگامی که مذاکرات درباره جزئیات این طرح آغاز شد، نمایندگان مجلس سخنانی در دفاع از مقام سلطنت ایراد کردند که از دیدگاه تحلیل گفتمانی بسیار مهم است؛ به همین منظور مسئله اصلی این مقاله، بررسی و تحلیل گفتمانی متن مذاکرات نمایندگان مجلس درباره ترور شاه است تا روشن شود که این سخنان، حاوی چه پیام‌هایی بود، مجلس از چه منظری به رخداد مزبور نگریست و چگونه مناسبات قدرت و ایدئولوژی در متن مذاکرات منعکس شد، متن مذاکرات مجلس در چه بستری و با چه هدف و کارکردی و در چه قالبی ایراد می‌شد و عناصر اصلی شکل‌دهنده گفتمان سیاسی حکومت در متن مذاکرات چیست.

روش و چهارچوب نظری

این پژوهش بر بنیاد روش تحلیل گفتمانی صورت می‌پذیرد. گفتمان، ترکیب به هم پیوسته‌ای از عناصر، لوازم و شرایطی درون‌متنی و برون‌متنی است که از ترکیب آن‌ها گفتمان ایجاد می‌شود؛ بنابراین، هر گفتمانی دو وجه متمایز دارد: نخست، وجه بیرونی یا آشکار گفتمان که همان ساختار زبان‌شناختی متن یا کلام است و به مجموعه‌ای از جمله‌ها گفته می‌شود که در چهارچوب یک پیام زبانی عرضه شود. این پیام زبانی در سطحی بالاتر

از زبان‌شناسی یا متن عمل می‌کند (بارت، ۱۳۸۷: ۳۱) و بعد، وجه درونی و پنهان گفتمان که همان عوامل برون‌متنی و برون‌زبانیِ ناظر بر بافت و موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فکری، فرهنگی و... است که مهم‌ترین وجه گفتمان است. در وجه درونی گفتمان، باید به فرایندهای اجتماعی که مولد معناست، توجه داشت؛ زیرا گفتمان‌ها شکل دهنده ذهنیت و نیز ارتباطات اجتماعی-سیاسی (قدرت) هستند و از درون گفتمان‌های متفاوت، جهان‌های متفاوت، درک می‌شود (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۱۷)؛ به بیان دیگر هر گفتمانی یک سکه دورویه است که یک روی آن گفتار و سوی دیگر آن کارکرد فکری و اجتماعی است. کارکردهای گفتمانی، همه جنبه‌های فعالیت انسان را دربر می‌گیرند؛ از این رو می‌توانیم گفتمان فکری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ورزشی و... داشته باشیم (یارمحمدی، ۱۳۸۷: ۹۹).

بنابراین، متن حاصل و نتیجه گفتمان است (صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۸). گفتمان‌ها الگوهای عمل و کاربندی متن‌ها هستند و در پیوند با قدرت تعریف می‌شوند؛ پس گفتمان، بخشی از ساختار قدرت در درون جامعه است و اهمیت آن از این روست که آشکارکننده بازی قدرت در جایگاهی مشخص است (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۵). گفتمان‌ها منظومه‌های معنایی هستند که در آن‌ها نشانه‌ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند هویت و معنا می‌یابند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما از واقعیت و جهان را شکل می‌دهند (هوارث، ۱۳۷۸: ۱۰۲)؛ از آنجا که کارکردهای فکری و اجتماعی بشر، بر اثر شرایط، دگرگون می‌شوند، گفتمان‌ها نیز پیوسته تغییر می‌کنند و ضمن تطور، جای خود را به گفتمان‌های دیگر می‌دهند. درست به همین دلیل در تبیین و توجیه کارکردها و اساساً در تحلیل گفتمان باید به بافت و بستر و همچنین ایدئولوژی و روابط قدرت توجه کرد.

با توجه به آنچه گفته شد، این مقاله درصدد کشف معناهای پیچیده و غیرعادی موجود در متن نیست؛ بلکه می‌کوشد، با روش تحلیل گفتمانی و با بهره‌گیری از عوامل برون‌زبانی و درون‌زبانی، ایدئولوژی پنهان در متن را براساس زنجیره هم‌ارزی و دال مرکزی مفاهیم آشکار سازد و پیش‌فرض‌ها و انگاره‌های موجود در متن را کشف کند و از چرایی تولید گفتمان و نسبت آن با ایدئولوژی و مناسبات قدرت، مخاطبان و چگونگی

مصرف آن سخن براند و عملکرد ایدئولوژیکی را در زبان بررسی کند؛ بنابراین متن را همچون عنصر یا پدیده‌ای مادی در مرکز فعالیت انتقادی قرار می‌دهد و روابط بین پدیده‌ها را به گفت‌وگو می‌گذارد. پدیده‌ای که به تعبیر گفتمان‌کاوان معناهای آن بر مردم تحمیل می‌شود و همه باید آن را بپذیرند (گل‌آقا، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

متن مذاکرات و مصوبات مجلس در واکنش به ترور شاه: گفتمان مجلس

پنج روز پس از ترور شاه، عبدالله ریاضی، رئیس مجلس، خطابه مهمی در مجلس ایراد کرد؛ از آن‌جا که نقل کامل آن سخنان از حوصله این مقاله خارج است، تنها به خلاصه آن بسنده می‌شود. او گفت که روز ۲۱ فروردین در مجاورت دفتر کار اعلیحضرت همایون، شاهنشاه، واقعه‌ای اتفاق افتاد که ممکن بود کاخ عظمت و سعادت ملت ایران را فرو ریزد. ولی یک‌بار دیگر دست خدا که بالای همه دست‌هاست، شاهنشاه، آن مظهر استقلال و بقای کشور را از گزند حادثه‌ای هولناک در پناه خود محفوظ نگاه داشت؛ درحقیقت، دعای خیر ملت ایران، وجود شه‌ریار عادل و رهبر توانا را همچون حصنی حصین در بر گرفت. مردم ایران نیک «می‌دانند که وجود شاهنشاه ضامن بقای کشور و حفظ تمامیت و استقلال ایران و رفاه و آسایش ملت و آرامش و امنیت مملکت است و هرگونه تزلزلی در ارکان قویم سلطنت موجب هدم بنیان قومیت و ملیت ایران خواهد بود».

او گفت با آنکه شاه در طول تاریخ سلطنت پرافتخار خود اغلب با خطرات گوناگون روبه‌رو بوده؛ اما در همه مواقع با نیت پاک و ایمان راسخ و توکل به خدای بزرگ در پیشرفت اساس ملک و ملت کوشیده است؛ چنان‌که توانسته با تدبیر و ابتکار و با پشتیبانی اکثریت ملت، راه صدساله را یک‌شبه بیماید و در مدتی کوتاه، عقب‌ماندگی‌های گذشته را جبران کند. در سایه برنامه‌های انقلابی شاه، مشکلات و موانع، یکی پس از دیگری از میان برداشته شد و آن پایه‌های فرسوده درهم فرو ریخت و ملت ما از سرگشتگی و پریشانی به شاهراه امن و رستگاری افتاد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۱، جلسه ۱۶۹).

عصر همان‌روز، ۲۶ فروردین، روزنامه اطلاعات سخنان رئیس مجلس شورای ملی و ابراز احساسات نمایندگان مجلس را انعکاس داد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۴: ۱-۱۷). روز شنبه ۲۸ فروردین، تصویر دو تن از قربانیان محافظ شاه و شرح حال آن‌ها در صفحه نخست روزنامه بازتاب یافت و گزارشی از برگزاری مراسم شب هفت آن‌ها با حضور مقامات مهم کشور ارائه شد (همان، ۱ و ۱۳).

روز یک‌شنبه، روزنامه اطلاعات نوشت: شاه، سرپرستی فرزندان استواران قربانی این حادثه را برعهده گرفتند و به هریک از خانواده‌های استواران یک میلیون ریال کمک کردند؛ همچنین در صفحه اول این روزنامه، تصویر خانواده و فرزندان آن‌ها چاپ شد (همان، ۱۳۴۴/۱/۲۹: ۱ و ۱۳).

دو روز بعد یعنی ۳۱ فروردین، مجلس دو فوریت طرح حزب مردم، درباره فدائیان شاه را تصویب کرد که محتوای این طرح به شرح زیر بود:

«جانبازی و فداکاری استواران شهید، محمدعلی بابائیان و آیت‌الله لشکری در راه حفظ و صیانت مملکت مورد تقدیر و تحسین ملت ایران می‌باشد. به پاس آنکه حین انجام وظیفه مقدس شربت شهادت نوشیده‌اند، از این پس (شجاعان شهید) نامیده خواهند شد. تبصره: دولت مکلف است ظرف یک هفته لایحه لازم برای قدردانی از خدمات شهدای فوق‌الذکر تهیه و به مجلس پیشنهاد نماید» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۱، جلسه ۱۷۱).

عصر همان‌روز تصویر شاه و ملاقات او با خانواده استواران کشته‌شده در صفحه نخست روزنامه اطلاعات نقش بست (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۴/۱/۳۱: ۱). دو روز بعد، یعنی پنجشنبه ۲ اردیبهشت، مفصل‌ترین و پُرسروصداترین نشست مجلس، درباره تصویب طرح پیشنهادی حزب مردم تشکیل شد و طی آن چند تن از نمایندگان، به تفصیل درباره ترور شاه سخن گفتند که از نظر گفتمانی بسیار مهم است.

ابتدا کریم اهری، نماینده کلبر، با اشاره به سفرش به مکه گفت که در این سفر از نزدیک شاهد احساسات عمیق مردم ممالک اسلامی به شاهنشاه اسلام‌پناه و رهبر واقعی عالم تشیع بوده و از هلهله حاجیان غیرایرانی برای شاهنشاه ایران احساس غرور کرده است؛

زیرا پس از شنیدن خبر سوءقصد، بلافاصله نگرانی عمیقی در دل همه حاجیان کشورهای اسلامی سایه افکند و همه به سوی خانه خدا روی آورده با صفای باطن و خلوص نیت برای سلامتی رهبر داعی و شاهنشاه تاج‌دار، دعا کردند. در این مراسم، شخصیت‌های کشورهای اسلامی از نقش قاطع شاهنشاه در تحقق منویات عالیله اسلامی سخن گفتند و قدم‌های شجاعانه این پیشوای مقتدر را در ازبین بردن فاصله و امتیازات طبقاتی و پاره کردن زنجیرهای بردگی و بندگی و لغو رژیم ارباب‌رعیتی و هماهنگ ساختن ملت ایران با دنیای مترقی ستودند و این موفقیت بی‌نظیر را به حاجیان ایرانی تبریک گفتند؛ زیرا او رژیم فئودالیت را برانداخته و طرح نو درانداخته و ایران نوین را با مصالح اسلامی و تجارب دنیای مترقی پی‌ریزی فرموده و گرد عقب‌ماندگی را از دامن پاک کشور باستانی و اسلامی ایران زدوده است.

دنیا می‌داند که در این راه ملتی با تمام قوا پشتیبان پیشوای خود است و نیز می‌داند که اراده ملت، اراده خداست و به همین لحاظ همه سوءقصدها با شکست مفتضحانه روبه‌رو شده است؛ زیرا خداوند، شاهنشاه ظل‌الله را همیشه در کنف حمایت خود قرار داده و حافظ واقعی شاهنشاه است و اظهار نظر معدودی بی‌وطن در نظر ملت ایران مطرود و این افراد منفور خاص و عام هستند. اکثریت قاطع مردم ایران پشتیبان او هستند و در ششم بهمن ۱۳۴۱ از پیشنهادهای شاهنشاه استقبال و به آن صحنه گذاشتند و رأی مثبت دادند.

ملت ایران به‌خوبی می‌داند که شاهنشاه جوان‌بخت با چه صحنه‌های شوم و چه تحریکات خانمان‌برانداز روبه‌رو و آن‌ها را پشت سر گذاشته‌اند و همه توطئه‌ها از جمله تحریکات شمال و غوغای نفت را خنثی کرده‌اند. ملت ما با رهبری شاهنشاه، تمام این نقشه‌های خائنانه را نقش‌برآب ساخت. هفت‌هشت سالی است که شاهنشاه فرصت یافته‌اند تا به منویات اصلاحی و به آرزوهای باطنی و به رسالت تاریخی خود تحقق بخشند و در این مدت کارهایی شده است که شمارش آن موجب اطاله کلام خواهد بود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۱، جلسه ۱۷۲: ۳-۵).

کریم اهری از مشروعیت الهی شاه سخن گفت و در این راه از مفاهیم مذهبی اسلام بهره گرفت؛ پس از او حاذقی نیز به ایمان شاه اشاره کرد و گفت:

ایشان با عزم جزم و ایمان قاطع برای اجرای اصول تعالیم عالیه اسلامی و پیروی و تأسی از رهبر بزرگ اسلام حضرت علی علیه‌السلام، خلیفه پیغمبر و امام ما شیعیان، تلاش و مجاهدات شبانه‌روزی و دامنه‌دار خودشان را ادامه می‌فرمایند و این برای ملت ایران افتخاری بزرگ است؛ زیرا سنت ماست که همیشه می‌گوییم الناس علی دین ملوکهم (همان، ۵-۸).

پس از او دکتر جعفری، طراح قانون دفاع از فدائیان شاه، بر کارآمدی شاه تأکید و از دشمنان شاه انتقاد کرد. او ترور شاه را به معنای مخالفت با پیشرفت ملت ایران دانست و گفت که این حادثه از این جهت تأسف‌برانگیز بود که ثابت کرد باز هم بدخواهان و سیه‌دلانی هستند که پیشرفت ملت ایران برایشان ناگوار است؛ ولی اینان غافلند که ملت ایران با پشتیبانی از شاهنشاه خود و با حمایت قادر متعال راه ترقی را با سرعت می‌پیماید؛ زیرا شاهنشاه به چیزی جز ملت فکر نمی‌کند. شاه کشتی‌بانی ملت ایران را برعهده دارد و آن را به ساحل سعادت خواهد رساند. ملت ایران، رهبری دارد که با کمال درایت در تمام مسائل، مشوق و مبتکر اوست. این دو سرباز فداکار با موقع‌شناسی خود برای همیشه ملت ایران را رهین خود کردند؛ بنابراین ملت ایران و شاهنشاه این دو فدایی را هرگز فراموش نخواهند کرد. این نماینده سرانجام پیشنهاد داد که شاهنشاه سرپرستی اطفال آن دو سرباز را قبول کند و دولت آرامگاهی درخور، برای این دو مرد دلیر بنا کند و طرحی را که ملت ایران برای این دو مرد دلیر پیشنهاد داد با طلا تهیه و در آرامگاه آن‌ها بگذارد (همان، ۸-۹).

سپس حیدرعلی ارفع نماینده داراب در نطق خود گفت که در این حادثه ناگوار، خوشبختانه خدای ایران نخواست که این کشور در بوته بدبختی و مذلت جنگ داخلی و بی‌سروسامانی، فلاکت و ناامنی غوطه‌ور شود. این رخداد سه نتیجه بزرگ داشت: نخست اینکه اگر امروز سروسامان و آسایش و امنیتی داریم، در پرتو وجود شاهنشاه بزرگ است که وجودش محور بقا، ثبات و آرامش این کشور است؛ اگر ایرانیان در شب با خاطری آسوده سر بر بالین می‌گذارند، به دلیل جانبازی و فداکاری سربازانی است که در راه صیانت ایران، جان خود را فدا کردند؛ دوم اینکه این موضوع، نه تنها به ما، بلکه به دنیا نشان داد که جان ایرانی در راه حفظ کشور و پادشاه - که سمبل آزادی و استقلال کشور است -

هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا شاه مورد پرستش و علاقه فردفرد مردم مملکت است و سوم اینکه این حادثه نشان داد به علت نیت پاک شاهنشاه و توجه او به رفاه حال ملت و طبقات زحمت کش و از همه مهم تر توسل و توکل شاهنشاه به خدای بزرگ، همیشه این بلاها را گردانیده و ملت ایران را بارها از این مصیبت بزرگ رهایی بخشیده است؛ به طوری که هر بار به طرز معجزه آسایی از این مخاطرات رهایی پیدا می کنند؛ بنابراین در این حادثه، خیرخواهی، ملت دوستی و علاقه مندی شاهنشاه به رفاه طبقات، نمودار و دست خدا به عنوان پشتیبان این مرد بزرگ همواره آشکار است (همان، ۹-۱۰).

فولادوند، نمایندهٔ لرستان، نیز جانبازی در راه شاه را ستود و مدعی شد که شاهنشاه، جان ملت و ملت نیز فدایی شاه است؛ البته شاهنشاه را سلسله مراتب بسیار قوی و ازلی انتخاب فرموده اند؛ یعنی ایشان خداوند و پیامبر (ص) و علی (ع) و تمام ائمه اطهار را دارند و در پناه عدل و لطف خداوندی به خدمت جاویدان مشغول هستند و در همه حال خداوند پشت و پناه ایشان است و این بهترین دلیل برای ملت ایران است که خداوند پشتیبان آنهاست و چنین شاهنشاهی به ملت ایران عطا کرده است و او را حفظ می فرماید. جانبازی در راه شاهنشاه انجام وظیفه است - که این دو سرباز انجام داده اند - و وظیفه ای است که هر کس باید به نوبه خود انجام دهد؛ البته خداوند هرگز راضی نمی شود که با گزندی، تمام موجودیت و هستی یک ملت، دستخوش آن حادثه شود. از زمان وقوع حادثه، این احساس جوانه زد که برای شاهنشاه اتفاق بدی نخواهد افتاد؛ چون آثار و ارادهٔ خداوند در وجود این کشور مدار بزرگ متجلی ای است؛ پس اگر لازم باشد که ایران محفوظ بماند، خداوند باید شاه را حفظ کند؛ چون امروز وجود شاه و ایران با هم عجین است (همان، ۱۰-۱۱).

دکتر ناصر یگانه، نمایندهٔ قزوین، اظهارات نمایندگان مجلس را مؤید عواطف و احساسات جمعیت بیست میلیونی ایران دانست و این را گفتمان مسلط جامعهٔ ایران خواند و گفت که از یک سو به علت از دست دادن دو سرباز فداکار به واقع متأسفیم؛ اما از سوی دیگر چون آنها را برای یک هدف بسیار مقدس از دست دادیم، خدا را شکر می کنیم؛ زیرا فردی فدای یک مملکت شد. به تعبیر قآنی «به یک چشم گریم به یک چشم خندم/ که دریا فرو رفت و گوهر برآمد» (همان، ۱۱-۱۲).

سرانجام، سرتیپ حکیمیان، نماینده کهکیلویه و بویراحمد، از پیوند این گفتمان با تاریخ باستانی ایران، سخن راند. او گفت: «این دو نفر سرباز که با ایثار خون خود بزرگترین خدمت را به ملت کرده‌اند، به‌واقع باید همیشه نامشان جاویدان باشد و این لغت جاویدان از زمان تشکیل سلسله هخامنشی به‌عنوان مأمور حفاظت پادشاهان وجود داشت؛ به‌علاوه، اعلیحضرت همایون شاهنشاه وارث سلطنت هخامنشی هستند؛ پس اگر اینجا صفت شهیدان جاویدان گفته شود، بهتر است» (همان، ۱۲-۱۳). درنهایت لایحه مزبور به همان ترتیبی که ارائه شده بود به تصویب رسید.

عصر همان‌روز دوم اردیبهشت ۱۳۴۴ در صفحه اول روزنامه اطلاعات آمده بود: «تا سن قانونی ولیعهد، شورای سلطنت تشکیل می‌شود.» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۴: ۱) که نشان می‌داد حکومت، عمق خطر را دریافته است. در همین شماره آمده بود که به نام استواران شهید گارد شاهنشاهی با کمک مردم دو مدرسه و بیمارستان در زادگاه آنان ساخته می‌شود (همان).

بستر گفتمانی

یکی از راه‌های فهم و تحلیل گفتمان، توجه به فضا و بستری است که گفتمان در درون آن شکل گرفته است؛ بنابراین در تحلیل متن مذاکرات مجلس باید به تحولات کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد بازگشت؛ زیرا این کودتا سرآغاز تغییرات گسترده اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هویتی در ایران، متناسب با وضعیت جدید بود که شاه در کتاب «مأموریت برای وطن» آن را منعکس کرد. او جهت‌گیری آینده کشور را در سه مسیر نشان داد: نخست، ناسیونالیسم مثبت و اتحاد سیاسی با غرب؛ دوم، اقتباس تمدن جدید با گرایش فرهنگی و اقتصادی به غرب و سوم، دموکراسی شاهنشاهی و تعیین قلمرو کشور (پهلوی، ۲۵۳۵: ۲۳۱-۴۳۶).

روشن است که این برنامه‌ها به‌طور دقیق برای تضاد با آرمان‌های مشروطیت و گفتمان دموکراتیک جنبش ملی شدن نفت بود؛ زیرا در برابر سیاست موازنه منفی دکتر مصدق از ناسیونالیسم مثبت، دموکراسی مشروطه از دموکراسی شاهنشاهی و دفاع از موارث بومی از جهت‌گیری غربی سخن می‌گفت. در همه این جهت‌گیری‌ها آنچه اهمیت داشت، سه

مؤلفه شاه‌گرایی، دفاع از کیان سلطنت و مشروعیت آسمانی شاه بود که هم در ناسیونالیسم مثبت و هم در دموکراسی شاهنشاهی بر آن تأکید شده بود و این‌ها همان عناصری بودند که در دوره دکتور مصدق بنیاد آن‌ها به شدت متزلزل شده بود.

شاه پیشینه «دموکراسی شاهنشاهی» را به زمان کورش باز می‌گرداند و از مدارای او با رعایا سخن می‌راند تا به عمده ریشه‌های تفکر دموکراسی را نه در اندیشه‌های مدرن، بلکه در ساختار سلطنت جستجو کند (همان، ۳۱۸). او مجلس را که مهم‌ترین دستاوردهای نهادسازانه و مردمی‌ترین رکن مشروطیت بود، در عمل، به نهادی تشریفاتی و مجرای اعمال قدرت خود تبدیل می‌کرد و ترکیب آن را براساس مهندسی انتخابات تعیین می‌نمود (فردوست، ۱۳۷۱: ۲۵۷/۱) تا در مسیر تحکیم مبانی سلطنت و حفظ منافع اقلیت حاکم گام بردارد.

بدین ترتیب پس از کودتا نه تنها مجلس، بلکه کابینه‌ها، رسانه‌ها و مطبوعات نیز استقلال عمل را ازدست دادند و همه آزادی‌های مدنی رخت بر بستند، احزاب و جریان‌های سیاسی به حاشیه رانده شدند و سانسور و فشارهای امنیتی و پلیسی کشور بر همه جا سایه افکندند. در این فضا به گفتمان تازه‌ای نیاز بود تا در تضاد با گفتمان جنبش ملی نفت قرار گیرد و معناهای تازه‌ای متناسب با فضای جدید خلق کند و مناسبات سیاسی و اجتماعی و بازی قدرت را از نو ساماندهی کند، ذهنیت‌ها و جهان‌معنایی تازه‌ای بسازد و تصور و فهم ایرانیان را از واقعیت‌های دنیای پیرامونشان تغییر دهد تا از رهگذر آن کارکردهای حکومت چنان توجیه شود که همگان آن را طبیعی تلقی کنند.

به همین دلیل شاه در این گفتمان تلاش می‌کرد که به جای پاسخ‌گویی به انسداد سیاسی از اقتصاد دموکراتیک و فرماندهی شاهنشاه سخن بگوید و رفاه مادی را تنها خواسته ملت بشمارد و ادعا کند با تلاش او کشاورزان صاحب زمین و کارگران صاحب سهام کارخانه‌ها و همه مردم از مواهب مادی برخوردار شده‌اند؛ بنابراین هرگونه نارضایتی، نشانه بدخواهی است. او در پرتو این گفتمان، می‌کوشید همچون قهرمان جاویدان تاریخ، همه افتخارات و کامیابی‌ها را به نام خود و همه ناکامی‌ها را به دولت نسبت دهد و اخبار مربوط به او در صدر اخبار کشور قرار گیرد و با آب‌وتاب بازگو شود (ملائی توانی، ۱۳۸۶: ۱۲۰).

تحلیل گفتمانی متن مذاکرات و مصوبات مجلس

در تحلیل گفتمانی، هدف این است که ایدئولوژی پنهان و پیش‌فرض‌ها، مدعیات، انگاره‌ها و باورهایی که این گفتمان‌ها می‌کوشند القا کنند، برملا و شبکه قدرت و ایدئولوژی در متن و همچنین فرایند پدیداری و القای آن به جامعه، تشریح و بازنمایی شود؛ اگر از این دیدگاه به سخنان نمایندگان مجلس بنگریم، می‌بینیم که سه دال مرکزی در سخنان آنان وجود داشت و همه تعبیرها، مدعیات و پیش‌فرض‌های آشکار و پنهان نمایندگان مجلس برای همان سه دال مرکزی مفصل‌بندی شده بود؛ زیرا مفاهیم مختلف به کاررفته در متن مذاکرات، در یک زنجیره هم‌ارزی می‌کوشیدند تا نظام معنایی این گفتمان را تکمیل کنند. این سه دال مرکزی عبارت‌اند از: اصل سلطنت، شاه و مقام او، خدا و مشروعیت آسمانی شاه. اکنون می‌کوشیم آن‌ها را بررسی کنیم:

الف) دفاع از اصل سلطنت

دفاع از اصل سلطنت و ضرورت تداوم آن همچون یک میراث تمدنی، در کانون گفتمان رسمی حکومت قرار داشت و در سراسر دوره پهلوی با استفاده از همه ابزارهای اطلاع‌رسانی نوین تبلیغ می‌شد. سیری در ادبیات تاریخ‌نگاری رسمی ایران نشان می‌دهد که بیشترین پژوهش‌ها در این باره و با هدف تقویت مبانی سلطنت انجام شد و برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی و فرهنگی و شاخص‌ترین استادان دانشگاه که از شهرت و اعتبار جهانی برخوردار بودند، برای این منظور به کار دعوت شدند. به همت این بزرگان - که خواسته یا ناخواسته در زمین حکومت بازی می‌کردند - ادبیات تاریخی نظام شاهنشاهی با رشد حیرت‌انگیز و سرسام‌آوری روبه‌رو شد و آثار فراوانی با شکل‌ها و صورت‌بندی‌های متفاوت تولید شد تا همه گفتمان‌های سیاسی رقیب، مانند جمهوری‌خواهی و حتی احیای نظام مشروطه به حاشیه رانده شود.

جهت‌گیری اصلی و نیز رویکرد گفتمانی آثاری که با این هدف خلق شدند، این بود که نظام شاهنشاهی را همساز با هویت ایرانی و عامل پیشرفت و توسعه کشور و منادی اعتلای فرهنگ ایران نشان دهد و چنین وانمود کند که ترقی و عظمت ایران در گذشته،

تنها در پرتو نظام سلطنت ممکن بوده و در آینده نیز تنها در پرتو آن ممکن خواهد بود (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۹۵). این گفتمان سرانجام در عرصه فرهنگ و تفکر و در پرتو قدرت سیاسی، بر سایر گفتمان‌های رقیب سایه افکند؛ زیرا ظهور گفتمان‌های مستقل و رقیب، از اساس امکان‌پذیر نبود.

از این منظر، سخنان عبدالله ریاضی اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا او شاه را به عنوان دالّ مرکزی در پیوند با مفاهیم و عناصر مهمی چون عظمت و سعادت ملت ایران، دست خدا، مظهر استقلال عظمت و بقای کشور و حفظ تمامیت آن قرار داد و او را عامل ثبات، امنیت و آرامش ایرانیان قلمداد کرد که هر آسیبی به شاه و هرگونه تزلزلی در ارکان سلطنت موجب انهدام ملت و نیز نابودی و تجزیه کشور خواهد شد؛ زیرا او پادشاه عادل است که با تدابیر داهیان‌اش، راه صدساله را یک‌شبه می‌پیماید و همواره از پشتیبانی خدا برخوردار است. در این زنجیره هم‌ارزی، مفاهیمی چون عادل و دعای خیر ملت و حمایت خداوند که مفاهیمی سنتی بودند با مفهوم مدرن پشتیبانی ملت، گره می‌خورد تا معنای تازه‌ای از مشروعیت ارائه کند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۱، جلسه ۱۶۹).

یکی از راه‌های تحلیل انتقادی گفتمان، کوشش برای بازخوانی متن در فضایی خارج از چهارچوب‌هایی است که گفتمان‌ها در آن تولید و مصرف می‌شوند؛ چنانچه این سخنان را از زاویه ایران امروز یا در کشوری که بدون نظام سلطنت است، بنگریم، می‌توانیم رازهای پنهان و مدعیات موجود در این سخنان را که تلاش می‌شد حقیقی جلوه کنند، درک کنیم و درمی‌یابیم که چگونه مناسبات قدرت می‌کوشید این باورها را به بدنه جامعه القا کند.

در سخنان ریاضی عناصر مهمی چون بقا، استقلال، عظمت کشور با دست خدا و پشتیبانی ملت و پیشرفت ایران، حول دو دالّ مرکزی، یعنی شاه و نظام سلطنت مفصل‌بندی می‌شدند تا عناصر گفتمانی در ذیل آن‌ها به یکدیگر ببیوندند و معنا پیدا کنند؛ حتی عناصر گفتمانی، معناهای رقیب را ازدست بدهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، منحل شوند تا به تعبیر گفتمان کاوان گروه‌های صاحب قدرت، از طریق کنترل اذهان (دانش، نگرش‌ها، ایدئولوژی‌ها) هژمونی گفتمان خود را تأمین می‌کنند (وان‌دایک، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۴).

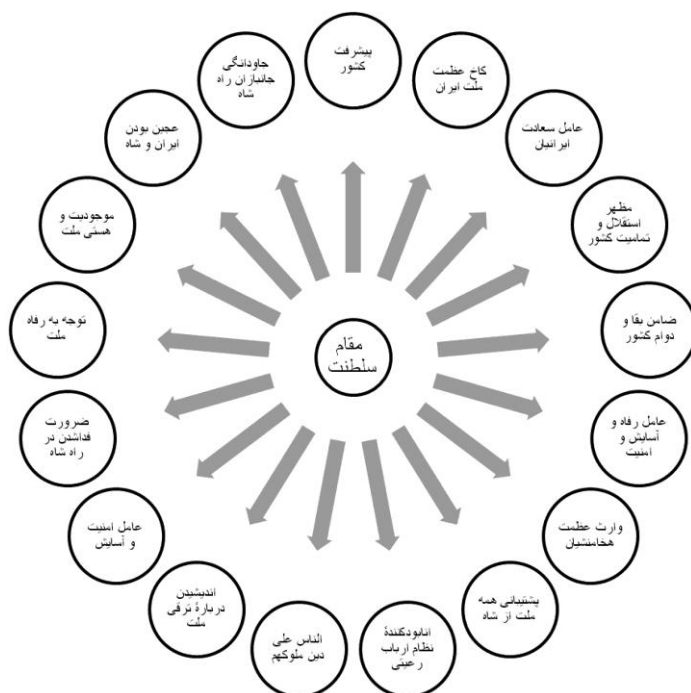
این اقدام نه تنها در ادبیات تاریخ‌نگارانه و رسانه‌های جمعی، بلکه در کتاب «به سوی تمدن بزرگ» شاه نیز انعکاس یافت. شاه معتقد بود، نظام شاهنشاهی روح قدرتمندی و جوهر وحدت ملی، پایه استوار تمدن ایران و نگاهبان همه ارزش‌ها و تمام پیشرفت‌ها و دستاوردهای مادی و معنوی آن است؛ زیرا روح و جان ایرانیان را رهبری و پاسداری می‌کند؛ بنابراین شناخت و تبلیغ آن با همه ابزارهای سیاسی، فکری و فرهنگی لازم است (پهلوی، ۱۳۵۶: ۲۶۶-۲۶۷). شاه حتی پس از سقوط نظام شاهنشاهی همچنان ادعا می‌کرد که ایران با ساختار قومی و گروه‌های زبانی و فرهنگی متفاوت، نیازمند پادشاهی است که از بالا این مجموعه را منسجم و متحد کند تا بتواند دموکراسی واقعی شاهنشاهی را مستقر سازد (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۹۵).

این نوع نگرش‌ها در تاریخ‌نگاری‌های رسمی نیز بازتاب گسترده‌ای یافت. میرخلف‌زاده، تاریخ‌نگار رسمی دوره پهلوی، مدعی بود، پیشرفت و سربلندی ایران در دوره‌های مختلف به نظام شاهنشاهی و قدرت رهبری این کشور بستگی داشته است. هرگاه رهبری خردمند و لایق بر ایران حکم رانده، ایرانیان به دنبال رهبر خود به بزرگ‌ترین پیشرفت‌ها و افتخارات دست یافته‌اند و در عصری که کشور از داشتن چنین رهبری محروم بوده است، مردم ایران سخت دچار مشکلات سیاسی و اقتصادی شده‌اند و تا آستانه سقوط و اضمحلال پیش رفته‌اند (میرخلف‌زاده، ۱۳۵۵: ۹).

رامش سنگوی، سلطنت را همچون قدیمی‌ترین و پایدارترین امر تمدن ایرانی برشمرد که هم در شاهنامه و هم در متن‌های اندرزنامه‌ای به آن تأکید شده است (سنگوی، بی‌تا: دوازده - چهارده). این ایده‌ها در مطبوعات و رسانه‌های دیگر نیز با قوت، تبلیغ می‌شد تا در ذهن ایرانیان نهادینه شود. عناصر اصلی این گفتمان و دال مرکزی آن براساس روش تحلیل گفتمانی متن مذاکرات مجلس، استخراج و در جدول‌های زیر نمایش داده شده است. این مسائل محورهای اصلی سخنان نمایندگان مجلس و تعبیرهایی است که خود نمایندگان مجلس به کار برده‌اند و از کنارهم نهادن آن‌ها در زنجیره هم‌ارزی، منظومه‌های زیر به دست می‌آید:

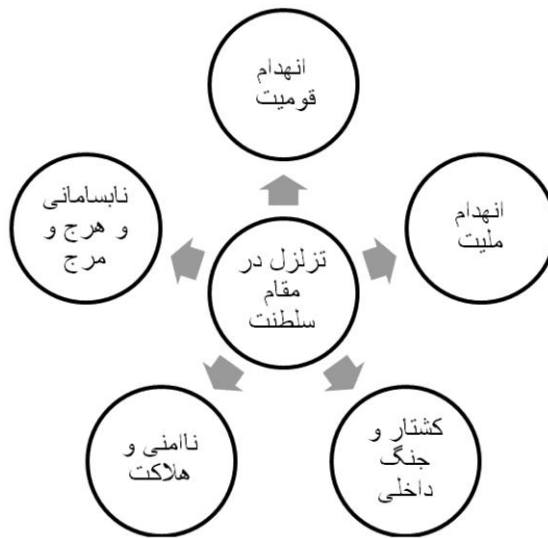
۱. مقام سلطنت در تعبیرهای گفتمانی متن مذاکرات مجلس

این مفاهیم عین همان تعبیرهایی است که در سخنان نمایندگان منعکس شده است و ما آن‌ها را در زنجیره هم‌ارزی برای یک دالّ مرکزی بسیار مهم یعنی «مقام سلطنت» قرار داده‌ایم. حاصل این اقدام، ارائه دو منظومه گفتمانی متضاد و درعین حال به هم پیوسته است که از یک سو نمایانگر کارکردهای گفتمانی و اجتماعی مقام سلطنت و از سوی دیگر نشانگر بحران‌ها و مخاطراتی است که بر اثر بروز «تزلزل در مقام سلطنت» رخ خواهد داد. به بیان دیگر، دو منظومه معنایی زیر، در واقع دو روی یک سکه هستند که اگر یک روی آن تحقق نیابد، روی دیگر آن بی‌تردید بروز خواهد یافت:



۲. تزلزل در مقام سلطنت در تعبیرهای گفتمانی متن مذاکرات مجلس

این مفاهیم، همان تعبیرهایی است که در سخنان نمایندگان منعکس شده است و نشانگر بحران‌ها و مخاطراتی است که بر اثر بروز «تزلزل در مقام سلطنت» و چیرگی گفتمان‌های رقیب رخ خواهد داد:



ب) مشروعیت آسمانی شاه در تعبیرهای گفتمانی متن مذاکرات مجلس

تضمین یا تداوم مشروعیت یک نظام، ممکن است از رهگذر انگیزه‌های درونی یا بیرونی انجام شود. انگیزه درونی می‌تواند از طریق نگرش مذهبی، انگیزش احساسی، باور عقلانی و نمود ارزش‌های متعالی، مانند اخلاق و زیبایی‌شناسی پدید آید و رهایی را در پذیرش نظام مورد نظر ببیند؛ اما انگیزه‌های بیرونی بیشتر از رهگذر عرف و قانون به دست می‌آید (ویر، ۱۳۷۴: ۳۸-۳۹). یک نظام به سه روش می‌تواند مشروعیت پیدا کند:

الف) به موجب سنت یعنی باور یا اعتقاد به مشروعیت آنچه همیشه وجود داشته است؛

ب) به موجب نگرش عاطفی، الگویی برای تقلید معتبر باشد؛

ج) به موجب استقرار قانون که خود این قانون می‌تواند به صورت تحمیلی یا اختیاری باشد؛

د) به موجب باور عقلانی به ارزش غائی نظام (همان، ۴۲).

مشروعیت آسمانی شاه که در همه رسانه‌ها با قوت تبلیغ می‌شد، نشانگر تمرکز بر مشروعیت سنتی بود. مشروعیت سنتی همیشه وجود داشته و چون نسل‌های گذشته آن را پذیرفته‌اند در گذر از تاریخ، تردیدناپذیر و مقدس شده است (هیوود، ۱۳۸۹: ۳۰۶). مشروعیت سنتی بیشتر از رهگذر انتساب به خدا، نمایندگی خدا و برخورداری از فره

ایزدی به دست می آید و مردم در ایجاد آن هیچ نقشی ندارند و چون جنبه ماورائی دارد، اثبات ناپذیر بوده و درخور ارزیابی نیست (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

نگاه انتقادی نشانگر آن است که نمایندگان مجلس از همین مفاهیم سنتی وام گرفتند تا از گفتمان سلطنت و مشروعیت الهی شاه دفاع کنند. آن‌ها همه آرمان‌ها، شعارها و نهادهای مشروطه را فراموش کردند تا با این موضع‌گیری‌های خود، در عمل، شاه را فراتر از انسان‌های معمولی و به مثابه یک ابرانسان که از پشتیبانی الهی برخوردار است و به دست او انتخاب و محافظت می‌شود، بشناسانند و بدین ترتیب گفتمان مشروطه را که مبتنی بر اراده ملت و حاکمیت قانون و متکی بر قرارداد اجتماعی، تفکیک قوا و آزادی‌های مدنی بود به حاشیه برانند.

کریم اهری، شاه را در هسته مرکزی گفتمانی قرار داد که همچون ظل‌الله در کنف حمایت خداست و اکثریت قریب به اتفاق ملت، پشتیبان او هستند. این مفهوم در زنجیره هم‌ارزی، با مفاهیم سنتی دیگری چون اسلام‌پناه، رهبر واقعی عالم تشیع، پیرو امام علی (ع) و پیامبر (ص) نشان می‌داد که ایدئولوژی حکومت پهلوی در صدد بهره‌برداری از نیروی مذهب در راستای مشروعیت‌بخشی به شاه است و این پیام را القا می‌کرد که شاه با از بین بردن رژیم ارباب‌رعیتی و از هم گسستن امتیازات طبقاتی پیشین، به طرز شگفت‌آوری با بهره‌گیری از تجربه‌های دنیای مدرن، ایران را در مسیر پیشرفت و غلبه بر عقب‌ماندگی قرار داده است. این اقدام، تلاشی آگاهانه برای مقابله با تحریکات روحانیت مبارز در آغاز دهه ۱۳۴۰ بود تا از رویارویی شاه با مذهب بکاهد. نمایندگان مجلس همچون ابزاری مشروعیت‌بخش، می‌کوشیدند تا ذهن‌های ایرانیان را به گونه‌ای هدایت کنند که محمدرضاشاه را شاهی عادل، توانمند و منجی ایرانیان، و سلطنت را مناسب‌ترین شیوه حکومت بنگرند.

در چنین گفتمانی طبیعی بود که اندکی پس از ترور، شورای عالی فرهنگ و هنر برخی از پژوهشگران برجسته کشور را مأمور کند تا در دفاع از اصل سلطنت و حقانیت آن مطلب بنویسند. به همین منظور یک رشته موضوعات مصوب شد که بسیاری از آن‌ها به مقوله تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن و نیز پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان و ... مربوط می‌شد (قائم‌مقامی، ۱۳۴۵: یک تا سه).

علیقلی اعتمادمقدم در چارچوب همین گفتمان به جست‌وجوی معنا و جایگاه شاه در شاهنامه برخاست و کوشید این پیام زبانی را به مخاطبانش القا کند که پادشاه، میانجی مردم و خداوند است و از نیروی یزدانی برخوردار است. علت برتری شاه بر دیگران داشتن فر یزدانی است که بدون آن پادشاهی ممکن نیست (اعتمادمقدم، ۱۳۴۶: ۱)؛ پس از او محمدعلی امام شوشتری مدعی شد، در تاریخ ایران شاهنشاه سیمایی آسمانی دارد و ازسوی خدا برای پیشبرد فرهنگ و تمدن بر مردم گمارده می‌شود و پادشاهان پیش‌برندگان فرهنگ و تمدن هستند (امام شوشتری، ۱۳۵۰: ۲).

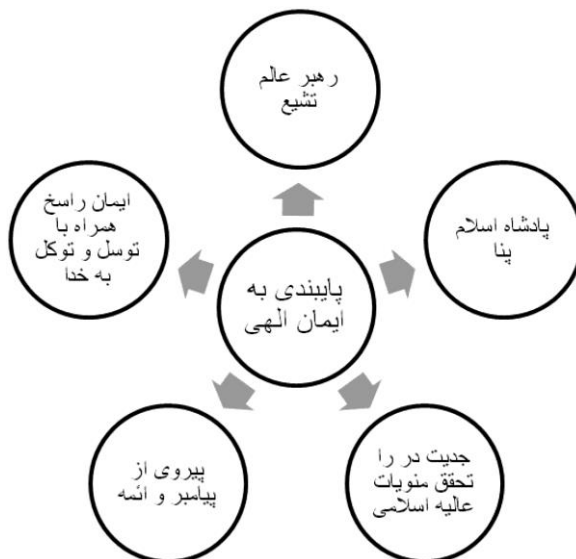
ناصرالدین شاه‌حسینی هم با نگارش کتابی موسوم به «پیوند شاه و مردم» جایگاه شاه را ترسیم کرد. وی با استفاده از آیات و روایات و نیز با استناد به سیاست‌نامه‌ها، اندرزنامه‌ها و مورخان ایرانی کوشید وجوب اطاعت از سلطان را اثبات کند (شاه‌حسینی، ۱۳۵۱: ۷۴-۸۶). علیرضا شاپورشهبازی، مقام شاه در تاریخ ایران را برگزیده برگزیدگان و شایسته‌ترین حکمران و مجری عدالت معنا کرد و شاهنشاهی را میراث مقدس گذشتگان ما و نشانه آراستگی کارنامه این مرزوبوم و معنای فلسفه زندگی نسل‌های مختلف مردم این آب و خاک دانست (شاپورشهبازی، ۱۳۵۱: ۱-۲).

پس از او ذبیح‌الله صفا کتاب «تاریخ شاهنشاهی و مقام معنوی آن» را نگاشت و کوشید تا گفتمان سلطنت را در پیوند با عنصرهایی چون تقدس نظام شاهنشاهی ایران، دیرینگی آن و همچنین پیوند روحی و عاطفی ایرانیان با پادشاه به‌عنوان رهبری دینی و دنیایی مفصل‌بندی کند و از آن مجموعه‌ای معنادار با کارکرد اجتماعی و سیاسی بیافریند (صفا، ۱۳۵۴: ۱). او با بیان نزدیکی سنت‌های شیعی با روح ملی ایرانیان می‌نویسد، پس از غیبت امام‌عصر (ع) پادشاهان شیعه ایران نه تنها ریاست ظاهری و سیاسی را برعهده گرفتند، بلکه در مقام اولی‌الامر باقی ماندند که اطاعت از آنان از نظر شرعی لازم بود (همان، ۳۱).

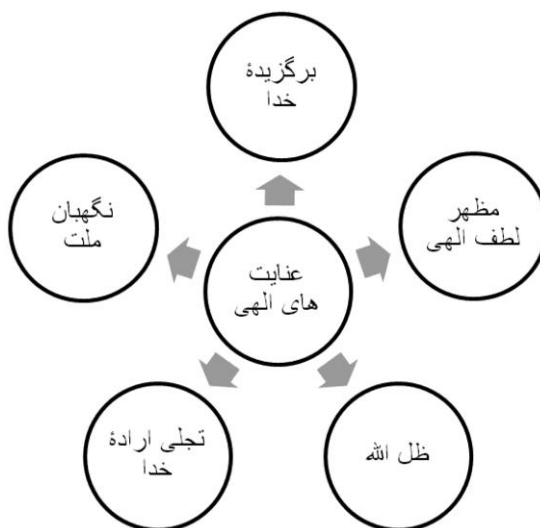
دکتر عنایت‌الله رضا نیز با نگارش کتابی با عنوان «پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان» نظام شاهنشاهی را عامل مترقی و پیش‌برنده تاریخ ایران دانست و مدعی شد هرگاه نظام شاهنشاهی قوام یافته است، اقتصاد، صنعت و رشته‌های گوناگون دانش و هنر نیز راه ترقی و پیشرفت را پیموده است (رضا، ۱۳۵۵: ۳۴). عنصرهای اصلی این

گفتمان براساس متن مذاکرات مجلس و با استفاده از تعبیرهای به کار رفته در آن در جدول‌های زیر به نمایش درآمده است:

۱- پایبندی شاه به ایمان الهی در تعبیرهای گفتمانی متن مذاکرات مجلس



۲- عنایت‌های الهی شاه در تعبیرهای گفتمانی متن مذاکرات مجلس



ج) بازتعریف جایگاه شاه

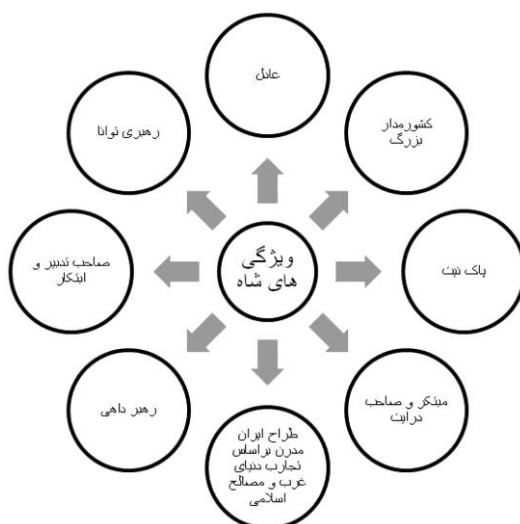
پس از کودتای ۲۸ مرداد، حکومت پهلوی نیازمند تعریف مجددی از مفهوم شاه در چهارچوب یک گفتمان جدید بود. شاهی که نه تنها رهبر و مدیر سیاسی و اجرائی کشور، بلکه سخنگوی منافع ملی و منادی ترقی خواهی و پرچمدار اعتلای کشور و نماد عزت و اقتدار ایرانیان باشد. گفتمان شاه‌گرایی، هم به عظمت باستانی سلطنت می‌اندیشید و هم خود را با وضعیت دنیای جدید انطباق می‌داد؛ بنابراین در مقام مقایسه، هم رضاشاه و هم محمدرضاشاه را با پادشاهان بزرگ عهد هخامنشی و ساسانی و نیز زمامداران بزرگ معاصر جهان قیاس می‌کرد؛ اما برای اینکه عظمت شاه و بزرگی مقام او بیشتر آشکار شود، وی را در برابر یک «غیر»، یعنی شاهان قاجار قرار می‌داد تا در این تضاد گفتمانی، سیمای شاهان پهلوی بهتر نمایانده شود؛ بنابراین در این گفتمان، تصویر شاه هرگز یادآور آن چهره ناپسندی نبود که مشروطه‌خواهان با آن درافتادند؛ بلکه شاه پیشوا و رهبر معنوی ملتی بود که با تک‌تک اعضای آن پیوند روحی و عاطفی داشت.

از این رو گفتمان مشروطه‌خواهی می‌توانست در حاشیه آن معنادهی و به یکی از عناصر گفتمانی آن تبدیل شود؛ به همین دلیل نمایندگان مجلس بر اندیشه‌های مترقیانه شاه، نقش قاطعانه او در گسستن نظام ارباب-رعیتی، استقرار نظم و امنیت، ایجاد رفاه اقتصادی و ... تأکید کردند و در رسانه‌های جمعی نیز بر نمادهایی چون «انقلاب شاه و مردم»، «انقلاب سفید»، «عصر پهلوی»، «به سوی تمدن بزرگ» و ... تأکید می‌شد و حکومت پهلوی را مظهر ترقی خواهی و رشد شتابان اقتصادی و پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معیشتی ایرانیان می‌دانستند (کاتم، ۱۳۷۱: ۴۱۴) و می‌کوشیدند شاه را با مأموریتی الهی و متعلق به ملت ایران بشناسانند و با تعبیری چون «شاهنشاه»، «آریامهر»، «خورشید آریائی»، «خدایگان» و برگزاری جشن‌های تاجگذاری، ساخت مجسمه‌های متعدد از او و پدرش و نصب آن در میدان‌های اصلی شهرها، رواج کیش شخصیت و سرانجام تغییر تقویم بر بنیاد نظام شاهنشاهی نمونه‌هایی از جهت‌گیری‌های آن‌هاست.

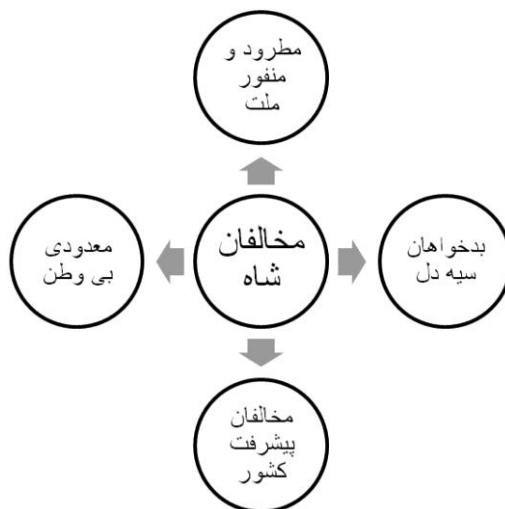
به همین دلیل در ماده واحده مصوب مجلس، اقدام دو سرباز فدایی شاه، برای جانبازی و فداکاری در راه «وطن» تحسین شد. پیام کلیدی این گفتمان این بود که شاه، دقیقاً معادل

مفهوم کشور معنا شد؛ زیرا جانبازی و فداکاری آن‌ها نه در راه حفظ جان شاه، بلکه در راه حفظ و صیانت از کشور تقدیر و تحسین شد. عناصر اصلی این گفتمان در جدول‌های زیر به نمایش درآمده است:

۱- ویژگی‌های شاه در تعبیرهای گفتمانی متن مذاکرات مجلس



۲- مخالفان شاه در تعبیرهای گفتمانی متن مذاکرات مجلس



نتیجه

از دیدگاه تحلیل انتقادی گفتمانی، نکته شگفت‌آور در مواضع و مصوبات نمایندگان مجلس این است که آن‌ها هرگز بر سنت‌های دموکراتیک و قانون اساسی و نظام مشروطه و نهادهای آن تأکید نمی‌کردند و عامدانه قصد نداشتند عملکرد شاه را از زاویه‌ای که او هرگز کارنامه پذیرفته‌شده‌ای نداشت، بنگرند. ثمره این تلاش‌ها چشم فروستن بر دستاوردهای فکری، سیاسی و اجتماعی ملتی بود که با انقلاب مشروطه از ستیغ سستبر شاهنشاهی گذر کرده بود. مشروطیت، جایگاه شاه را از ظل‌اللهی و نماینده خداوند به یک انسان تشریفاتی و معمولی تبدیل کرد که باید تنها سلطنت کند نه حکومت. مشروطیت حق پادشاهی را نه همچون موهبت الهی، بلکه مبتنی بر اراده ملت قرار داد؛ یعنی مبنای مشروعیت حکمرانان را از پدیده‌ای آسمانی و موروثی و خاندانی به زمین آورد و آن را بر بنیاد قرارداد اجتماعی و مشارکت عمومی و برخاسته از اراده ملت استوار ساخت

مشروطیت، قدرت متمرکز و مطلقه شاه را در درون نهادهای دموکراتیک توزیع کرد و تفکیک و تقسیم قوا و آزادی‌های مدنی را در ساخت‌های گوناگون به ارمغان آورد و این آرمان، چند دهه بعد در دوره نهضت ملی بار دیگر اجرا شد؛ اما گفتمان شاه‌گرایانه دوره پهلوی در تضاد کامل با این گفتمان قرار داشت و این همان ایدئولوژی پنهان در مذاکرات و مصوبات مجلس بود که در همه اجزای نظام سیاسی و اجتماعی و در همه سطوح و لایه‌ها و به‌ویژه در آثار تاریخ‌نگارانه با قوت تبلیغ می‌شد و می‌کوشید نوع نگاه ایرانیان به واقعیت‌های تاریخی را تغییر دهد، پیام‌های زبانی متفاوتی عرضه کند، نظام معنایی متفاوتی شکل دهد، ذهنیت و هویت ایرانیان را متناسب با کارکردهای اجتماعی این گفتمان دگرگون سازد و گفتمان سلطنت را باز تولید کند.

منابع

- اعتمادمقدم، علیقلی (۱۳۴۶). **پادشاهی و پادشاهان از دیده ایرانیان بر بنیاد شاهنامه فردوسی**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۵۰). **تاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران**، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- بارت، رولان (۱۳۸۷). **درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها**. ترجمه محمد راغب. تهران: فرهنگ صبا.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶). **آموزش دانش سیاسی**. تهران: نگاه معاصر.
- پهلوی، محمدرضا (۲۵۳۵). **مأموریت برای وطنم**. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۵۶). **به سوی تمدن بزرگ**. تهران: طهوری.
- _____ (۱۳۷۱). **پاسخ به تاریخ تهران**. حسین ابوتراییان. تهران: مترجم.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۵۵). **پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان**. شورای عالی فرهنگ و هنر.
- روحانی، حمید (بی‌تا). **بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی**. چ ۱۱. تهران: راه امام.
- سنگوی، رامش (بی‌تا). **آریامهر شاهنشاه ایران**. تهران: بی‌تا.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۵۱). **شاهنشاهان و سنت‌های ایرانیان**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- شاه‌حسینی، ناصرالدین (۱۳۵۱). **پیوند شاه و مردم**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۴). **تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن**. شورای عالی فرهنگ و هنر.
- صلح‌جو، علی (۱۳۷۷). **گفتمان و ترجمه**. تهران: مرکز.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰). **گفتمان و جامعه**. تهران: نشر نی.

- فردوست، حسین (۱۳۷۱). **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**. ج ۱. تهران: اطلاعات.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۴) **ایران امروز**. تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). **ناسیونالیسم در ایران**. ترجمه احمد تدین. تهران: کویر.
- گل‌آقا، فردوس (۱۳۸۵). **تحلیل گفتمان انتقادی**. تهران: علمی و فرهنگی.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۲). **تاریخ سیاسی معاصر ایران**. ج ۲. قم: اسلامی.
- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۶). «کودتای ۲۸ مرداد و تغییر در نظام سیاسی و فکری ایرانیان». **مجله علمی و پژوهشی علوم انسانی**. س ۱۷. ش ۶۶. دانشگاه الزهراء.
- میرخلف‌زاده، حسین (۱۳۵۵). «سیری در تاریخ شاهنشاهی ایران از منشور کوروش تا منشور شاهنشاهی آریامهر». تهران: اقبال.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۳). **تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)**. ج ۱. تهران: رسا.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴). **اقتصاد و جامعه: مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی اقتصادی، جامعه‌شناسی سیاسی**. ترجمه عباس منوچهری و دیگران. تهران: مولی.
- ون‌دایک، تئون ای (۱۳۸۲). **مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی**. ترجمه پیروز ایزدی و دیگران. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- هوارث، دیوید (۱۳۷۸). **نظریه گفتمان، روش و نظریه در علوم سیاسی**. ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی. تهران: مطالعات راهبردی.
- هیوود، اندرو (۱۳۸۹). **سیاست**. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: نشر نی.
- یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۸۷). **گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی**. تهران: هرمس.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۹۱). **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

روزنامه‌ها

- **روزنامه اطلاعات**. «نزاع بین سرباز وظیفه و سرباز پیمانی گارد». ۱۳۴۴/۱/۲۱.
- _____ «دیروز در کاخ مرمر حادثه سوئی وقوع یافت و ۳ نفر کشته شدند، تحقیقات درباره حادثه ادامه دارد». ۱۳۴۴/۱/۲۲. ص ۱
- _____ «احساسات مردم درباره حادثه کاخ مرمر». ۱۳۴۴/۱/۲۳.
- _____ «سلامت وجود شاهنشاه». ۱۳۴۴/۱/۲۵.
- _____ «شاه چه کرده؟». ۱۳۴۴/۱/۲۵.
- _____ «وجود شاهنشاه یک موهبت الهی برای ملت ایران است». ۱۳۴۴/۱/۲۵.
- _____ ۱۳۴۴/۱/۲۵.
- _____ «جریان واقعی کاخ مرمر». ۱۳۴۴/۱/۲۶.
- _____ «استواران شهید واقعه کاخ مرمر». شنبه ۱۳۴۴/۱/۲۸.
- _____ «قهرمانان واقعه کاخ چگونه شهید شدند؟». یکشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۴۴.
- _____ «خانواده استواران شهید به حضور شاهنشاه رسیدند». سه‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۳۱.
- _____ «تا سن قانونی ولیعهد، شورای سلطنت تشکیل می‌شود». پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۲.
- _____ پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۲.
- _____ مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی. دوره ۲۱. جلسه ۱۶۸، ۲۲ فروردین ۱۳۴۴.
- _____ دوره ۲۱. جلسه ۱۷۲. ۲ اردیبهشت ۱۳۴۴.
- _____ دوره ۲۱. جلسه ۱۶۹. ۲۶ فروردین ۱۳۴۴.
- _____ دوره ۲۱. جلسه ۱۷۱. ۳۱ فروردین ۱۳۴۴.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

صفین در تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید

علی ناظمیان فرد^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

چکیده

رویداد صفین به‌مثابه یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های فراروی حکومت امام‌علی (ع)، از دیرباز موضوع تأملات مورخان و تاریخ‌پژوهان بوده است. این واقعه که در زمره «فتن» شمرده شده، در تاریخ‌نگاری اسلامی -به‌ویژه مکتب شام و عراق- بازتاب‌هایی متفاوت داشته است. چگونگی رویکرد ابن ابی‌الحدید به این حادثه و کاوش او دربارهٔ زمینه‌ها و فرایند آن، اصلی‌ترین پرسشی است که این مقاله می‌کوشد با تکیه بر شرح نهج‌البلاغه و رجوع به سایر منابع تاریخی برای تأیید و تطبیق مدعیات ابن ابی‌الحدید، به آن پاسخ دهد.

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که ابن ابی‌الحدید، انگشت اتهام را متوجه معاویه کرده و او را عامل بحران در روابط شام و عراق به‌شمار آورده است. او حتی در یک موضع‌گیری ایدئولوژیک، معاویه را به‌سبب

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد؛ nazemian@um.ac.ir

تمرد از فرمان امام مسلمین و به‌هدر دادن خون مسلمانان، زندیقی و مخلد
در آتش می‌داند.

واژگان کلیدی: امام علی (ع)، معاویه، ابن ابی‌الحدید، تمرد، صفین،
حکمت

مقدمه

پیکار صفین با پیامدهای ویرانگر و تفرقه‌برانگیز در میان امت اسلامی، از رویدادهای کثیرالاضلاعی است که در تاریخ اسلام همواره در کانون توجه تاریخ‌نگاران و تاریخ‌پژوهان بوده است. در کنار منابع بسیاری نظیر «تاریخ الرسل والملوکی»، «وقعه‌الصفین»، کتاب «الفتوح و اخبار الطوال» که هر کدام کوشیده‌اند تا بر زوایا و خفایای این حادثه پرتوافشانی کنند و به اتکاء راویان خود، شرح جامعی از آن واقعه نشان دهند، روایت ابن ابی‌الحدید که در ضمن شرح خطبه‌های نهج‌البلاغه آمده، شایان توجه و دقت نظر است.

ابن ابی‌الحدید کوشیده است تا در شرح خود بر نهج‌البلاغه، برخلاف تاریخ‌نگارانی که به شیوه «حول‌نگاری» به ثبت و ضبط حوادث، براساس ترتیب زمانی اقدام کرده‌اند، با شیوه «موضوع‌محوری»، به تلمیحات تاریخی، خطبه‌ها و زمینه‌های آن‌ها توجه کند و با تکیه بر راویان و مشایخ خود و نیز منابعی که در کتابخانه‌های بزرگ بغداد در اختیار داشته است، رویدادهای عصر خلافت امام علی (ع) را به دقت بررسی و وجه تاریخی اثر خود را در کنار وجوه ادبی، کلامی و حدیثی آن پررنگ کند.

از آنجا که ابن ابی‌الحدید مدت‌ها سرپرستی کتابخانه‌های بغداد را برعهده داشت، در وجه تاریخی شرح خود بر نهج‌البلاغه به منابع فراوانی مراجعه کرده است که برخی از آن‌ها در یورش ویرانگر مغولان به سرزمین‌های اسلامی ازین رفته‌اند؛ ازین رو شرح نهج‌البلاغه او یکی از معدود واسطه‌های انتقال داده‌های آن منابع، به ادوار بعد به‌شمار می‌آید و به‌همین دلیل از اعتبار تاریخی ویژه‌ای برخوردار است (واسعی، ۱۳۸۶: ۴۳)؛ چنان که بهره‌برداری او از ۲۲۳ منبع از ۱۴۳ مؤلف، این ادعا را تأیید می‌کند (ر.ک: الربیعی، ۱۴۰۷: ۱۲۷-۲۶۱).

بازتاب صفین، زمینه‌ها، فرایندها و پیامدهای آن در تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید، در قیاس با دیگر منابع تاریخی، از همسویی و انطباق و در مواردی خاص، از جلوه‌ای متفاوت برخوردار است که در وجه اخیر، او با تکیه بر عنصر عقل و توسل به شیوه جدل (روش مختار اهل اعتزال برای اثبات عقاید خود) می‌کوشد تا در تبیین عقاید کلامی و رویدادهای تاریخی از آن بهره‌جوید که مصداق‌های آن در ادامه ذکر خواهد شد.

در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی در باب ابن ابی‌الحدید و تاریخ‌نگاری او صورت گرفته که هر کدام به‌سهم خود بر این موضوع پرتوافشانی کرده‌اند و از آن‌میان می‌توان به کتاب «العذیق النضید بمصادر ابن ابی‌الحدید»، نوشته احمدالریعی و «موارد ابن ابی‌الحدید فی کتابه شرح نهج‌البلاغه»، اثر یحیی رمزی محسن و «تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید»، نوشته فاطمه سرخیل و مقاله «روش‌شناسی تاریخی ابن ابی‌الحدید»، نوشته محمود حیدری آقایی و نیز «تسامح ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج‌البلاغه به قلم علی‌اکبر عباسی اشاره کرد؛ گرچه در آثار یادشده، از حیات ابن ابی‌الحدید و تاریخ‌نگاری او سخن گفته شده، اما به‌واقع صفین توجه نشده است؛ از این‌رو مقاله حاضر می‌کوشد با نگاهی متفاوت، رویداد صفین را در تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید بررسی کند.

۱. ابن ابی‌الحدید

۱-۱. زیست‌نامه

عزالدین ابوحامد، عبدالحمید بن ابی‌الحدید مدائنی که از بزرگان معتزلی به‌شمار می‌آید، در سال ۵۸۶ ق در مدائن به دنیا آمد و در همان‌جا رشد کرد (ابن خلکان، ۱۳۹۷: ۵/۳۹۲؛ ابن شاکر الکتبی، ۱۴۰۰: ۲۰/۱۱۲). دوره جوانی‌اش در مدائن به تحصیل دانش گذشت. پدرش نخستین معلم او بود که به او ادب و حدیث آموخت (الریعی، ۱۴۰۷: ۷۰؛ واسعی، ۱۳۸۶: ۲۵)؛ افزون‌بر این ابن ابی‌الحدید از محضر دانشمندان زمان خود که همه شافعی، حنبلی، حنفی و علوی بودند، نیز بسیار بهره برد. او در نظامیه بغداد بر مبنای مذهب شافعی که تنها مذهب پذیرفته‌شده آنجا بود، درس آموخت و برای استفاده از محضر استادان مذاهب دیگر در مدارس ویژه خودشان حضور می‌یافت؛ اما دیدارهای علمی او با علویان

در منازل آن‌ها انجام می‌گرفت (الرابعی، ۱۴۰۷: ۷۰). اصلی‌ترین استادان شافعی مذهبی که ابن‌ابی‌الحدید در نزد آن‌ها شاگردی کرده و در شرح نهج‌البلاغه، سخن خود را به قول آن‌ها مستند کرده است، یکی ابو‌حفص عمر بن عبدالله دباس بغدادی است که در آغاز حنبلی بود و سپس به مذهب شافعی روی آورد و دیگری ضیاء‌الدین ابوالحمد عبدالوهاب بن علی بن سکینه بغدادی است که در نقل اخبار و روایات به این دو متکی است (ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۵ / ۷۰-۷۱). استاد دیگر شافعی او ابوالخیر مصدق بن شیب و اسطی است که در صحت انتساب خطبه شقشقیه به امام علی (ع) از او یاد کرده است (همان، ۱ / ۱۵۸)؛ همچنین استادانی علوی که بر او تاثیر گذاشتند و ابن‌ابی‌الحدید در جای‌جای اثر خود از آن‌ها یاد کرده، ابو‌جعفر یحیی بن محمد بن ابی‌زید حسنی بصری نقیب و ابومحمد قریش بن سبیع بن مهنا علوی مدنی و نیز شمس‌الدین فخار موسوی است (همان، ۱۵۷ / ۹ و ۱۶۶ و ۴۱ / ۱).

شاهکار او «شرح نهج‌البلاغه» مشتمل بر تفسیر کلام امام علی (ع)، ادب، فقه، اخلاق، تاریخ، سیره، انساب، امثال و فرهنگ عامه عرب است. این کتاب به‌سان دایره‌المعارف ارزنده‌ای است که به درخواست ابن‌علقمی، وزیر شیعی مستعصم عباسی، نوشته شد و ابن‌ابی‌الحدید در تألیف آن گوشه‌چشمی به ابن‌علقمی شیعی و گوشه‌چشمی هم به مستعصم شافعی داشت و کوشید نوعی تعادل میان آن‌ها برقرار کند (الرابعی، ۱۴۰۷: ۶۵).

دوره هفتادساله زندگی ابن‌ابی‌الحدید (۵۸۶-۶۵۶) مصادف با رویدادهای بزرگ سیاسی و فرهنگی در عراق بود که پایان آن با آشوب‌ها و اضطراب‌های سیاسی و اجتماعی همراه شد. در این دوران، ابن‌ابی‌الحدید با چهار تن از خلفای عباسی، به نام‌های: الناصر لدین‌الله (۵۷۵-۶۲۲)، الظاهر بأم‌الله (۶۲۲-۶۲۳)، المستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰) و المستعصم بالله (۶۴۰-۶۵۶) معاصر و شاهد حوادث ایام حکمرانی آن‌ها بود که چگونه خلافت عباسی به‌دست مغولان منقرض شد و با اشغال بغداد، هزاران نفر از دم تیغ آن‌ها گذشتند و خلیفه نیز به‌دست آن‌ها لگدمال و خفه شد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۳ / ۶۶۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۰: ۱۳ / ۲۰۱).

ابن ابی‌الحدید با جایگاه و مرتبت علمی خود در دستگاه عباسیان از قدر و منزلت والایی برخوردار بود و بارها عهده‌دار مسئولیت‌های اداری و دیوانی شد. او مدتی کاتب دارالتشرفات (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۶/۲۷۶)، کاتب دارالخلافه، ناظر مالی ولایت حله، ناظر بیمارستان عضدی و متولی نظارت بر خزائن کتاب در بغداد بود (الربیع، ۱۴۰۷: ۸۲-۸۳؛ واسعی، ۱۳۸۶: ۲۸).

دربارهٔ زمان مرگ او اتفاق‌نظر وجود ندارد. برخی آن را سال ۶۵۵ دانسته‌اند (ابن خلکان، ۱۳۹۷: ۵/۳۹۲؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۰: ۱۳/۲۳۳؛ حاجی‌خلیفه، بی‌تا، ۲/۹۷۷)؛ اما ذهبی می‌گوید که او در پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۵۵ (پنج ماه پس از سقوط بغداد) وفات یافت (ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۳/۲۷۵). شاید نظر اخیر، درست‌تر باشد؛ زیرا ابن‌فوطی که خود در بغداد می‌زیست و در روز سقوط این شهر به دست مغولان اسیر و پس از رهایی، عهده‌دار مسئولیت کتابخانهٔ مدرسهٔ مستنصریه شد (ابن‌کثیر، ۱۴۱۰: ۱۴/۱۲۲) به زنده بودن او پس از سقوط بغداد تا جمادی‌الآخر سال ۶۵۶ گواهی داده است (ابن‌فوطی، ۱۴۲۴: ۲۴۱)؛ همچنین گزارش‌هایی در دست است که او پس از اشغال بغداد به دست هولاکو، به اعدام محکوم شد؛ اما با شفاعت ابن‌علقمی و وساطت خواجه‌نصیرالدین طوسی از مرگ رهایی یافت (نخجوانی، ۱۳۷۵: ۳۹۵). دربارهٔ مذهب او نظرات مختلفی وجود دارد. برخی او را معتزلی (الصفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴۶)، برخی شیعهٔ غالی (ابن‌کثیر، ۱۴۱۰: ۱۳/۲۳۳) و گروهی معتزلی شیعی (الصنعانی، ۱۴۲۰: ۲/۳۴۰) نامیده‌اند؛ اما با وجود قرائنی می‌توان او را از نظر فقهی، شافعی مذهب خواند؛ هرچند او در مدائن که بیشتر ساکنان آن از شیعیان امامی مذهب بودند، به دنیا آمد (حموی، ۱۳۹۹: ۵/۷۵)؛ اما در همین شهر شیعی، خانواده‌هایی نظیر خانواده ابن ابی‌الحدید، بر مذهب شافعی بودند؛ از آنجا که پدر عزالدین و دو تن از برادرانش از مذهب شافعی پیروی می‌کردند و نیز او و پدرش از دانش‌آموختگان نظامیه بغداد بودند که تنها، فقه شافعی در آنجا تدریس می‌شد، این گمان تقویت می‌شود که ابن ابی‌الحدید نیز همچون پدر و برادرانش شافعی مذهب بوده است؛ دیگر اینکه معمولاً انسان‌ها بر دین آباء و اجداد خود متولد می‌شوند و به جز افراد نادر، این حکم کلی بر همهٔ مردم اطلاق می‌شود و از آنجا که ابن ابی‌الحدید در یک خانوادهٔ شافعی متولد شد و پیش از

ورود به مدارس و مکاتب آن روزگار، در محضر پدر شافعی مذهبش شاگردی کرد، طبیعی است که او هم شافعی بوده باشد.

به تدریج با آشنایی با مکتب اعتزال و شاگردی در محضر استادانی، نظیر شیخ ابویعقوب لمغانی معتزلی به اندیشه معتزله گرایش یافت (رمزی محسن، ۱۴۳۶: ۵۴). او در اعتقادات اعتزالی خود به معتزله بغداد تمایل داشت که به تفضیل امام‌علی (ع) بر سایر خلفا قائل بودند و این نکته را ابن‌ابی‌الحدید، آشکارا اظهار می‌دارد که روش بزرگان ما در تفضیل علی (ع) است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱/۱۷)؛ هر چند او به دلیل مصلحتی که مقتضای تکلیفش بوده است، در آغاز مقدمه خود بر شرح نهج‌البلاغه، خداوند را به‌خاطر تقدم مفضول (خلفای سه‌گانه) بر افضل (امام‌علی ع) سپاس می‌گزارد (همان، ۱/۱۳).

۲-۱. تاریخ‌نگاری

شناخت تاریخ‌نگاری هر مورخ، در گرو فهم تاریخ‌نگری اوست؛ از آنجا که ابن‌ابی‌الحدید، انسانی موحد بود، نگاه او به آغاز، غایت و ماهیت تاریخ، متأثر از بینش توحیدی اوست؛ براساس اعتقاد موحدین، خداوند با آفرینش و انتخاب انسان، نقطه‌عطفی را در آغاز تاریخ بشر رقم زد و سیر تاریخ نیز شکل گسترده همان حوادثی است که به هنگام آفرینش او، با پدید آمدن دو جبهه خیر و شر رخ داد. ابن‌ابی‌الحدید، سیر تاریخ را از مبدأ تا معاد در نظر دارد و آن را فاصله بین آغاز تا انجام هستی می‌داند و به‌نوعی پایبندی خود را به فلسفه خطی تاریخ نشان می‌دهد و معتقد است که تاریخ، جلوه‌گاه مشیت الهی است؛ اما او چون از نظر فکری، انسانی عقل‌گراست، با دوری از اندیشه جبرگرایی اشاعره، تاریخ را دارای مسیری تکاملی و غایتی سعادت‌بخش می‌داند و نقش انسان را در چگونگی رقم خوردن آن از نظر دور نمی‌دارد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۸۹/۹). به‌طور کلی او چون از بینش معتزلی برخوردار است و همچون اشاعره به جبر قائل نیست، انسان را در بستر تاریخ، موجودی منفعل نمی‌شمارد (مفتخری و سرخیل، ۱۳۸۸: ۴۶) و او را در تعیین سرنوشت خویش دخیل می‌داند.

ابن ابی‌الحدید براساس روش مورخان مسلمان، به ثبت سلسلهٔ روایان سند وفادار مانده و در بررسی‌های سندی خود، در جرح و نقد افراد راوی، از عبارات و ارزشیابی‌های معمول علمای رجال در توثیق و تضعیف روایان استفاده می‌کند و از آن‌ها با الفاظ ثقه، کذاب، فاضل و عادل یاد می‌کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۲۹۹، ۱۳/۲۹-۳۰، ۶/۲۸۵). او اغلب برای رسیدن به روایت صحیح، ابتدا شخصیت روایان را بررسی می‌کند تا به وثاقت آن‌ها نائل شود و از این راه به گزینش روایت صحیح دست یابد (مفتخری و سرخیل، ۱۳۸۸: ۵۱).

یکی دیگر از شیوه‌های ابن ابی‌الحدید در نقل روایات تاریخی و داوری نهایی دربارهٔ آن‌ها، ذکر آراء مؤرخان و محدثان در کنار یکدیگر است و در نهایت، رأی مختار خود را عرضه می‌کند (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱/۲۲). او در پذیرش، ردّ و یا نقد خبر، به شیوهٔ اهل حدیث عمل می‌کند تا میزان ارزش و اعتبار آن را روشن سازد؛ به‌همین سبب او در مواضع مختلف از تعبیری چون خبر واحد، خبر صحیح، خبر متواتر، خبر مشهور و مستفیض استفاده می‌کند تا شناخت بهتری از آن‌ها برای مستندسازی نشان دهد (همان: ۱۴/۳۵۳ و ۲۰/۲۸۳ و ۹/۲۰۱ و ۱۰/۲۸۹ و ۱۶/۱).

۲. تنش در روابط امام علی (ع) و معاویه

امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت، با جدیت تمام به انجام اصلاحات و احیای سیرهٔ رسول‌الله (ص) همت گماشت. نخستین اقدام او در حوزهٔ سیاسی، پاک‌سازی ساختار قدرت و حاکمیت از وجود عناصر ناشایست و بی‌کفایتی بود که پیش‌ازین به قدرت و ثروت دست یافته و امارت مسلمین را شبیه به حکومت پادشاهان ایران و روم کرده بودند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۱/۴۷). شیوهٔ زمامداری معاویه چنان نبود که با سیرهٔ علوی در تناسب و سازگاری باشد. او با منش اشرافی خود از سوی برخی از فقیهان آن روزگار ملامت شد (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۲/۲۳۶-۲۳۷). او راغب بود تا به شیوهٔ سلاطین، حکمرانی کند (جاحظ، ۱۴۱۱: ۲/۲۳۲) و به‌دلیل همین منش بود که کسانی به او به‌عنوان پادشاه سلام می‌کردند (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۲/۲۱۷).

بدیهی است چنین شیوه‌ای برای امام علی (ع) که سیاست خود را از همان آغاز بر احیای سیره رسول (ص) و اقامه عدل و رفع تبعیض بنا نهاده بود، نه تنها هیچ توجیهی نداشت که حفظ چنین استانداردها کسر امنشی در ساختار خلافت اسلامی به منزله سازش با نماد اشرافیت و عصبیت قبیله‌ای و نیز مشروعیت بخشی به منش و روش او محسوب می‌شد (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۱۹۰)؛ از این رو بی‌ملاحظه فرمان برکناری او را صادر کرد و از عبدالله بن عباس خواست تا مسئولیت استانداری شام را برعهده گیرد؛ اما ابن عباس با این استدلال که ممکن است معاویه او را به گروگان بگیرد و از این طریق بر امام فشار وارد کند، از قبول این پیشنهاد عذرخواهی کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۴ / ۴۴۰). گزینه دوم برای امام، سهل بن حنیف بود که این مسئولیت به او واگذار شد؛ اما در میانه راه در منطقه تبوک، سپاهیان معاویه راه را بر او بستند و نماینده امام را مجبور به بازگشت به مدینه کردند (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳ / ۲۰۱).

به گفته ابن‌ابی‌الحدید از همان آغاز، کسانی به امام، توصیه و نصیحت کردند تا عزل معاویه را به تأخیر اندازد و این سیاست را بعد از تثبیت اوضاع دنبال کند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱ / ۱۷۵ و نیز ر.ک. ابن جوزی، ۱۳۱۲: ۵ / ۷۱)؛ اما او حاضر به پذیرش این رأی نشد و آن را تساهل در دین و زبونی در اجرای امور خواند (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲ / ۳۵۵) و در پاسخ به ابن عباس که از او تقاضای خویشتن‌داری و مدارا کرده بود، فرمود: «افراد نالایق را برکنار می‌کنم و اگر حاضر به تمکین نشدند، بر آن‌ها شمشیر می‌کشم» (طبری، ۱۹۶۷: ۴ / ۴۴۰). بر خلاف دینوری که می‌گوید: «معاویه به محض دریافت خبر قتل عثمان به خونخواهی او مصمم شد (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۵۵)، ابن‌ابی‌الحدید، زمان تمرّد والی شام در برابر حاکمیت امام علی (ع) را پس از سفارت جریر بن عبدالله بجلی می‌داند و خونخواهی عثمان را بهانه‌ای برای عصیان او می‌شمارد تا شامیان را به مقابله با آن حضرت بکشاند. او می‌افزاید که معاویه پس از دریافت حکم عزل خود، شامیان را به مسجد فراخواند تا آن‌ها را در جریان امر قرار دهد. او در خطابه خود تصریح کرد که «من خلیفه عمر بن خطاب و عثمان بن عفان بر این سرزمینم و اینک، خون خواه خلیفه‌ای هستم که مظلومانه کشته شده است» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۳ / ۵۷).

معاویه با این ترفند توانست به تحریک احساسات توده‌های شامی توفیق یابد و آن‌ها را در حمایت از خود در برابر امام علی (ع) بسیج کند؛ به دنبال سخنان تحریک‌آمیز او بود که توده‌های هیجان‌زده، بی‌درنگ حمایت خود را از معاویه در انتقام از خون عثمان اعلام کردند و به او اطمینان‌خاطر دادند که در این راه از جان و مال خویش خواهند گذشت (همان‌جا).

ابن ابی‌الحدید همسو با دیگر مورخان می‌گوید که معاویه در این مقطع برای مقابله با امام، به استخدام عمرو بن عاص سخت‌محتاج شد تا از موقع‌شناسی و هوشمندی سیاسی او در جهت تشویش اذهان عمومی علیه امام و تحریک عواطف توده‌ها در یاری و همراهی با حاکمیت شام بهره‌برداری کند (همان، ۲/ ۳۰۰؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/ ۱۱۵؛ منقری، ۱۳۸۲: ۳۴). پیمانی که میان آن‌ها در بیت‌المقدس منعقد و در آن بر مفهوم تناصر تأکید شد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴/ ۱۹۱-۱۹۲) گویای یک معامله سیاسی بود که در آن عمرو متعهد شد تا معاویه را در عبور از وضعیت موجود یاری دهد و در عوض، معاویه نیز قول داد که پس از رسیدن به پیروزی، فرمانروایی مصر را به عمرو بن عاص واگذار کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/ ۳۰۲).

ارزیابی ابن ابی‌الحدید این است که معاویه نه تنها از پذیرش حکم عزل خود امتناع ورزید، بلکه با ادعای خونخواهی عثمان و طرح این اتهام که قاتلان خلیفه در جناح امام علی (ع) جای دارند، کوشید تا جبهه جدیدی را فراروی آن حضرت بگشاید؛ به همین منظور او از یک سو با جذب عمرو بن عاص و شرح‌بیل بن سمط کندی جهت انتشار اتهام مشارکت امام در قتل عثمان کوشید تا افکار و عواطف توده‌های شامی را علیه امام بشوراند و آن‌ها را به نبرد با او تحریک کند (همان، ۳/ ۵۸-۶۰) و از سوی دیگر با فرستادن ابومسلم خولانی به کوفه و درخواست تحویل قاتلان عثمان، عزم خود را برای رویارویی با امام آشکار سازد (منقری، ۱۳۸۲: ۸۵-۸۶).

معاویه در نامه خود که ابن ابی‌الحدید با شرح بیشتری نسبت به نصر بن مزاحم منقری آن را ثبت و ضبط کرده است، با گستاخی، اتهاماتی را متوجه امام کرد و گفت:

دل‌های فرزندان عبدمناف از زنگار کینه خالی بود تا اینکه تو بر عثمان حسد بردی و مردم را علیه او شوراندی، تا اینکه در مقابل چشمانت، او را کشتند و تو در یاری او نه سخنی گفتی و نه قدمی برداشتی. در خانه‌ات نشستی و حیل‌ه‌ازپی حیل‌ه‌ساز کردی و افعی‌ها را به جان او انداختی تا نقشه‌ خویش را درباره‌ او عملی سازی؛ آنگاه زبان به شماتت او گشودی و از قتل او اظهار خرسندی کردی و برای به دست آوردن حکومت، آستین بالا زدی و مردم را به خود دعوت کردی و بزرگان مسلمین را بر بیعت با خویش مجبور ساختی؛ پس از آن دو تن از شیوخ مسلمین (طلحه و زبیر) را به قتل رساندی که از بشارت یافتگان به بهشت بودند و ام المؤمنین، عایشه را آواره شهرها و بیابان‌ها نمودی و قدر و مقامش را نادیده گرفتی و او را به دست اعراب و فاسقان کوفه رها ساختی تا بر او شمشیر بکشند و یا زبان به شماتت او بکشایند و مسخره‌اش کنند. آیا اگر پسر عمویت رسول خدا (ص) زنده بود، به این کار رضایت می‌داد؟؛ بعد از آن مدینه را رها کرده و در کوفه منزل گزیده‌ای و خود را از برکات مکه و مدینه محروم ساخته‌ای و همسایگی با قصر خورنق و حیره را بر مجاورت خاتم‌الانبیاء بر گزیده‌ای. این نه آغاز انحراف توست، که پیش از این بر دو خلیفه رسول خدا خرده گرفتی و علیه آن‌ها دست به توطئه زدی و از بیعت با آن‌ها امتناع نمودی و در پی دستیابی به امری برآمدی که خدا آن را برای تو نخواست. بر نزدیکان خطرناکی بالا رفتی و بر جایگاه لغزنده‌ای قدم نهادی و چیزی را که برای دستیابی به آن یآوری نداشتی، ادعا کردی. به جان خودم سوگند که اگر آن روز بر آن دست می‌یافتی، جز فتنه و فساد و بی‌نظمی از خود به جای نمی‌گذاشتی و ولایت و زمامداری‌ات جز پراکندگی و ارتداد ثمره‌ای نمی‌داد؛ چرا که تو فردی خودخواه و خودبین هستی که با کردار و گفتار، بر مردم فخر می‌فروشی. اینک من به همراه جمعی از مهاجر و انصار که غرق در شمشیرهای شامی و نیزه‌های قحطانی هستند، به سوی تو در حرکتیم تا اینکه در پیشگاه حق، تو را به محاکمه بکشیم. در کار خویش و مسلمانان بنگر و قاتلان عثمان را که همگی از نزدیکان و ندیمان و اطرافیان تو هستند به من تسلیم کن! چه، اگر بر گمراهی و ضلالت خویش پافشاری کنی و بر طریق لجاج باقی بمانی، این آیه از قرآن درباره‌ تو و اهل عراق که اطرافت را



دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س) / ۱۷۷

گرفته‌اند، نازل شده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^۱ (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷ / ۱۷۶-۱۷۷).

ابن ابی‌الحدید، با نقل پاسخ امام و نیز نقد خود بر مفاد نامه معاویه، کوشیده تا اتهاماتی را که او متوجه امام کرده است به چالش بکشد و آن‌ها را ناروا و بی‌اساس بشمارد. او می‌گوید که امام در پاسخ به معاویه نوشت:

چنان‌که یاد کردی، ما و شما در گذشته با هم الفت داشتیم و با هم بودیم؛ اما دیروز که ما ایمان آوردیم و شما بر کفر خود باقی ماندید، میان ما و شما جدایی افتاد و امروز نیز ما بر ایمان خود پایداریم و شما در فتنه و انحراف خود گرفتارید. آن کس که از شما مسلمان شد، جز به اجبار و اکراه نبود، آن هم پس‌ازاینکه در آغاز ظهور این دین، در تمام صحنه‌ها با رسول خدا به نبرد پرداختید و در راه نابودی این دین از هیچ کوششی فروگذار نکردید. از قتل طلحه و زبیر به دست من و آوارگی عایشه و منزل گرفتن در کوفه و بصره، سخن گفته بودی. آن‌ها اموری بودند که تو در آن حضور نداشتی! پس نه زیانش بر تو باشد و نه عذرخواهی از آن باید از تو گردد. گفته بودی که با گروهی از مهاجر و انصار به قصد دیدار من می‌آیی. اگر برای جنگ با من شتاب داری، اندکی آرام گیر! اگر من به سوی تو آیم، شایسته است که خداوند برای انتقام از تو مرا به سوی تو برانگیزاند. اگر تو به سوی من آیی، بدان که همان شمشیری که در یک‌جا بر فرق جدّ و دایی و برادرت کوبیدم، اینک در دست من است. به خدا سوگند! که تو را سبک‌مغزی کوردل می‌بینم که باید در وصف گفت که بر نردبانی بالا رفته‌ای که بر منظره‌ای هولناک مشرف ساخته است؛ چراکه تو غیر گمشده خویش می‌جویی و رمه‌ای را به چرا برده‌ای که شبانش نمی‌باشی و در امری برآمده‌ای که نه تنها شایسته آن نیستی، بلکه از معدن آن دوری. چه فاصله بسیاری میان گفتار و کردار توست و چه زود به عموها و دایی‌هایت شبیه گشتی؛ آنان که شقاوت و بدبختی و آرزوهای



بیهوده، ایشان را واداشت که به انکار پیامبر خدا برخیزند و جان بر سر این کار گذارند و اما در رابطه با عثمان، بسیار سخن گفته‌ای؛ ابتدا در آنچه همه مردم به آن درآمده‌اند، وارد شو، بعد آن‌ها را برای محاکمه نزد من بیاور تا بین تو و آن‌ها برطبق کتاب خدا داوری کنم؛ اما این شیوه که تو در پیش گرفته‌ای، بیشتر به فریفتن طفل برای گرفتن از شیر در روزهای اول آن می‌ماند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷/۱۷۷؛ ر.ک: نهج‌البلاغه، نامه ۶۴).

ابن‌ابی‌الحدید با دقت در نامه معاویه به امام علی (ع)، اتهامات وارده را نقد می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آن اتهامات در واقع بر امام وارد نیست. او می‌گوید:

معاویه از یاد برده بود که آنچه میان بنی‌عبدمناف تمایز افکند، ایمان به پیامبر بود. عده‌ای به آن حضرت ایمان آوردند و عده‌ای در کفر خود باقی ماندند و بنی‌عبدالمس - که معاویه از آن‌هاست - در مخالفت با پیامبر، گوی سبقت از دیگران ربوده بودند. طلحه و زبیر که معاویه آن‌ها را بشارت یافته به بهشت خوانده است، کشته‌ستمگری و پیمان‌شکنی خود شدند و وعده‌ای که برای رفتن به بهشت به آن‌ها داده شد، مشروط به سلامت عاقبت آن‌ها بود و اگر توبه آن‌ها اثبات شود، آن وعده صحیح خواهد بود و قاتل پسر صفیه به جهنم خواهد رفت؛ اما این نکته که معاویه از امام پرسیده که اگر پیامبر زنده بود، آیا به این کار رضایت می‌داد که علی (ع) با خانواده او چنین کند، باید از معاویه پرسید که اگر پیامبر زنده بود، آیا رضایت می‌داد که خانواده او با برادر و وصی‌اش چنین کنند؟ اگر پیامبر زنده بود، آیا رضایت می‌داد که تو (پسر ابوسفیان) با علی (ع) بر سر خلافت منازعه کنی و جامعه اسلامی را به تفرقه اندازی؟ اگر پیامبر زنده بود، آیا رضایت می‌داد که طلحه و زبیر ابتدا با علی (ع) بیعت کنند، سپس بی‌سبب پیمان خود را نقض کنند و به او بگویند ما چشم به درهم دوخته‌ایم؟ اینکه بر علی (ع) عیب گرفته‌ای و او را به ترک دارالهجیره (مدینه) سرزنش کرده‌ای، جای ملامت نیست؛ زیرا او به قصد دفع فساد و بغی از مدینه خارج شد؛ آن‌چنان که عمر هم پیش از این چندبار از مدینه خارج شد و بندگان صالحی نظیر ابن‌مسعود و ابوذر هم چنین کردند. تو در طرح این موضوع خباثتی داری و خروج طلحه و زبیر و عایشه را با تعصب نادیده

می‌گیری. اینکه گفته‌ای علی (ع) با رفتن به کوفه، خود را از حرم رسول‌الله دور ساخته، جای ملامت نیست؛ زیرا بر امام واجب است که براساس مصالح اسلام تصمیم بگیرد و اهم را بر مهم برتری دهد. از نظر علی (ع) قتال با اهل بغی بر ماندن در حرم اولی بود. اینکه گفته‌ای علی بر ابوبکر و عمر خرده می‌گرفت و در پی خلافت بعد از رسول بود، واضح است که علی (ع) به آن‌ها جفایی نکرد و شکی نیست که اگر ادعای خلافت می‌کرد، ادعای او به تعبیر شیعیان، مبتنی بر نصّ نبوی بود و نهایت‌اینکه، گفته‌ای اگر علی (ع) از همان ابتدا زمامدار می‌شد، فساد و بی‌نظمی در جامعه رواج می‌یافت، اخبار از این امر در حیطة علم غیب است که از آن خداست. اینکه در عهد او جامعه، دچار اضطراب شد، صرفاً میراث دوران گذشته بود و اینکه دیگران را در خلافت بر او مقدم داشتند، به این منظور بود که می‌خواستند قدر و منزلت او را بشکنند. قطعاً اگر او با همان عظمت و رفعت مرتبه‌ای که در عهد رسول خدا داشت، بلافاصله جانشین او می‌شد جامعه به اضطراب‌هایی که بعدها پس از ولایت عثمان بدان دچار گردید، مبتلا نمی‌شد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷/۱۷-۱۷۹).

به‌طور کلی تا پیش از وقوع صفین، چندین نامه میان امام و معاویه ردوبدل شد. سیدرضی در نهج‌البلاغه، شانزده نامه از امام را به معاویه نقل کرده است که در آن‌ها علی (ع) گاه زبان به شماتت معاویه گشوده و گاه سوابق خاندان اموی در مخالفت با اسلام را به رخ او کشیده و گاه، او را از افتادن به دام شیطان برحذر داشته و در برخی از آن‌ها نیز اتهامات وارد از جانب معاویه را دفع کرده است (نهج‌البلاغه، نامه ۳۰، ۴۸، ۳۷، ۳۲، ۱۰، ۶۴، ۱۷، ۹، ۲۸، ۶). معاویه نیز در بیشتر نامه‌های خود، امام را متهم به دخالت در قتل عثمان کرده و از او خواسته است که قاتلان عثمان را تحویل دهد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۳/۶۴ و ۱۵/۵۴؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۱۲۱). به گزارش ابن ابی‌الحدید، معاویه در نامه دوم خود که ابوامامه باهلی را مأمور ابلاغ آن کرد، ضمن تکرار اتهام مشارکت امام در قتل عثمان، گستاخانه ادعا کرد که علی (ع) با کناره‌گیری از خلفای پیش از عثمان، نسبت به آن‌ها جفا کرد تا اینکه به‌زور مجبور به بیعت شد و چون شتری که مهار در بینی‌اش کرده باشند، او را کشان‌کشان برای بیعت بردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۵/۱۲۶-۱۲۷).

امام با منطقی استوار در پاسخ به او گفت:

تو با به‌کارگیری تعبیر جمل‌المخشوش (شتر مهارزده) و کشان‌کشان بردن من برای بیعت، خواستی نامم را به زشتی ببری و مرا مذمت کنی؛ ولی ندانسته مدح و ستایشم کردی. در پی این بودی که مرار سوا سازی، ولی خود را مفتضح کردی؛ زیرا ندانستی مادام که در دین مسلمان شک و ریبه رخنه نکند و در اعتقادش تردیدی راه نیابد، از اینکه مظلوم واقع شود، عیب و نقصی نیست (نهج‌البلاغه، نامه ۲۸).

ابن‌ابی‌الحدید از سر دردمندی می‌گوید:

یکی از عجایب شگفت‌انگیز روزگار این بود که کار علی (ع) بدان‌جا کشید که معاویه، خود را همسنگ وی شمارد و با آن حضرت مکاتبه کند و او را مورد عتاب و خطاب قرار دهد. ای کاش پیامبر اسلام زنده بود و می‌دید آن قومی که دعوتش را تکذیب کردند و او را دروغگو شمردند و از مکه بیرونش راندند و با او به جنگ برخاستند و چهره‌اش را خونین کردند و عمو و خاندانش را کشتند، اکنون مدعی دعوت او شده‌اند و کار بدان‌جا رسیده که معاویه بر علی (ع) فخر می‌فروشد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۶ / ۲۹۵).

ممکن است خرده‌بینانی پیدا شوند و بر امام خرده بگیرند که چرا به معاویه چنین فرصتی داد تا عرض‌اندام کند و خود را همسنگ با آن حضرت بشمارد و باب مکاتبه با او بگشاید. حقیقت این است که معاویه پیش از درگیری با امام، جنگ تبلیغاتی وسیعی را علیه آن حضرت راه انداخته بود. هدف او از این کار، آماده‌سازی زمینه اجتماعی برای درگیری مستقیم نظامی بود. در آن روزگار، نامه‌های سیاسی از مهم‌ترین ابزارهای نبرد روانی و تبلیغاتی به‌شمار می‌آمدند. ساده‌انگاری است اگر بپنداریم چنانچه امام، باب مکاتبه با معاویه را نمی‌گشود، معاویه جنگ تبلیغاتی علیه امام را آغاز نمی‌کرد یا از ادامه آن روی گردان می‌شد. به‌عکس اگر امام سکوت می‌کرد و به نامه‌های او پاسخ قاطع نمی‌داد، دامنه این جنگ تبلیغاتی وسیع‌تر می‌شد و فضا سازی علیه آن حضرت شدت بیشتری می‌یافت (محمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۶: ۵ / ۴۸۵).



ابن ابی‌الحدید با ظرافت و نکته‌سنجی خاص خود از مقاصد معاویه پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «پسر ابی‌سفیان در نامه‌نگاری‌های خود با طرح پاره‌ای از اتهامات، می‌خواست امام را بر سر خشم آورد تا به ابوبکر و عمر سخنی بگوید و از ستمی که از ناحیه آن‌ها بر او رفته بود، لب به شکوه بگشاید تا سخن آن حضرت را دست‌آویزی برای تحریک مردم شام و حتی عراق قرار دهد و آن‌ها را علیه آن حضرت بسیج کند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۲۵/۱۵-۱۲۶).

رویارویی در صفین

معاویه به توصیه عمر و عاص، پیش از حرکت به صفین، با ارسال نامه‌هایی به بزرگان مدینه، نظیر عبدالله بن عمر و سعد بن ابی‌وقاص کوشید تا آن‌ها را با خود در مقابله با امام علی (ع) همراه سازد. او در نامه‌ای که به عبدالله بن عمر نوشت، تأکید کرد که عثمان را علی کشته است و ما به خونخواهی او می‌رویم؛ اگر علی قاتلان را به ما تحویل دهد، با او کاری نداریم و خلافت را میان مسلمانان به شورا واگذار می‌کنیم؛ همان کاری که عمر بن خطاب کرد و ما هرگز خواهان خلافت نیستیم؛ اگر شما به یاری ما بشتابید، علی مرعوب خواهد شد^۱ (منقری، ۱۳۸۲: ۶۳).

ابن ابی‌الحدید با نقل واکنش عبدالله بن عمر می‌گوید که پاسخ قاطع او معاویه را مأیوس کرد. عبدالله در واکنش به درخواست معاویه و عمر و عاص نوشت: «شما دو نفر در پیدا کردن محل یاری خود، به خطا رفته‌اید. نامه شما جز شکی بر شک نیفزود؛ شما کجا و مشورت کجا! شما کجا و خلافت کجا! تو ای معاویه! اسیر آزادشده‌ای هستی و تو ای عمرو، هنوز در معرض اتهام قرار داری. از این کار دست بردارید. در میان ما برای شما یآوری نیست»^۲ (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۳/۷۷؛ منقری، ۱۳۸۲: ۶۳).

۱. در روایتی دیگر آمده است که معاویه در نامه خود به ابن عمر یادآور شد که ما خلافت را برای تو می‌خواهیم. (ر.ک: ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۱۱۹).

۲. ابن عمر گرچه به درخواست معاویه و عاص و عمر با امام هم‌راهی نکرد؛ زیرا برایش ثابت شده بود که قاتلان عمار، فئه باغیه هستند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴/۱۴۱؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/۹۵۳).



پاسخ سعدبن ابی‌وقاص هم برای معاویه رضایت‌بخش نبود. او از پسر ابی‌وقاص خواست که با شامیان، علیه امام همراه شود تا خلافت را به شورا برگردانند؛ اما سعد به او گفت: «طلحه و زبیر اگر در خانه‌های خود می‌نشستند، برای آن‌ها بهتر بود. خدا ام‌المؤمنین را به خاطر آنچه کرد، بیامرزد (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۱۸۷/۲؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/۱۲۰).

سپاه امام در پنجم شوال سال سی‌وشش هجری برای مقابله با سپاه معاویه از نخيله به حرکت درآمد. به گزارش ابن‌ابی‌الحدید، در رقه، شماری از یاران آن حضرت از او خواستند تا برای اتمام حجت، نامه‌ای به معاویه و حامیانش بنویسد. امام نیز با ارسال نامه‌ای، معاویه را از حق‌ستیزی برحذر داشت و فرمود:

پیش از این، شما از دشمنان پیامبر و تکذیب‌کنندگان کتاب خدا و قاتلین مسلمانان بودید، تا اینکه خداوند عزت دینش را اراده نمود و قوم عرب فوج‌فوج به دین خدا در آمد و شما هم از کسانی بودید که به خاطر طمع و یا ترس به آیین حق گرویدید. اینک شایسته نیست افرادی که نه سابقه‌ای در اسلام دارند و نه از فضیلتی بهره‌مند هستند، به منازعه و کشمکش بر سر امری که مهاجرین اولیه بدان شایسته‌ترند، برخیزند و به ظلم و ستم روی آورند. آن کس که اندک بهره‌ای از خرد داشته باشد، به خود اجازه نمی‌دهد که از قدر و اندازه خویش تجاوز نماید و مرتبه خود را فراموش کند و خویشتن را برای دستیابی به آنچه که شایسته آن نیست به شقاوت و بدبختی گرفتار سازد؛ زیرا شایسته‌ترین مردم برای زمامداری این امت در گذشته و حال، نزدیک‌ترین آن‌ها به پیامبر و داناترین آن‌ها به کتاب خدا و فقیه‌ترین آن‌ها در دین و افضل آن‌ها در جهاد و سخت‌ترین آن‌ها در برابر مشکلات و دشواری‌های حکومت است؛ لذا از خدایی که به سوی او باز خواهید گشت، پروا گیرید و حق را به باطل مپوشانید. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و حفظ خون مسلمانان دعوت می‌کنم. اگر پذیرا شدید، به رشد و هدایت رسیده‌اید و بهره خود را کسب کرده‌اید و اگر جز تفرقه و پراکندگی این امت، مطلوبی نداشتید، این کار موجب دوری شما از خداوند و ازدیاد خشم و غضب او بر شما خواهد شد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۴۵/۳).

معاویه هم تنها با یک سطر شعر، نامه امام را جواب داد و گفت:

لیس بینی و بین قیس عتاب غیر طعن الکلی وضرب الرقاب^۱

(بلاذری، ۱۳۹۴: ۲/۲۹۷)

ابن ابی الحدید می‌گوید: «امام در صفین، هیئتی را به نزد معاویه فرستاد تا او را به اطاعت از ولی امر و پیوستن به جماعت مسلمین و تسلیم در برابر اوامر الهی دعوت کنند. معاویه که خونخواهی عثمان را بهانه کرده بود، به هیئت اعزامی پاسخ تندی داد و گفت: بروید که بین من و شما چیزی جز شمشیر نخواهد بود (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۴/۲۵۰). در ماه ذی‌الحجه درگیری‌های پراکنده میان نیروهای دو طرف رخ داد؛ اما در ماه محرم از نزاع دست کشیدند. امام فرصت را غنیمت شمرد و نمایندگانی را در زمان آتش‌بس، نزد معاویه فرستاد تا او را به جلوگیری از اتلاف خون مسلمین فراخواند. معاویه باز هم تأکید کرد که قاتلان عثمان در میان سپاه علی (ع) هستند و باید آن‌ها را برای قصاص تحویل دهد و آنگاه از فرمانروایی کناره‌گیری کند تا امر خلافت در میان مردم به شورا گذاشته شود (منقری، ۱۳۸۲: ۲۰۰)؛ چون مذاکرات نتیجه‌ای دربر نداشت، نیروهای امام از او اذن جنگ طلبیدند. ابن ابی الحدید که پاسخ شگفت‌انگیز امام را ضبط کرده است، می‌گوید: آن حضرت رو به یارانش کرد و گفت: «این همه تأنی که به خرج دادم، بدان امید بود که گروهی از آنان هدایت یابند؛ پیش از این در خیبر، پیامبر به من فرمود: «اگر خداوند به واسطه تو یک نفر را هدایت کند، برایت بهتر است از همه آنچه آفتاب بر آن می‌تابد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۴/۲۴۹).

امام چون دریافت که شامیان بر لجاجت و عناد خود اصرار می‌ورزند، لشکریان خود را آراست و آماده نبرد شد. به گفته ابن ابی الحدید، امام چون نمی‌خواست آغازگر جنگ باشد، ابتدا قرآنی را به دست یکی از یارانش داد تا شامیان را به آن فراخواند و این آخرین اتمام حجت با آن‌ها بود. شامیان نه تنها به فراخوان او وقعی ننهادند؛ بلکه نماینده امام را تیرباران کردند و کشتند؛ پس از آن بود که امام فرمان حمله را صادر کرد (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۵/۱۳۱).

۱. بین ما و قیسیان جز گردن‌زدن و نیزه به پهلو فرود آوردن، سخنی نیست.

روز چهارشنبه نخستین روز از ماه صفر، نبرد آغاز شد و هرروز فرماندهانی از دو طرف با نیروهای خود به میدان رفتند و با حریف درگیر شدند تا اینکه روز چهارشنبه، هشتم صفر، حملهٔ عمومی آغاز شد و نبرد سختی در گرفت و از هردوسو شمار زیادی کشته شدند (همان: ۴/ ۲۶۰-۲۶۱ و ۵/ ۱۲۰-۱۲۴). روز پنج‌شنبه هشتم صفر، امام با عمامه و زره پیامبر در میدان حضور یافت و با دشمن نبرد کرد و چندین جراحت برداشت (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۸۴). در این روز جنگ تا نیمه‌های شب ادامه یافت و این شب در تاریخ صفین به «لیله‌الهریر» موسوم شد. در این شب، جنگ به اوج خود رسید و دو سپاه با تمام نیروی خود وارد نبرد شدند و تلفات هردوسو به ۳۶ هزار نفر رسید (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۶۶۸). او پس قرنی خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، هاشم مرقال و عمار یاسر از صحابه‌ای بودند که در این شب به شهادت رسیدند. روحیه سپاه شام از کشته شدن عمار به تزلزل افتاد؛ زیرا آن‌ها شنیده بودند که پیامبر، خطاب به عمار گفته بود «تقتلک الفئه الباغیه»؛ تو به دست یک گروه باغی کشته خواهی شد (بلاذری، ۱۳۹۴: ۱/ ۱۶۸؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۸۸). معاویه برای زدودن اضطراب از خاطر سپاهیان خود، با گستاخی گفت: «عمار را کسی به کشتن داد که او را به میدان جنگ کشاند؛ چون این خبر به امام علی (ع) رسید، گفت: پس با منطق امویان، قاتل حمزه، شخص پیامبر است که او را به میدان جنگ برد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲۰/ ۴۸۱).

ابن‌ابی‌الحدید، پس از بیان دغدغهٔ شامیان از وجود عمار یاسر در سپاه عراق، می‌گوید: جای شگفتی است که اینان به خاطر وجود عمار در سپاه عراق، از ادامه جنگ به تردید افتادند؛ ولی وجود امام در رأس سپاه عراق آن‌ها را از راهی که درپیش گرفته بودند، باز نداشت. آن‌ها سخن پیامبر را دربارهٔ عمار به یاد آوردند که فرمود: «تقتلک الفئه الباغیه»؛ اما سخنان پیامبر درمورد امام علی (ع) را که فرموده بود «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» و «لا یحبه الا مؤمن ولا یبغضه الا منافق» را از یاد بردند (همان، ۸/ ۲۱۸).

جنگ در نیمه‌های شب از سر گرفته شد و تا ظهر فردا به شدت ادامه یافت. معاویه که کار را تمام‌شده می‌دید، احساس کرد که نمی‌تواند به سپاه شام امیدوار باشد؛ پس دست به

حیله زد و به پیشنهاد عمرو بن عاص دستور داد تا شامیان قرآن‌ها را بر نیزه‌های خود بالا ببرند (همان، ۴۰۴/۲)؛ در آن میان، مصحف بزرگ دمشق که ده نفر آن را بر نیزه خود بالا برده بودند، نیز دیده می‌شد (منقری، ۱۳۸۲: ۴۸۱)؛ به یکباره فریادی برخاست که می‌گفت: ای گروه عرب! به زنان و دختران خود بیندیشید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و ایرانیان ایستادگی خواهد کرد؟ (همان، ۴۷۸). نقشه معاویه و عمرو بن عاص کارگر افتاد و سپاه امام که در چند قدمی پیروزی بود، متزلزل و آشفته شد. به گفته ابن ابی الحدید، فریادهای امام مبنی بر دروغ بودن ادعای شامیان، به جایی نرسید؛ جز آنکه در میان یاران آن حضرت اختلاف پدید آمد. عده‌ای به تداوم جنگ و گروهی به پذیرش کتاب خدا به عنوان حکم نظر دادند و در نهایت، جنگ به سردی گرایید (ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۱۸۹/۲).

ابن ابی الحدید عامل تشمت داخلی در سپاه امام علی (ع) را اشعث بن قیس می‌داند و می‌گوید: «این اشعث بود که در لیله‌الهریر اظهار نارضایتی کرد و گفت: اگر فردا هم مثل دیروز باشد نسل عرب قطع خواهد شد»؛ همین که معاویه از این ماجرا باخبر شد، فرصت را برای ایجاد تفرقه مناسب یافت؛ بنابراین هنگام طرح حکمیت قرآن، اشعث به پذیرش آن روی آورد و مردم نیز از هرسو او را همراهی کردند (همان، ۴۰۶/۲: ۴۰۷). در همان حال، حدود بیست هزار نفر شمشیر به دست، که پیشانی‌های پینه‌بسته داشتند، به همراه مسعر فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان پیش آمدند و امام را به اسم -نه با لقب امیر المؤمنین- صدا زدند و گفتند: «ای علی! دعوت این قوم را اجابت کن و گرنه تو را به آنان تحویل خواهیم داد و یا همچون عثمان، خواهیم کشت (منقری، ۱۳۸۲: ۴۸۹). آن‌ها از امام خواستند تا فرمان عقب‌نشینی را صادر کند. امام قاصدی فرستاد و از مالک اشتر خواست تا به عقب برگردد. مالک، ناباورانه گفت: «آیا شایسته است که من در چنین موقعیتی برگردم؟» فرستاده امام گفت: «آیا دوست داری که در اینجا پیروز شوی، اما امیر المؤمنین را دستگیر کنند و به معاویه تسلیم نمایند؟» مالک با شنیدن این سخن، دست از جنگ برداشت و عقب‌نشینی کرد (همان، ۴۱۹).

بنا به گفته ابن ابی‌الحدید، هنگام تعیین حکمین، امام در معرض فشار قرار گرفت. معاویه، عمرو بن عاص را به نمایندگی خود برگزید؛ امام نیز می‌خواست عبدالله بن عباس و یا مالک اشتر را برای این مأموریت انتخاب کند؛ اما اشعث و قاریان قرآن که بعدها در شمار خوارج درآمدند، ابوموسی اشعری را پیشنهاد کردند و امام را به پذیرش او وادار کردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۴۱۵). با تعیین دو حکم، پیمان‌نامه‌ای نوشته شد که در آن حکمین متعهد شدند در داوری خود قرآن را مبنای کار قرار دهند و اگر حکمی در قرآن نیافتند بر اساس سیره پیامبر عمل و از اجتهاد در برابر نص خودداری کنند و اگر چنین نکنند، امت به داوری آن‌ها تن ندهد؛ سپس شماری از اصحاب امام و یاران معاویه، آن‌ها را در تاریخ ۲۸ صفر سال ۳۷ هجری امضا کردند (همان، ۲/ ۴۲۰؛ منقری، ۱۳۸۲: ۵۰۴-۵۰۷) و به دنبال آن، حکمین به دومه‌الجنبل رفتند تا وارد گفتگو شوند. ابوموسی اشعری در پی احیای سنت عمر بود و می‌خواست که عبدالله بن عمر را بر سر کار آورد؛ بر این اساس، از عزل امام استقبال می‌کرد؛ ولی عمرو بن عاص به دنبال تثبیت موقعیت معاویه و برکشیدن او به خلافت بود (منقری، همان: ۵۳۳-۵۳۴).

مذاکرات میان آن‌ها با مدیریت و حیل‌گری عمرو بن عاص به مباحثی چون قتل عثمان کشید و در نهایت قرار بر این شد که هر دو نفر به خلع امام و معاویه رأی دهند. ابوموسی ابتدا به خلع آن دو نظر داد و سپس عمرو عاص برخاست و به خلع امام از خلافت و ابقای معاویه در منصب خویش، به‌عنوان ولی دم عثمان و طالب خون او، حکم کرد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۴۳۴؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۲۰۱؛ اسکافی، ۱۴۰۲: ۱۹۰). اعتراض ابوموسی به غدر و خیانت عمرو عاص نتیجه‌ای نداشت و حتی موجب شد که عمرو با تندی به او اهانت کند و او را چون الاغی بدانند که کتاب‌هایی را بر خود حمل می‌کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۲/۴۳۴).

به گزارش ابن ابی‌الحدید وقتی امام از خدعه شامیان با خبر شد، با اندوه، خطبه‌ای خواند و مردم را به سبب نافرمانی سرزنش کرد و نتیجه نشست داوران را خلاف حکم خدا دانست و از مردم خواست تا برای جهاد و مبارزه آماده شوند (همان، ۲/۴۳۶).

واقعه صفین با حيله گری عمروعاص خاتمه یافت و معاویه که در تکاپوی تثبیت موقعیت خود در شام بود توقع خود را تا سطح خلافت بالا برد و امام نیز در نتیجه سستی و جهل شماری از یاران خود، به فضای سیاسی جدیدی پای نهاد که برای او دشواری‌های تازه‌ای پدید آورد. ابن ابی‌الحدید در ارزیابی خود از رفتار شامیان در برابر امام اظهار می‌دارد که شامیان و فرماندهان آن‌ها در صفین، به سبب اصرار بر بغی و مرگ در راه آن، در شمار هلاک‌شدگان هستند و جزای آن‌ها چیزی جز آتش نیست (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۱۷/۱). او می‌افزاید که شیوخ معتزله در دیانت معاویه تردید دارند و او را به زندقه متهم می‌کنند. ایستادگی او در برابر امام مسلمین و جنگ با آن حضرت، بر فساد حال او کافی است. صاحب چنین گناه کبیره‌ای اگر توبه نکرده باشد، مخلد در آتش خواهد بود (همان، ۲۴۱/۱).

نتیجه

رویداد صفین از منظر ابن ابی‌الحدید، فتنه‌ای بود که از تمرّد معاویه در برابر امیرالمؤمنین پدید آمد. به باور او، معاویه چون نمی‌خواست فرمان امام را در وانهادن حکومت شام گردن نهد، در پی مستمسکی بود تا با طرح انتقام خون عثمان، چندین هدف را هم‌زمان تحصیل کند: نخست با متهم کردن امام در خون عثمان و ایجاد تشویش در اذهان عمومی و نیز نوعی وفاق در میان شامیان، آن‌ها را علیه آن حضرت بسیج کند. دوم اینکه به تبع ایجاد جنگ روانی و تشویش اذهان عمومی، فرمان عزل خود را در فضای غبارآلود مجادله و منازعه از ذهن و زبان توده‌ها خارج سازد و زمینه را برای صعود خود به مرتبه خلافت هموار کند.

ابن ابی‌الحدید در بررسی رویداد صفین به شاخص‌های تاریخ‌نگاری خود وفادار مانده و در برابر آراء دیگران از در همراهی و گاه مخالفت وارد شده است. او از آنجاکه در ردّ و قبول گزارش‌های تاریخی برای عقل، ارزش فراوانی قائل است، پس از نقل آراء مورخان، اجتهاد خویش را به میان می‌آورد تا گزارش موجود، درباره صفین را مقبول و یا مردود سازد؛ البته نباید از نظر دور داشت که آراء او به‌عنوان عالمی دینی در پاره‌ای از مواضع

متأثر از بینش مذهبی اوست؛ برای نمونه او با دقت در نامه‌های مبادله‌شده میان امام و معاویه در آستانه نبرد صفین از یک‌سو می‌کوشد تا داوری‌های امام را درباره پیشینه معاویه و خاندانش تایید کند و از سوی دیگر با نقد اتهامات معاویه در مورد علی بن ابی‌طالب، از موضع آن حضرت در دفع فتنه قاسطین حمایت می‌کند و فراتر از این، با اتخاذ در یک موضع ایمانی در تاریخ‌نگاری خود که مبتنی بر بینش مکتبی اوست، با تردید در باورهای دینی معاویه، او را در زمره هلاک‌شدگان می‌شمارد. تکیه او بر باغی بودن قاسطین، گویای این امر است که شامیان به رهبری معاویه با عصیان در برابر حاکم اسلامی، موجب شق عصای مسلمین شدند و زمینه رویارویی اهل قبله و ائتلاف خون آن‌ها را فراهم کردند؛ از این نظر نگاه ابن‌ابی‌الحدید به صفین و کارگزاران آن در جبهه شام، نسبت به نگاه سایر مورخان به این حادثه، متفاوت است.

منابع

- **قرآن کریم**
- **نهج البلاغه** (۱۳۷۴). ترجمه سیدجعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن‌ابی‌الحدید، عبد الحمید (۱۴۳۰). **شرح نهج البلاغه**. به تصحیح حسین الاعلمی. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۹۶۵). **الکامل فی التاریخ**. بیروت: دار صادر.
- ابن‌اعثم کوفی، احمد بن علی (۱۳۷۴). **الفتوح**. ترجمه مستوفی هروی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن‌الفوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۴۲۴). **الحوادث الجامعه والتجارب النافعه فی المائه السابعه**. به تحقیق مهدی نجم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌جوزی، عبدالرحمن (۱۴۱۲). **المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم**. به تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۸). **العبر**. به تحقیق خلیل شحاده. بیروت: دارالفکر.

- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد (۱۳۹۷). **وفیات الاعیان و أنباء ابناء الزمان**. به تحقیق احسان عباس. بیروت: دارالصادر.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰). **الطبقات الكبرى**. بیروت: دار صادر.
- ابن شاکر الکتبی، صلاح‌الدین محمد (۱۴۰۰). **عیون التواریخ**. به تحقیق فیصل سامر. بغداد: مطبعه الحریه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲). **الاستیعاب فی معرفه الاصحاب**. بیروت: دارالجيل.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰). **الامامه والسیاسه**. به تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۱۰). **البدایه و النهایه**. بیروت: دارالمعارف.
- اسکافی، ابو جعفر محمد (۱۴۰۲). **المعیار والموازنه فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب**. به تحقیق محمدباقر المحمودی. بیروت: مؤسسه المحمودی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۴). **انساب الاشراف**. به تحقیق محمدباقر المحمودی. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۱۱). **البيان و التبيين**. به تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مکتبه المصطفی البابی الحلبی.
- حاجی خلیفه، مصطفی (بی تا). **کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۹ق). **معجم البلدان**. بیروت، دار صادر.
- حیدری آقایی، محمود (۱۳۸۲). «روش‌شناسی تاریخی ابن ابی الحدید». **فصلنامه پژوهش و حوزه**. ش ۱۳ و ۱۴.
- دینوری، ابو حنیفه (۱۹۶۰). **اخبار الطوال**. به تحقیق عبدالمنعم عامر. قاهره: دار احیاء الکتب العربی.

- الربیعی، احمد (۱۴۰۷). **العذیق النضید بمصادر ابن ابی‌الحدید**. بغداد: مطبعه العانی.
- رمزی‌محسن، یحیی (۱۴۳۶). **موارد ابن ابی‌الحدید فی کتابه شرح نهج‌البلاغه**. بیروت: دارالقاریء.
- الصفدی، خلیل‌الدین ایبک (۱۴۲۰). **الوافی بالوفیات**. به تحقیق احمدالارناؤوط و ترکی مصطفی. بیروت: دار احیاء التراث.
- الصنعانی، عبدالرزاق (۱۳۹۲). **المصنف**. به تحقیق حبیب‌الرحمن الاعظمی. بیروت: دارالمعرفه.
- طبری، محمدبن جریر (۱۹۶۷). **تاریخ الامم و الملوک**. تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.
- محمدی ریشه‌ری، محمد (۱۳۸۶). **دانشنامه امیرالمؤمنین**. ترجمه عبدالهادی مسعودی. قم: دارالحدیث.
- مفتخری، حسین و فاطمه سرخیل (۱۳۸۸). «تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه». **فصلنامه شیعه‌شناسی**. ش ۲۵.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۸۲). **وقعه‌الصفین**. به تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مؤسسه العربیه الحدیثه.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۵۷). **تجارب السلف**. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه طهوری.
- واسعی، علیرضا (۱۳۸۶). **جانشینان پیامبر در پرتو شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید**. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (۱۴۱۴). **تاریخ یعقوبی**. قم: منشورات الشریف الرضی.

Seffin in the Historiography of IbnAbi al-Hadid

Ali Nazemian Fard¹

Received: 3/6/2016

Accepted: 11/8/2016

Abstract

The event of Seffin as a main challenge in the front of Imam Ali's state, has been a topic for historian and researchers. This event which has been counted as Fitna (civil war), has been reflected variously in the Islamic historiography, especially in Iraqi and Syrian schools. The main question which the current article tries to find an answer for it, is How the Seffin event (with its backgrounds and aftermaths) has been reflected in the IbnAbi al-Hadid's Interpretation?

The findings of this study – which is upon the IbnAbi al-Hadid's Interpretation and historical sources- show that IbnAbi al-Hadid accuses Muawiya as an agent of crisis in the Iraq and Syria relations. He declares- on the ideological stand-that Muawiya disobeyed the orders of his superior and he caused Muslims to be killed. Thus he will be in the hell eternally as a Zindiq.

Keywords: Imam Ali, Muawiya, IbnAbi al-Hadid, Insurgency, Seffin, Arbitration.

¹ Associated Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad.
nazemian@um.ac.ir

Discourse analyze of Iranian's parliament discussions about Shah's terror in 1965

Alireza Mollai Tavani¹

Received: 14/11/2015

Accepted: 11/7/2016

Abstract

In April 10th of 1965 an important event occurred in Iran and Shah was assassinated by a loyal guard's soldier. This news was interpreted and evaluated variously by domestic and foreign medias. The question is that what was the reaction national parliament? Regarding the importance of this event, it was discussed in several sessions and the parliament members showed significant reactions to this event.

Some agents of national parliament condemned this terror and others' speech about this event was very wonderful from Discourse analyze point of view. Because some agents of national conical parliament spoke about Shah's place and kingdom rank and praised them. They tolled the Shah and kingdom place are cause of Iran's continuity, constancy and pride. This speech was the abstract of official discourse of Pahlavi's state. This article attempted to analyze this discourse by discourse analyzing method. Because this question is very important in Iranian's thought. This research tries to reveals the hidden ideology and social practice at this discourse and review relations between power and ideology.

Keywords: Shah's terror, parliament, Shah's sanctity discourse, Iran's continuity.

¹ Associated Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.
a.molaei@ihch.ac.ir

classification for encyclopedia writers. This article tries to explain, question and give assumptions about the position of history and historiography in encyclopedias and to explain the relation between Ajayebnamehs with encyclopedias.

Keywords: classification of sciences, encyclopedias, Ajayebnameh (wonderbooks), science of history, historiography.

An Analysis of the Place of Historical Studies and Historiographies in Encyclopedias and Ajayebnamehs (Wonderbooks)

**Mohammadreza Gholizadeh¹
Ali Shahvand²**

Received: 13/12/2015
Accepted: 11/8/2016

Abstract

With classification of sciences according to Muslim's extent of thought and scope of knowledge in the early AH centuries the basis for the formation of encyclopedia writing knowledge was provided. Encyclopedias with different and sometimes the same aims and intentions define and explain a summary of known sciences of each era. Encyclopedias contents which are about a science or sciences can be a base to classify these works in two categories "general" or several sciences and "professional" or a science. In the meantime structure and content of Ajayebnameh claim them as the third kind of encyclopedias in which dominant form of wonderbooks are the main feature of including sciences. Although the impact of the Greek attitude in the first classification of sciences and in encyclopedias led to ignoring history as a science but history was one of the first sciences of interest to Muslims and found its position among other sciences. So it was obvious that as the importance of history increased this science gained a new and more important position in

¹ Assistant Professor, Department of History, Persian Gulf University of Bushehr.
rezatarikh@pgu.ac.ir

² PhD Candidate in History, Persian Gulf University of Bushehr. alishahvand@chmail.ir

history in the guise of memoires; also can be traced by expression of individuality in the collective consciousness and awareness of the place of historicity of human kind, with the happening of constitutional revolution and the need to register it.

Keywords: personal self, subject, memoires, modern historiography, Qajar era.

The Evolution of “Personal Self” and Its Place in Modern Historiography of Iran (Based on Qajar Era Memoirs)

**Simin Fasihi¹
Somayeh Abbasi²**

Received: 15/3/2016

Accepted: 11/8/2016

Abstract

Taking distance from the history and questioning it, in other words, subject to subject knowledge, can be considered as the prominent feature of modern historians and find the source of this transformation in awareness of individuality and knowledge of the place of historicity of human beings. For the first time, in the Naseri era, a glimpse of this intellectual development transferred to Iran, following the translation movement, and acquainted the people with the philosophical and scientific works of scientists and philosophers of Europe. Development in thoughts and mental power among the Iranian elite and awareness of individuality, created the context of critical flow against the old traditional beliefs as well as criticism in the field of humanism, history and historiography. In this article, the evolution and position of “personal self” in modern historiography of Iran is studied using the descriptive-analytic method, and relying on memories of the Qajar era. Research on this issue by referring to 42 memories during the periods both before and after the constitutional revelation, shows the direct impact of “personal self” in the formation of Iranian modern

¹ Assistant Professor, Department of History, Alzahra University. s.fasihi@alzahra.ac.ir

² PhD Candidate in History, Tarbiat Modares University. somayeh_1285@yahoo.com

Causality in historical studies

Mohammadreza Taleban¹

Received: 3/7/2015

Accepted: 11/8/2016

Abstract

One of the main objectives of historical studies, is the study of the causes of historical events. In the present article in the first place, the four kinds of causalities that are used for historical explanation, that is, necessary and insufficient condition, sufficient and unnecessary condition, necessary and sufficient condition, and unnecessary and insufficient condition, are explained. History-based researchers of social sciences mainly search for specific results in one or few cases. Attempts have been made in the present study to show that such historical analyses normally rely on counterfactual analysis. In other words, it is argued that if one tries to conduct a causal study of the past or evaluate a historical explanation, there is no other option than relying on counterfactual analysis. In the next step, the relationship between causal analysis with historical chain explanations has been studied. These analyses refer to the sequence or interconnected causal factors and explain historical events through interconnected events that unfold in the process of time.

Keywords: causality, historical studies, necessary condition, sufficient condition, unnecessary condition, Historical narration.

¹ Assistant Professor of Sociology, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution. Talebanm@ri-khomeini.ac.ir

Position and Relation of Ilkanid Historians Toward Ibn al-Athir: Conflict and Contradiction

Ali Salari Shadi¹

Received: 9/9/2015

Accepted: 11/7/2016

Abstract

Ibn al-Athir, renowned historian and author of al-Kamil, was a contemporary of the Mongol invasion in his last two decades life. He is perhaps the first reporter of the horrendous Mongol attack. His report of the Mongol invasion, beside its own originality, is combined with assessments and analysis and is fraught with pain and dissatisfaction. However Ibn al-Athir's narrations, as an important and contemporary resource of Mongol and Ilkhanid era, could have been noticed by Ilkhanid historians, while they showed reluctance and indifference for him.

However, this paper aims to investigate reports by Ibn al-Athir on the first Mongol invasion and his evaluation of the position, and thus study the positioning of Ilkhanid historians toward him, and avoiding Ibn al-Athir inspite of being contemporary with him. Also causality and quality of relatively complex relations of Ilkhanid historians with Ibn al-Athir is noticed.

Keywords: Ibn al-Athir, Mongol invasion, Ilkanid historians, Juwayni, Rashid al-DinFadlallah.

¹ Associated professor, Urmia University. a.salarshadi@urmia.ac.ir

as the subjects and agents of historical research return to needs analysis and originality of the text. This approach would be effective either in scientific doubt about the dates is known and, or lead to plan more accurately than statements of historical narrative.

Keywords: documental historiography, literary-historical approach, the authenticity of the text, content analysis method, sociolinguistics.

The Importance of the Application of Models and Methods to Analyze the Documents in Historical Research

Mohammad Amir Ahmadzadeh¹

Received: 1/7/2015
Accepted: 11/7/2016

Abstract

One of the issues concerned in contemporary historical research is neglect of documents and increasing notation of texts in research references. Historical studies because of diversity of sources on the one hand, and changing from dominance of Literary-Historical approach toward interdisciplinary approaches in other side, have been followed by an abduction of researchers in historical sources (including historical documents). The problem of this study is to show; what and which are uses of documents as texts and resources for applying in historical research and what methodology patterns can be interpreted for effective analysis in its content? .Method of research is based on historical analysis and practice of interdisciplinary studies for interpreting of documents. Also the research concentrates on documentary history with a macro approach, and the micro approach of document contents will not be discussed.

The results of my paper show that, using of historical documents in terms of content identification and application of appropriate patterns can be perpetuated and created a document in historical studies and lead to documental historiography. Thus, It is possible that, historians

¹ Assistant Professor of Cultural History, Institute for Humanities and Cultural Studies.
m.ahmadzadeh@ihcs.ac.ir



Abstracts of Papers in English



Contents

The Importance of the Application of Models and Methods to Analyze the Documents in Historical Research <i>Mohammad Amir Ahmadzadeh</i>	5 - 33
Position and Relation of Ilkanid Historians Toward Ibn al-Athir: Conflict and Contradiction <i>Ali Salari Shadi</i>	35 - 60
Causality in historical studies <i>Mohammadreza Taleban</i>	61 - 85
The Evolution of “Personal Self” and Its Place in Modern Historiography of Iran (Based on Qajar Era Memoirs) <i>Simin Fasihi, Somayeh Abbasi</i>	87 - 114
An Analysis of the Place of Historical Studies and Historiographies in Encyclopedias and Ajayebnamehs (Wonderbooks) <i>Mohammadreza Gholizadeh, Ali Shahvand</i>	115 - 140
Discourse analyze of Iranian’s parliament discussions about Shah’s terror in 1965 <i>Alireza Mollai Tavani</i>	141 - 166
Seffin in the Historiography of IbnAbi al-Hadid <i>Ali Nazemian Fard</i>	167 - 190
Abstracts of Papers in English	



Historical Perspective & Historiography

Vol. 25, No. 15/100, 2015

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph.D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Fasihi, Ph.D.**

THE EDITORIAL BOARD

Y. Ajand, Professor of Art, University of Tehran
E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran
A. Bigdeli, Professor of History, Shahid Beheshti University
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies
M. Farahani Monfared, Associate Professor of History, Alzahra University
S. Fasihi, Assistant Professor of History, Alzahra University
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
<http://hph.ac.ir>

ISSN: 2008-885X